



سایه نسیان قیامت که در میان صفا و کرم
سیرین شیرین و خوش طعم و شیرین و کرم

که به پیچ و تنگ و خوب در من کو لا نام شاه و در حسن صاحب کندی
مستقی در مذهب مشرب قلندر می کمال الله علی شکسته نه غناس و درود



نصیر صادق به ایست شریف میرا با ایست نوازش بهیم المثال عالم
و کمال طاری به خود می علی مولودی سید محمد صادق علی خردی و المیه و درود

و در میان شیرین و کرم و شیرین و کرم
و در میان شیرین و کرم و شیرین و کرم

San
CHECK 2008
۸۹۳۳۴۱۲۱
۴۶۵۶

M.A. LIBRARY, A.M.U.



بسم الله الرحمن الرحيم

سینه سخن چه نویسم و در این نام نهاد
مر که ای سخن شد بر این نام نهاد
و دان اگر بدست تو بود و شکست گلزار
بمنور نیست با نام سرت ای نام نهاد
همه که نقاش صند بانی در بارگاه فیض و فضل سبحانی بر در دیوار قصر وجود پنهانی لغوش و
سختی آن که کشد باید و شکری که در پیش لطف الهی شمع جمیع نعمت نام نهادی شمع سواد طبع
همه گاهی در ساکن بود این طالبان آرزو آکاشیای کماهی هنوز حضور آن شکر بر افروز
نثار جناب آن مالک الملک شاید و بسیار بسیار از بار تسلیمات بر روح
در فتوح و معجزات و غیره جمیع عالم تجلی اشیم شمع الالم فضل المسلمین قائم البینین فی طلب
پیشین و اول گردا بسبب پیشین سلطان بر دل که حق از خود رسد است و مانند اندارد
بجمله اسوگند است و بی سبب آفرینش و خلق بد اند که بی مانند است
و زیاده طایفه برین و بر صاحب طبعین اذ که ما و دان و بین و شعور و یقین اند و هر دو
از ماضی و در حدیث و بر محمد آل و اوصیانش تمام و بعد بسط لسان حدیثی کائنات
و لغت فضل او و در بر طبع انصافی صفات و در افغان عالی درجات این که هر شخص
لایق نفیس مگردد راه خرد و یقین ناپذیر نفی و علی سید محمد مصطفی و علی بن ابی طالب
ای چاه و در زندان ناشی پوچی او و چنین می ترا ده که کتب یقین صفا و قیاس قصیده برده
در هر یک از این و در هر جا که بر آفریده و باین نام فرموده است که مقابله موقوف

نمودند و شهری را برده و بخیای پرمغای او در راه رو بخوبی کوه پیش از اول تا آخر مقبول
نزدین مداح سید البشیر توان داشت نهی هر صوفی شش سنجی بر کات غاری از مداح
گفتن با سیت لاسی است هو از شمارش رونق با زار عقد بر دین شکست و جو اهر
ثروا هر الفاظ بر انوش تخته بر دکان جوهر بان بلاغت شعار بر سبته مطلع اش مطلع و
حقیقت و قطع شش مطلع سحر از طریقت اکثری از عالمان آن بین مدانش بدرجه ولایت
رسیدند و پیشتری از و طغان آن بغیض فراتوش سر خوش صهبای معرفت گردیدند و بدین
این قصیده فریده از بحر سبط است که هر مصرعه شش بوزن متفعلن فاعلن متفعلن فاعلن
میشود و بالترجمه من در رکن چهارم و وقوع اشباعات در حرف روی سه ای چند جا
که اشباع نیست مانند ری وطنی و غیر ذلک و که آشتن رکن سوم را سالم و آوردن
رکنین اولین را بطریق مختلف که چهار صورت دارد و بخواند چنانچه در اینجا که
بجیران بندی سلم و قسمت یا هر دو سلم چون ام سبت ای من تلقا و کافیه یا اولی
و دوم سلم مثل و را و و به بال کشم من ذهب یا بکس چون من نفسه فارها
ایا شمم و من عبارت است از هقا طروف ساکن آن سبب خفیه که در اول رکن باشد
چنانچه فاعلن اگر بخواند سازند فاعلن می شود و چون در متفعلن من راه یا بد متفعلن
می ماند و متفعلن بقا فاعلن می گردد و اشباع کشش قسمه یا قسمه یا کسره است بر وجهی که و
یا الف یا استغفار گردد و آن تلفظ را در تقیید اعتباری نمایند چنانچه سلم و منم و غیره را
بر وزن فاعلن می گیرند و وقوع اشباع در وسط مصرعه یا چند جا است چون اشباع های من
در مصرعه یا بنین هم من و مضطر م.

استاد قصیده برده

و در باب رسیدن این قصیده متبرکه که بدرجه قبول از ناظم عارف شیخ فاضل کامل مرحوم
سجده معلوم شرف المله و الدین محمد بن حمید بن حماد البصری رحمه الله علیه چندین بقوه
که مدتی مدیدر بیماری روی نمود چنانکه در آن بیماری مرا افلاخی لاجی گشت و بعضی از
اعضای من باطل گردانید و مرا از آن کسکی و پریشانی حاصل آمد لب التیاجی ای تمای

نمودم و حضرت پیغمبر اصلی الله علیه وسلم شفیق ساختم در و ابرون این اند و از من این قصیده مبارک
 را که در آن سج کرده ام حضرت پیغمبر اصلی الله علیه وسلم بسیار شکر در حالتی که التماس گشته بودم از جاهد
 و رفعت از حضرت اوصی الله علیه وسلم و متوسل بودم بعنایت و رحمة الله تعالی بعد از آن که شکر
 کرده بودم بخواندم آنرا در شب جمعه که منزل خالی بود و تضرع و زاری نمودم با الله تعالی غرض آن
 آنکه وجود عمار خالص گردانیدم پس خدای تعالی مرا عاقبت بخشنید و آن جایزه و قیام را از من
 را نکل گردانید و برکت وجود پیغمبر خدای اصلی الله علیه وسلم پس ازین بخت مرا شادمانی زیاده گشت
 و بسبب حاجتی که مراد بود به بازار رفتن پیغمبری صامی مرا بیافت و بر من سلام کرد و مرا تسلیت
 عاقبت و صحت گفت و گفت ای بزرگ من پیغمبر که این قصیده مبارک جدید را بشنوم و
 اول قصیده را بخواند و حال نگردد هیچ کس این قصیده را از من نشنیده بود پس من ازین حکایت
 محب بانه دم و گفتم ای برادر من تو این قصیده را از کس شنیده ای پس آن فقیر گفت روشن شد
 پیش حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بخوانند و آن حضرت صلی الله علیه وسلم چندین از غایت
 و وقت پیچید و در زمانی که بار ارمی از من می شنید پس آن فقیر بمنزل خود آورد و مرا بر میان
 کردم و بعد از آن که قصیده را بر من بخواند از برای او بنویسم و برکت این قصیده در میان
 مردم فاس گشت چنانچه وزیر ملک ظاهر که او را بجای او این می گفتند و از اعیان مردم التزام نمود
 بود که استماع این قصیده بر گوار نماید و از زمانیکه استاده باشد و سر بر من و پیغمبر
 سعد الدین فارسی که نائب بهار الدین مذکور بود او را مرضی سخت بعضی وقت بود و بر کوری کرد
 نموده مجموع طبیبان از دوا ای آن عاجز آمدند پس در خواب دید که گوینده می گوید او که بر کوسه
 صاحب تو بهار الدین و برده را بستان و بر سر دو چشم خویش بر و برکت پیغمبر خدای اصلی الله
 علیه وسلم از خدای تعالی درخواست کن حضرت او بل جلاله ترا عاقبت بخشید پس چون رو شد
 سعد الدین پیش بهار الدین آمد و قصه خواب با او باز گفت بعد از آن بهار الدین او را گفت
 که من شنیدم که نزد من هیچ برده نیست غیر ازین قصیده پس سعد الدین آنرا از او بستی و بنویس
 آنرا آنرا بخواند و از خدای تعالی درخواست نمود و برکت پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس خدای
 تعالی تجلیل فرموده شفا داد و آنرا و این قصیده مبارک برکت حضرت رسالت صلی الله علیه

و سلمه کات مشهور است و از برای او بیرون نم و اندوه آنرا بخواند و دیگر آنکه دعا را بعد از آنکه
 است ان شاء الله تعالی و طریق خواندن این قصیده آنست که وقت شروع اول این دعا
 بخواند لقا که رسول من الفکم غفره علیکم ما غفرتم حرین علیکم و بالکونین رؤوف رحیم فان تولوا
 فقل حسبه الله لا اله الا هو علیہ توکلنت و هو رب العرش العظیم بعد این در و سه مرتبه بخواند
 قصیده مشروح نماید الحمد لله رب العالمین کل علی کل حال و الصلوٰه و السلام الا انما ان لا اله الا
 علی سیدنا و سایر النبیین و آلهم و سایر الصالحین باقی عن رب العالمین رضو من مسافح
 عن سائر امیه الدین و پس هر شیت که دعا خواند نیست بخواند و مطلب خود و طلب نماید مستجاب
 کرده و بیت استغفر الله محل اجابت است بعد این دعا بخواند اللهم یا من ذا سل اعطی و اؤکد
 اجاب اسالک ما سمک العظیم الاعظم ان تقضی حاجتی رسالتی فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
 و تقا عذاب النار بیت سید الکونین سه مرتبه بخواند محل اجابت است بعد و یازده مرتبه
 این دعا بخواند اللهم یا کان سخر فی دینی و دنیا می فافح قلبی البواب و یسر علی اسبابی یا کان
 فی خسرانی دینی و دنیا می فاعلق البواب و یسر علی اسبابی فانک تعلم و لا اعلم انت علام الغیوب
 بر جتک یا ارحم الراحمین بیت نبیا الامر محل اجابت است سه مرتبه بخواند و در دو خمسه
 بخواند نیست اللهم صل علی محمد بعد من صل علیک و صل علی محمد بعد من لم یصل علیک و صل علی محمد
 برضی ان یصل علیک و صل علی محمد کما یفنی الصلوٰه علیک و صل علی محمد کما امرنا الصلوٰه علیک و صل علی
 علی خیر خلقه محمد و آلهم و جمعین و این بیت بخواند محمد عربی کابردی هر دو سه است به کسی
 خاک درش نیست خاک بر سر او بیت هو الیمیب الذی محل اجابت است بعد این دعای
 بخواند اللهم انی اعوذ بک فی الخیر و الکسل و العجز و البک من البکین و الخجل و العجز و البک من علیه الذین
 و قهر الدجال اللهم احصلنی محبوبا و انما فی قلوب المؤمنین و یسعدنی فی عمری الی مایه و عشرین
 سنه من غیر ضعف و علة و فقر و فاقه فالله خیر فانما یجو ارحم الراحمین بیت لوا سمیت قد
 محل اجابت است سه مرتبه بخواند بعد در دو خمسه و بیت فارسی نکور بخواند بیت کانه و هو فرد
 محل اجابت است بیت ما سانی محل اجابت است سه مرتبه بخواند بیت تبارک الله محل
 اجابت سه مرتبه بخواند المستغاث یا رسول الله یازده مرتبه بیتی که ایراث محل اجابت است

سنة مرتبة بخوانه اللهم في اسالك زفادها على سبيلها كما سن غيرك وسلك
مقبول لاسن غيرك و اعوذ بك من نفسي الفقر والذين اللهم في اسالك يا ربك ان يقر الله
البارك الميمون ان على على محمد وعلى آل محمد وان تغفر لي ذنوبي كلها وتغفر لي حاجتي وتغفر لي
الحمد اني وتغفر لي الوباء غيرك من الرحمة والدولة والسعادة وسلامة وصحة والافرة والنعمة
والفتح والكتب والنعمة وتغفر لي من كل هم وهم وقرن والكم ومرض وقرن ووجع وانع من
كل عاصد وطالم ونام وعمار وجبار وقمار وعابته وآفته وحاجته وبلاد ودار ومن جميع مخنة
وعلة وشدة ثلثة وصورته ومنه يتسبح يا قدوس يا رب العالماتك والروح برحمتك يا ارحم
الرحمن بيت ما خير من كل اجابت است سنة مرتبة بخوانه بيت ومن هو الآية وميت سرت من
محل اجابت اندك كان يا ربك اية وسكن برسول الله محل اجابت يا ربك يا ربك يا ربك
لے سنة محل اجابت است بعد خواندن اين بيت استغاث يا رسول الله يا زده مرتبة بخوانه
بيت يا اكرام اخلق محل اجابت است بعد اين دعا بخوانه اللهم احسننا بعينك اليه
الايام وكفنا بك كذا كذا لا يرام اللهم حفظنا من بين ايدينا ومن خلفنا وعن ايماننا و
من شمالكنا وعن فوق رؤسنا ومن تحت اقدامنا حفظا مائما من كل المعاصي والآفات
والبليات ومن كل شر ذي شر حيثك يا ارحم الرحمين بيت ومن ينطق رسول الله محل
اجابت است بعد اين دعا بخوانه اللهم في اسالك الراحه عند الموت ولهم عند اجابات
اللهم في اعوذ بك من شرب اليل في الارض ويخرج فيها فيل من الهاء ويرج فيها وهو اكرم
اخفوق اللهم عيني في عيني حقرا وفي عين الناس وقبرا كمنجك كثيرا وندك كثيرا انك كنت
بنا بصير اسيت ما رجت محل اجابت است بعد اين دعا بخوانه اللهم في اعوذ بك من ذباب
الدولة وتغير النعمة وتحويل الهاقبة وعلبة الشقاوة ومعد السعادة وسالك لاسن والامان
والايمان ولهمو والحافات في الدنيا والآخرة برحمتك يا ارحم الرحمين كتمه فراغ قراة قصيد
اين دعا بخوانه اللهم في اتوسل بقراة هذه القصيدة لباركك ليك ان يعطيني خبر الدارين
برحمتك يا ارحم الرحمين واين آية نيزيك مرتبة بخوانه اللهم ربنا فتم بنا وبين قوسنا باعني
ورث خبر الفاتحين وان تتقوا فقد جاكم الفتح الله الكاسل من رحمة فلا محسك

لما وبيك فلا يصل اليك عبده وهو العزيز الحكيم فاقم بيني وبينهم محبة وكني ومن منى
سن المؤمنين فموت كما زكات ابو ابا سيرت اجمال زكات سر اجات مدح
لهم الا انما نكلك فتحا بينا ليضرك الله ما فقد من ذنك وانا نكره ان
نحوه من انكره فموت قريب شجرة الموت رحتك يا رحم الرحمن طريق ويكره
قصيده برده شروع كند اول اين درود بخواند اللهم صلي على محمد وعلى آل محمد وبارك وسلم بعد
كل معلوم لك وشمس يستغفر الله المستغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم والتوب اليه
وآله التوبة بعدة ثم مرتبه بيت فارسي مذكور بخواند بعد آية الله جاوكم تعظيم اللهم صل
على محمد في الاولين والآخرين وفي الملأ الا على الى يوم الدين رحتك يا رحم الرحمن
بخواند بعد درود خمسة مذكور بخواند بعد بيت فارسي مذكور خواند بعد مرتبه درود مذكور
بخواند بعد قصيده شروع نمايد بيت يستغفر الله صل اجابت است اين دعا مذكور بخواند اللهم
يا من اول على ما تشاء واول ذنبتك شمس عذرا نايه حق تعالى بك فخر قبول كند
ووست برسيمه نند فروار در بدن تا آنجا كه خواند رساند بيت طلعت شمس على اجابت
برنامه اين بيت بخواند و بار بركه صلوات الله وسلامه عليه وندم حاجتي كه دشمنه باشد طلعت
استجاشو بيت محمد سید الكونين صل اجابت است اين بيت ثم مرتبه بخواند و بعد يازده مرتبه
استغاث يا رسول الله بخواند و اين دعا بخواند اللهم اكان لى خبر انا فخر بيت
بيننا الام انما صل اجابت است ثم مرتبه بخواند و درود خمسة وبيت فارسي مذكور بخواند
بيت هو كجيب الذي صل اجابت است بعد از خواندن اين بيت اين دعا مذكور بخواند اللهم
انى عذرك من الغيب لكس تا آخر و بعد عامي كه دشمنه باشد عذرا نايه بيت لونا سبت
فدنه من بركه من بركه درود خمسة وبيت فارسي مذكور بخواند صل اجابت است بيت جلع
الحاصل اجابت است ثم مرتبه بخواند بيت كانه و بعد صل اجابت است بعد از صل
بخواند يا حافظ يا حافظ الذكر حفظنا با حفظت به الذكر فانك قمت وقرك لك الحى الا
انزلنا الذكر وانا لا نحفظون اللهم رب السموات ورب الارش اعظم كن لى حافظنا من هذه
اسلطان واتباعه وادعاه فداك وعل تبارك ولا اله الا انت و آية الكرى تمام

نخود بیت ساسنی در محل اجابت است سه مرتبه بخواند بیت ولا انت محل اجابت
سه مرتبه بخواند بیت تبارک الله استغاث رسول الله یارده مرتبه بخواند محل اجابت است
بیت کم ابرات محل اجابت است سه مرتبه بخواند بعد این دعا بخواند اللهم انی اسئلك
از قواد اسعاطیب مبارکنا آخر بیت یا خیرین هم محل اجابت است سه مرتبه بخواند بیت من
هو الایة الکبریة بیت سیرت من حرم و بیت من یکن محل اجابت اند سکا بنار بخواند بیت
محمود و فی الخلق محل اجابت است بعد استغاث یا رسول الله یارده مرتبه بخواند بیت
اکرم الرسل محل اجابت است بعد این دعا بخواند اللهم انی اسئلك العینک فی الامامین و فی
ابن الصبیق محل اجابت است بعد این دعا بخواند و دعا طلب نایه اللهم انی اعوذ بک من
افحیت نار بخت عذاب البیان محل اجابت است بعد این دعا بخواند اللهم انی اعوذ بک من
قابله و لایعجز عن العلم الی الرسول بخواند بعد این دعا بخواند اللهم انی اسئلك فی شایا الخیر
و هر چو قصیده شروع کند اول درود و درود بخواند و سه مرتبه استغاث بخواند و سه مرتبه بیت فارسی بخواند
بخواند بعد آیه لقد جاءکم نالی یوم الدین برکتک یا ارحم الراحمین بعد درود و خسته بخواند بعد
بیت فارسی مذکور و سه مرتبه درود و درود بخواند بعد قصیده ششم و کنایت محمد سید الکونین محل اجابت
است سه مرتبه بخواند استغاث یا رسول الله یارده مرتبه بیت سیدنا الامیر محل اجابت است
سه مرتبه بخواند بعد درود و خسته بیت فارسی مذکور بخواند بیت لونا سبت محل اجابت است سه مرتبه
بخواند بعد درود و خسته و بیت مذکور بخواند بیت نسل العلم و بیت ساسنی درود بیت ولا انت محل
اجابت است سه گان بار بخواند بیت تبارک الله محل اجابت است بعد استغاث یا رسول الله یارده مرتبه
بخواند بیت کم ابرات و صبا و بیت من هو الایة و بیت یا خیرین هم در حرم و بیت کم
لیکن رسول الله محل اجابت است سه گان بار بخواند بیت محمود و فی الخلق محل اجابت است
بعد استغاث یا رسول الله یارده مرتبه بخواند تمام قصیده و گویا بخواند و تمام روز و شب بیا
خاصیتهای قصیده برو که اکابران یافته اند و تجربه کرده اند شصت خاصیت است اول هر که
ای زیارتی بخواند عمر زیاد شود و دوم ترا دفع بلا بختا و یک مرتبه بخواند سوم از برای
رفع غم سنی الله نوبت بخواند چهارم از برای زیارتی دولت بقصد و بختا و یک بار بخواند پنجم از برای

آسانی چهل و یکبار بخواند ششم هر یک و یک نوبت بخواند یا دیگر سه بوی بد را از جسیع
 طایر محفوظ بماند به نهم هر عورتی که عقیقه باشد صد و شصت گزده مرتبه بوی بخواند حق تعالی او را از
 در بهشت برای خودی که این قصیده را بخواند کوک را عید و از آنکه در آفتاب و بیمار بهادر حفظ
 امان باشد و نهم نوبت بخت و خیران بهفت شب جمعه شب بهفت بار بخواند بخت او گشاده
 و شوم خواند این قصیده و فرماید و می و نکاه دارند و می و نویسد و همیشه تندرست باشد یا در نیم
 در محل خواب به نیت که خواند آن نیت را در خواب بیند و از آن هم در موضع که این قصیده را
 بسیار بخواند البته نور محمدی ظاهر شود و نیز مردم برای دفع دشمنان در گورستان که چهل و یک نوبت
 هر روز چهل و یکبار بخواند چهاردهم از برای حفظ بر گلاب بخواند که در یک ده خط او زیاده شود یا نهم
 هر که در امری پیش آید که در روز و روز و در هر روز نوبت و یکبار بخواند مهم او را گردد و شوم هر کس
 که این قصیده را بیش از عفتان بنویسد و خط بنویسد طوار بر گل بکشد بهر آنکه در دواز
 بهفتاد و امان باشد بهفت نهم هر کس که این قصیده را بخواند مسمی اند و نوبت نماید و در خط او
 نیز شام در خانه که هر روز نوبت این قصیده را بخواند مسمی طایر از این خانه دفع شود و نهم هر کس که
 هر روز نوبت این قصیده را بر گلاب بخواند و بر جامه پاشد و در چشم مردم و پادشاه و اربابان
 دولت و عزیز و کرم باشد ششم هر کس که در سفر بر و یکبار بخواند از گزند و آفتش ای سفر این باشد ششم
 هر کس که مرادی و قصودی باشد شب جمعه شب بهفت بار بخواند و نوبت و بهفت چیزی صدقه
 بداد اگر چیزی نباشد به یکبار یکبار امان صدقه دهد و اگر نان میسر نشود از یک خرامه او حاصل شود
 نوبت و دوم در خانه که این قصیده باشد و در نوبت است و سوم هر کس که بهفت نوبت در هر خود
 بخواند یا نماید که بخواند از برای نمدوی از صد سالگی و دو و دو و سه نوبت این خاصیت دارد از نوبت
 اند نوبت و چهارم هر که این قصیده را بسیار بخواند رسول علیه السلام را در خواب بیند و البته در قبر او
 نوبت آید نوبت و پنجم از برای دفع عرصن هزار و یکبار بخواند البته از عرصن خلاصی شود و نوبت ششم
 به نیت حاجت و شب جمعه چهل و یکبار بخواند یا دیگر سه از برای او بخواند البته حاجت او را گردد
 نوبت و نهم چون مرده را در قبر دفن کنند و بادی در قبر نهند عذاب گوید دفع شود نوبت و نهم دعا
 که پیوسته بخواند بهفت بار از آن خانه دفع شود اول و غل جن و دوم طب او کن سوم آبله

چهارم چشم از چشم ششم در ماندگی هفتم هرگز مفاجات سبت و نهم در خانه که در او سبت باشد
نفت خدای تعالی خلاصه اولی عمر در از دوم فرخی نیست شکوه صحت و تندرستی چهارم دوست
چشم از چشم ششم چشم چرخ می شود و چشم می شود و چشم می شود و چشم می شود و چشم می شود
حضرت رسول ص در دنیا و دنیا پسند است و یکم هر کس این قصیده را بسیار بخواند و ترک نکند
هر که او را بخواند ^{عنه} نقصان ^{عنه} نقصان ^{عنه} نقصان از دنیا و دنیا پسند است و یکم هر کس این قصیده را بسیار بخواند و ترک نکند
از قمر و ویشی ^{عنه} از خواب دید و با حضرت گفت که غمناکی بخلق شده ام و خیال را
اطفال دارم و شایش من بپای کسی گدازد حضرت م فرمودند که عمار بومری نیست از برای من گفته است
و آنرا قصیده برده گویند آنرا در دوزخ سازد و ترک کن مارون از قمر چون از خواب بیدار شد
این قصیده را بسیار خواند و شغول بخواندن این قصیده شد و مارون گوید که یک سال بعد از آن
مردم و ترک نکردم هر ماهی که داشتم و از غم بیرون آدم برکت و محبت بسیار مرا حاصل شد
سوی دوم هر که بدردی در مانده باشد چهل صباح این قصیده را هر روز یکبار بخواند از درد امین
باشد سحر و سوم هر کس که غمیت سفر کند که رفتن به بود یا نه شب جمعه هزار بار در دوزخ حضرت
رسالت پناه فرستد و این قصیده سه نوبت بخواند پیغمبر را و خواب بنیدار بفرمایند سحر و چهارم
برای دفع و چشم باز ده بار بخواند سحر و پنجم در محل و موضع محل بر بویورت عاصه خواند سحر و ششم در جگانه
خوانده بد و مقداری پیشبخت عورت ببالد در حال بار نهند سحر و هفتم از برای گوید که او را
جنیان رحمت دهند چهل روز هر روز هفت نوبت بخواند رحمت دفع شود سحر و هشتم در خانه
که این قصیده را بخواند جن و شیاطین در نیاید سحر و نهم چون در کشتی در آید و بخواند این
قصیده شغول شوند هر چند یاد دهنی الهی پذیرا شود و کشتی فرق نشود چهل اگر کسی نبداند آن چهل
سازند بخت خلاصی بخواند خلاص شود چهل و یکم از برای قرض بسیار بخواند ادا شود چهل و
دوم هر که همی پیش آید و در مانده شود و شب جمعه نان و جلوا بر بویورت عاصه خواند سحر و سیم در
خانه طوط چهل و یک بار هر شب در او سبت نماید اگر نکند سبت نماند و کس بخواند و آن
خوانده را رخی سازد که از برای وی بخواند از بویورت چهل و سوم از برای تاریکی چشم
هفتاد و نوبت بخواند چهل و چهارم اگر کسی بسفر رفته باشد غیر زنده گے و مرد گے معلوم نیست

طبعان نیست تمام آثار قبولیت با نگاه رسالت گردانند و این تا کام بیدارم را بر پاشیده تر
 رساند و الله قادر علی قبول و هو مقتدر الی وصول کل مأمول و صلوة علی رسول المقبول و پیش
 نهادن که این قیصر اجازت خواندن این قصیده بشیر که ورد آرد و غوه از شد کمال از زمان و ابد اقصا
 و سر آمدن تا چنین نامدار در یافته اول از جناب مولوی محمد صاب صاحب غلت اکبر کو
 محمد آفر صاحب ابن مولوی محمد انوار الحق صاحب مروین که فی تحقیق بیان عالم کامل
 و شش کل درین دایره با نادر جلوه ظهور کرده و ضیاء و کشفش بخیر خوششید فی اربعه المنار
 بر حکمت شهرت یابان و تاتیا از حضرت مولانا و مرشد نامدا و مستاد مولانا محمد شاه سلاست
 صاحب منور و تالفا از صاحب علوم عقلی و نقلی امام سید ارفعی و علی حضرت مولوی محمد علی صاحب
 لکهنوی ابن صافیه انور صاحب مروین

بسم الله الرحمن الرحیم

آغاز قصیده پرده

آمین ذلک کرم خیر ان بذی سکرم + صرحت دمعاً من مقلد یبکم
 اهل بیت الزین من تلقاء کظمه + و اذ مضی البوق فی الظلماء و مؤلف اصم
 سرجمه آریا بسبب یاد آوردن و باب که ساکنان ذی سلم اند یعنی بخون اشک را که درون
 شده از درویشیم تو یا درید یا محبت از جناب کامله یا خورشیدان برق پشت در شب نایاب
 از جهت کوه چشم که ترا بگریه آورد و مضطرب و بیقرار ساخت حاصل منی نیکه بسبیل تجرید
 بسوی نفس خود خطاب کرده و تفساری گفته که آبی عاشق رزار دای و اوله یقیر اسب انقلاب
 حال و باعث غزن و دلال تو معلوم نمی شود و آریا بسبب یاد آوردن یاران قدیم را که در مقام
 سلم سکونت دارند شک خون امیر از چشم بخشی یا اگر لیتن تو از رحمت و زیند نسیمی است از
 باترب کافه که تنه تاب و توان اباد و فنا داده یا از باعث درخشیدن قیامت و شب نایاب
 فراق از جناب هم که خرم و صبر و قرار را یکسره زخته به بتلای بنم و غمت اند و فراق آبی و
 این نال و افغان تبی پیتری نیست + ده چه آورد و صبا از سر کوفین منی + اے گل این چاک

قصیده پرده زبان فارسی منظوم به او زیاده و محبت یاران اندر دای علم و شکر و سپاس
 گسترده به مالک از کمال و دی و زید از کوه و در دست + مالک و زید شنب برقی و صبر است از انهم +

مدح و ثناء و تحسین و تهنیت
 و تکریم و تعظیم و تکرار

گریبان تو بی خبری نیست به برقی از وادی امین به خورشید گریه پیشین لایزال بی خبری نیست
 به پیشین گفت که مراد از جبران جبران تقدیر است که قبل از پادشاه شد در علایق بشیریه و کوی کدورت
 جیمایم با آنها مصاحب بوده و سوا نیست و نه شده و مراد از وی سلم عالم قدس است سلم از آفات
 محب و از هیچ لغو از نعمات الهیه که بر قلوب اهل ریاضت ایجاب نامی در دوازده افاضل برقی علی آسمان
 یا ذاتی اراده کرده که اهل ذکر حسب المراتب در بعضی جهان شاهی گرد و در کمال عالم
 مجال و از ختم عالم حلال مراد است پس خطا بسوی روح خود کرده می گوید که ای روح
 طالب فتوح بسبب یاد کردن ارواحیکه شرف اندید دولت وصال و از سکاره فراق مأمون بوده
 در بقعه صدق عالم قدس زیر سایه غنایت مند ملکیت مقتدر زفاست و از زند شک خون شیر
 از دیده میریزی یا از بافت و ز بدن با دوش است و رسیدن نقشه آیه شام تو از عالم جهان پاکست
 لسان تجلی آسمانی یا صفاتی یا ذاتی ملکیت زوار قلب تو از عالم حلال که آنرا اوام و
 شبات نیست خون صرشت می خوری و زلفه ان اشکالت بی اختیار گریه می کنی **الطعناات**
 التذکیر و ذکر دن و بیاد آوردن عالم است از شکله بدلی بود یا نیربان یا سر دو و یا کردن
 سبق و پستیان نیست و یا د آوردن سبق است یسار آنجبران کسبه انجم جمع جابجسته
 بسایه و امان داده شده و در سه حالات غریب جبران آنچه احباب آمده ذی سلم موضوع است
 باین مکه محظمه و درینه منوره کمانی شمع احمالی و سلم فتح الملام و سوار ضعی است خاردار که از یو
 آن حرم را دباغت می دهند یا تو نیست از نبات کمانی القاموس و محققین اهلایم اند که آن
 رخت گنار صحرانی است و حریف بتان خطاب بن المرح بنی فیلان ادیع شریک و تنوین سراجیکه است و
 و جری من جویان می روان شدن اهلایم بصم لیس و سکون احواف و فتح الملام و دره چشم دوم خوان
 برای نزدیک است اگر منصفه بود و منته بل اگر منصفه است آیه بتیاد القانین من اهلایم
 و ز بدن روح سفره منکر دریا و بجهت مالی یا بدیهه و حج یا سفر و سفر و یا دیکه و منصفه و کمانی
 و جری من جویان می روان شدن اهلایم بصم لیس و سکون احواف و فتح الملام و دره چشم دوم خوان
 برای نزدیک است اگر منصفه بود و منته بل اگر منصفه است آیه بتیاد القانین من اهلایم
 و ز بدن روح سفره منکر دریا و بجهت مالی یا بدیهه و حج یا سفر و سفر و یا دیکه و منصفه و کمانی
 و جری من جویان می روان شدن اهلایم بصم لیس و سکون احواف و فتح الملام و دره چشم دوم خوان
 برای نزدیک است اگر منصفه بود و منته بل اگر منصفه است آیه بتیاد القانین من اهلایم
 و ز بدن روح سفره منکر دریا و بجهت مالی یا بدیهه و حج یا سفر و سفر و یا دیکه و منصفه و کمانی

[illegible]

کرمزوی عشق ابلیس بر غلطی کے رنجی
نے نورِ حق اب نصرت از غم یا غم علی

محبت هر اد است بقدر سابق نه معنی متبادران که میل نفس بسوی غلاف مقتضای شریعت است
که ترن یکسر الداس الی الارانه رحمتن و تون در لفظ و معانی کثیر است طلل ثا و علامیکه فانه در ان
باقیانه ارقیت کسر الداس الی الارانه رحمتن و تون در لفظ و معانی کثیر است طلل ثا و علامیکه فانه در ان
در انان تشبیه میدهند و انرا اهل هند بکار میگویند و دروغین جوینان حال محفل و رام است کانی مخزن
الای و از طلم کوه غم مراد است بقدر سابق نه معنی متبادران که میل نفس بسوی غلاف مقتضای شریعت است
بجای آنکه ما شهدات به به علیک عدو و لک الذم مع و الله و الله الوجد
خطه عبده و وصفی به مثل البهاک علیک الذم مع و الله و الله الوجد
بعد از آنکه گوای و او ندیمان بر تو گویان عادل که اشک چشم و بیاری است و حیان شکر شوی
از ان بعد از آنکه نوشت که تاملانده عشق و در خط اشک لاغری را برود و خسار تو که تاملی شل سیر
است و در زبونی و اول مشاهده غم است در سرخی و اینجا الف و شتر غم تر است حاصل
معنی اینکه الحال بعد از گذشتن گوای گویان قبول الشهاده و در دار الحکومت احتساب بر تو که جریان اشک
از چشم و در قوت قلت و خفاقت جسم است و بعد تحیل حکاک لبیب عشق و دو صک اشک سرخ مثل
طهار و لاغری بدن ملزوم صفت مشابه گل بالون زرد و برود و خسار تو جمال نگار و مغر از او رانده و ربا
عاشق بر دل افکار چرخ است چندین سخن انبار از حرکت به این دو گواه عدل نگار است بدگر از خلق
نیایان کنی و در و در راه چه در ان کنی چه روز و خوراد اللغات العودل مع عدل بمعی محتجب از کذب
و کذب ناسی و اینجا الطلاق صیغه جمع یا اعتبار بعد از الودع و مع و سقم است یا بجهت اشعار است یا بکتابین
و گواه ثابت بعد از آنکه بسمان حال ناطق اند و در ان احتمال کذب افزاینده است بهر که گویان بسیار اند و
سهم فحش بر اکثری بیاری است جمع سقم سقم و سکون الفات گفته اند و در بی صورت در لفظ عدول اشک
نسبت اوجه بکنده و در اصطلاح صوفیه لبیب است که بسبب برود و خفاقی قلب عاشق و از زخمی بریده و غلو
احمال بسیار و آنرا فیه الفیه الیه و سکون لبیب الموحده اشک بختن لفتی الفیه الضاد و البعد الفیه و بالفت
و انقصه لاغری که بسبب فحش بخوان کنگ بدن را زخمی سازد و اثر آن بر حیره رانده و بسیار حیره تابان
گرد و لبیب الفیه الموحده صفتی است از یار و نزدیکان اعرابه و کا و چشم میگردان ان زخم و راست الطرافان
برگسای سفید و تیره و ثقیل را می است بانگ نخی و آن سخته است خوی محفل و سفید سده و جگر و نوازه عرق الحار

در این کتاب از کتب معتبره است

افتخار و بروج الدال لهله بشده و خوار انهم افتخار اميد و انون نسبت كبري كن سبنا را و است
 سنج خوش ستر كرات افقاري گلندري گونيدت اميدن متوي مده و حاسن مهال و زرت اهرم است
 كمانني انفران نعم سحرها طيف من اهلها في الكهنة والحب يعجزون اللذات باكلهم
 ترجمه آري سرت كره زنج محبوب در تخيل پس چو بسافت مرا حال آنكه محبت دري بر ميان نيت تمام
 احياصل چو كمال را و كار را با عشق زيرد و ساخت ناچار زبان فرزند دهی گوید آري سرت
 كدي گوئی صورت نشانیه محبوب من چنان در خال مساري چو كنگ گشت كه گنجایش نگيری نه به پس
 ساخت خواجها چشم من اين خصله عشق محبت است كه لذت رسيدل برنج و محنت می سازد و شب
 چو خيال است آمد و در خواب به بيدار شد بر ز فوب چشم بر آب به بودم به شب نشسته با حال خراب
 آن رحمت دغوی بد شد بدب + اللغات نعم كلكا بيش على سري لسان را آمدن در چرخ
 سلك الشيب كبر و ان طيف صورت نشانیه كه در قوه تخيله خوب بيش كره و آري من البتريق خوب سا فخر
 تفر من من اهرم افتخار اميدن شيك درون خيزي او حال گشتن از خيزي بيان اهرم فهم اميدان طوطا كه درون طوطا
 چو آب خيزي كمانني شمع بخندي لذت من لذت مرغوب من آلم به محبت لذت و افراد ان شهابت با فلك
 يك الم لذت كنير اربا به يد به كاه غيب في الهوى العذبة مقلد في وقتها ليكس و الاصله كلكه
 ترجمه اي ملاست كنده من عشق منظره كه متعلق است بقصيد بني عذرا و عشقيه محنت نير شهاب قبول كن
 خذ ريكه از من است بيوي تو و اكثر انهام بودي هرگز ملاست نيكدي كمال اي ملاست كنده در
 عشقيه كن اسلوب لعل زني اختيار ساز و سزاوار است كه انعام دهنی و عذوق كنی و بر او ملاست
 از انكه عشق مفر و شفاعت پذيريت به كرش به مني دوست از من به شناسي + روا بود كه ملاست كني ز مني با
 اللغات الكلام من الموم ملاست كردن اهرم عشقيه اسويت سكوني عذره و ان اسويت زير كنان ان
 حرم فوني و در بان مشهور نام اند يا نيكه عذره به شهاب سيب اختيار اهرم و ثلثه الدال المجه عذره
 خوشترن سه عذرك كلكي كاستري به سستني * على الو سنا و كذا كذا عني و عشقه
 ترجمه سید به جمال من مالار من انفا پذيريت از غمازان عذيق بان و به بیماری من كمان لفظه
 احياصل سيب تلخ ز نشتاني از سوي لالم خطاب كرده می گوید كه ملا به شهاب ترا دار ديگر بر ملا و خور
 و سرور تو من و طيف سیده و احوال مكن نسبت كره از من نعيم چو بان غمازان غني مانده و به بیماری من

چو خيال است آمد و در خواب به بيدار شد بر ز فوب چشم بر آب به بودم به شب نشسته با حال خراب

سلك الشيب كبر و ان طيف صورت نشانیه كه در قوه تخيله خوب بيش كره و آري من البتريق خوب سا فخر

خوشترن سه عذرك كلكي كاستري به سستني * على الو سنا و كذا كذا عني و عشقه

افتخار و بروج الدال لهله بشده و خوار انهم افتخار اميد و انون نسبت كبري كن سبنا را و است
 سنج خوش ستر كرات افقاري گلندري گونيدت اميدن متوي مده و حاسن مهال و زرت اهرم است
 كمانني انفران نعم سحرها طيف من اهلها في الكهنة والحب يعجزون اللذات باكلهم
 ترجمه آري سرت كره زنج محبوب در تخيل پس چو بسافت مرا حال آنكه محبت دري بر ميان نيت تمام
 احياصل چو كمال را و كار را با عشق زيرد و ساخت ناچار زبان فرزند دهی گوید آري سرت
 كدي گوئی صورت نشانیه محبوب من چنان در خال مساري چو كنگ گشت كه گنجایش نگيری نه به پس
 ساخت خواجها چشم من اين خصله عشق محبت است كه لذت رسيدل برنج و محنت می سازد و شب
 چو خيال است آمد و در خواب به بيدار شد بر ز فوب چشم بر آب به بودم به شب نشسته با حال خراب
 آن رحمت دغوی بد شد بدب + اللغات نعم كلكا بيش على سري لسان را آمدن در چرخ
 سلك الشيب كبر و ان طيف صورت نشانیه كه در قوه تخيله خوب بيش كره و آري من البتريق خوب سا فخر
 تفر من من اهرم افتخار اميدن شيك درون خيزي او حال گشتن از خيزي بيان اهرم فهم اميدان طوطا كه درون طوطا
 چو آب خيزي كمانني شمع بخندي لذت من لذت مرغوب من آلم به محبت لذت و افراد ان شهابت با فلك
 يك الم لذت كنير اربا به يد به كاه غيب في الهوى العذبة مقلد في وقتها ليكس و الاصله كلكه
 ترجمه اي ملاست كنده من عشق منظره كه متعلق است بقصيد بني عذرا و عشقيه محنت نير شهاب قبول كن
 خذ ريكه از من است بيوي تو و اكثر انهام بودي هرگز ملاست نيكدي كمال اي ملاست كنده در
 عشقيه كن اسلوب لعل زني اختيار ساز و سزاوار است كه انعام دهنی و عذوق كنی و بر او ملاست
 از انكه عشق مفر و شفاعت پذيريت به كرش به مني دوست از من به شناسي + روا بود كه ملاست كني ز مني با
 اللغات الكلام من الموم ملاست كردن اهرم عشقيه اسويت سكوني عذره و ان اسويت زير كنان ان
 حرم فوني و در بان مشهور نام اند يا نيكه عذره به شهاب سيب اختيار اهرم و ثلثه الدال المجه عذره
 خوشترن سه عذرك كلكي كاستري به سستني * على الو سنا و كذا كذا عني و عشقه
 ترجمه سید به جمال من مالار من انفا پذيريت از غمازان عذيق بان و به بیماری من كمان لفظه
 احياصل سيب تلخ ز نشتاني از سوي لالم خطاب كرده می گوید كه ملا به شهاب ترا دار ديگر بر ملا و خور
 و سرور تو من و طيف سیده و احوال مكن نسبت كره از من نعيم چو بان غمازان غني مانده و به بیماری من

[illegible][illegible]

بقصدی خوشی و کسالتی با وی **اللقاحات** لا ترغم المراهقه من الموم بالفتح طلب کردن بها
 صحتی نافرمانی کسرتن کمان و سکون پسین همیشگیستن استنویه بفتح شین بمعنی خوشی استنویه بفتح شین
 و کسر المراهقه و کسالتی و القس کالطفل ان تهمله شئت علی: حیث الذ صناع وان القسطه
 یبقی طم: ترجمه نفس مثل طفل شیرخوار است که اگر او را بچمال و گذاری و از خوردن شیر باز داری
 بچال می رسد و حالتیکه در نفس است شیرخوارگی و اگر او را از آن باز داری باز می رسد بچال حاصل صلاح
 و بدین ممکن نیست که آن را در وی ماضی سر داده شود که در چاکه عصیان بچ و تا اینکه خود سیر گردد و باز
 نمیکند خاصیت طفل شیرخواره دارد تا که او را از شیرخوارگی باز نداری باز مانند دوری می آید
 با نیک نفس چون طفل تربیت پذیر است و بموجب نظرت مصلی خود است و کسب عادات ایدیه دارد و
 صلاح حال او هر چند که بتقدیر قاضی است لکن کسب و تعلیم تمام است که بکسب که بدست می آید
 بنوعی محتاط میشود که بازو شستن از آن خرد است **اللقاحات** تمدن من لایمال چیزی را بچال خود گذشتن
 است بفتح شین بمعنی تشدید الباء و موحده من شهاب جوان شدن از فضا کسب المراهقه و تمایل کردن
 که در یک لیسان را بظنم که الفا و از شستن طفل شیر و الا انقطاع باز ماندن وی از آن کافیه
 هو اها و کافیه: ان الحق ما تولى یقیم او یقیم: ترجمه اگر مصلی نفس خویشی را
 گردان زوی بچال او را و تیر من نیکه ماکم سازی بپوشش ابرو و بدستیکه بودی نفس بر کسبیکه حاکم
 می کشد او را و یا عینک می سازد و در حکومت بگ بود و در عین راه: باز بودی از نفس خواه
 اچا حاصل تر کینه نفس بدو و بازو شستن می از مالوفات و متعلقات و متعصبیت از آنکه مرغی است
 اگر جنس کباب یا بچکوم خود را بپوشد بکف می سازند و اگر از حلقه صبا و ترک و بپوشند و در عینیت می اندازد
 سه بچکوم از زیر دست نفس و از کسب از عالم قهرست نفس: که کسب است پستی و کسب که کسب است
 مدانی کشند و کسب او خود پیا به از دست بچوهری گرد و نفس اندر برت نفس اگر در نین فاع
 نشین: من بیان کردم سکون راه دین: **اللقاحات** بصرف باز گردانیدن چندین بار بکسب و کسب
 که بی ابر چیزی حاکم است حق تعالی حاکم شده ان یقیم ایاد و ایشانه اختیاریه و سکون ایاد و ایشانه
 صید ابر جامی و یقیم بفتح ایاد و ایشانه اختیاریه و کسب ایاد و ایشانه من ان یقیم عینک کردن چیزی را
 و دایره او می فی الاخیال کما یقیم: و ان یقیم استخالت المی فی فلا یقیم

در شیرش باز داری و او را بچال می آید

بازو شستن از آن خرد است

نفس با عینک می سازد و در عین راه

۲۹
و حضور قلب که دست بر پا دیر رود در گردن آب غسل است می فرمود سوم اینکه چون شخصی در عبادتی مشغول می شود
و از این باز ماندن نمی تواند در خاطرش اندازد که از این عبادت عبادتی دیگر در حق تو بنفید ترست بآن مشغول
باینده مقصود ایشان ازین آفرینست که او را از مرتبه که دارد از آن فرو گشتند و از عبادات با ضلالت باز
و از این بجا سخن از تطبیح الحاکم شیخ نجم الدین بکری می شنویسم سره نقل است که چون او یکم شیخ خود در حلقه ذکر نشست
خاطرش سید که توفیق حاصل دهد شست و در حق تو بهتر است که تعلیم سال و دین کنی و غیرت مستحکم و از آن
و بی که لطف متعددی و غیرت ترست از نفع ذات خود شیخ ایشان ازین خطره آگاه گشته بدو فرمود که اگر
فرزند این خطره و محالی نیست نفس شویمان می خواهند که ترا از مرتب عرفان باز دارند این خطره از اول
بدرکن و بکار خود مشغول باشی که بعد حصول آن ترویج دین بود چه حسن حاصل شود پس ضلالت نفس
شیطان بدین تلمیح از ضلالت محالی نیست که یا ایشان از آن غفلت ظاهره بالاتفاق پس آن را
و کفر و عصیت می نمایند یا هر دو با هم را دوستی و ولایت با همی کنند که حاش خیر و شش بهشت یا یکی
و ولایت با هم فرج می نمایند و عداوت خود را با هم را می رود و دیگری در پرده دوستی را و خصوصیت می سپارند
حاصل چنین نیست که اگر این بر دو طریق معهود خود که عداوت هر یک پیش از تسلیم ایشان در مقصود
گردان و اگر خود را بطریق دوستی نصیبت ظاهر کنند و با این حیله را دوام ضلالت اندازند یا مرتب گردان
از آن فرو گشتند تا فراموشی آنها کن ایشان از دفع گویند از تادین توانوست بر دین قاطعان الرقی
سالم ماند و اگر یکی بطرف خصم و دیگری بصورت کمک نمودار شود و به افغوی او گویند اظهار محبت بیگانه
کنند آنکه تر آنکه فریب این خصم و حکم بود چه حسن معلوم است و بر پی تحقیق نگار و مضمون چنین لازم نمی آید
در دوست طعن تحمل او می یافتم لطافت است اما گفته باید که خلاف کردن ایشان بر وزن فلان است
اگر ما خود از این بیگانه بداد یک پند یا بدو زن خیال در هم و بر یک مشتق از طعن می بیند و در شدن بود الا طاعت
فرمانبرداری کردن خصم فتح آگاه و محب و سکون بسیار و مله دشمن یکم فتح نجا و مله و احکامات که می نرسد
تخاصم و یکم او متخاصم گرد و گویند قطع احکامات مکتوب است تعقیب الله و رفتن و یکم عسکری
لقد نسبته به لئلا لا یحکم تر جمیع آخرش از حد ای خواهم از گفتار یکم قرار بگیرد و
نیاسته تحقیق آن گفتار به کرد و همچنان است که نسبت کرده بشم فرزند اموی زن ناز آسیده
اسما حاصل چونکه نام قدس سره بود که خاتمه با الهام غیبی بطریق دفع شر نفس شیطان بر این فرموده و نیز

[illegible]

۱۰۰ بیت گیل اناجیت حضرت

این بیان را در خود مقرران فعل نیافته اند استخفا که از اعظم طرق اصلاح حال سالک است می گوییم
 که می توانید که تیره و غفلت افاده و تاثیر است و در دل سماع و افاده و تاثیر نسبت به نفس ثبات و تیرگی
 نیست از وصول تیره نفس و تقدیری است که قائل بدان عامل باشد و در صورتیکه مقتدر بر عمل بود
 تاثیر نمی بخشد چنان که زن عقیده بر تیرگی از اولاد نیست مستخفا هم اثرش در حق و در نفس ازین جهت
 کما ان فقط قولی است و بس این بدان مانند که از عقل تقسیم نسبت فرزند کردن به تقیم الطغات
 الاستغنا و طلب آمرزش کردن استل تقیم النعم و سکون این همه از زندگی انصاف تقسیم بعین
 الهام سکون انصاف و هماهنگی تا زمان رسیدن **اِنَّكَ لِلّٰهِ كَنُزٌ مَّا اَتَمَمْتَ بِهِ** و مآ
اِنَّكَ كُنْتَ تَقِي که استخفا در همه فرودم تر اکا ریک لیکن بن فرایند واری می گوییم بدان که
 و نه ثبات و دریم بآن پس چه سود شود و تقصیر من تر که استقامت حاصل کن احوال این نسبت
 من که در تیرگی بل ندارد قالی است بی حال و تیرگی است بی نیال شد ازین جهت که نصیحت نافع غیر عامل
 و و بال است چه تیرگی و نه منیر از این بن مالک ریت می کند که گفت عرض کردم یا رسول الله صلوات
 بالعرف و نمی ازینکه نگفتم تا بدان عامل نشوم و سودا و روی کنید اگر چه بدان عامل باشد بلکه آری
 سبب که بعد از این در وقت حال خود مقدم شستنی به حال و دیگری تا در عید تا در آن سال
 باید و تنویر نمی گوییم در آن تیرگی تا شستنی به حال و دیگری تا در عید تا در آن سال
الطغات الا فرمودن آنجه که می آید از زبان بدون الا تقاضای ثبات و در زبون و کار است
وَلَا تَكُنْ مِّنَ الْكَافِرِينَ و **وَلَا تَكُنْ مِّنَ الْكَافِرِينَ** و **وَلَا تَكُنْ مِّنَ الْكَافِرِينَ** و **وَلَا تَكُنْ مِّنَ الْكَافِرِينَ**
 ترجمه و گفته فرمود که ازین پیش از نزول موت ازین عبادت زانده و نگذار و هیچ نماند
 زنده شستنی روزه و سوا می فرستد حاصل تا به سبیل خدای گوید که او ای از تو اعل که موجب تعجب
 الی و باعث و در و در نفس تا شستنی از حلال اجل و بعد از سقا موت میماند تا ختم و انچه
 عقاب موت تیرگی و گفتا کردم ز نماز و روزه که واجب بود و چه که سنن و کلمات ازین
 جایز نقصان آن شهادت اسامیت صحیح و آتش خدایان را و ای آن تابع از کما زای فریضه است لعمری
 انصاف نافر قدس مرده بلفظ فرض ترک آن لازم نمی آید بلکه تیار از ذکر بتیغ ازین تابع و بتیغ
 چنانچه از عباد الایه متا و تیرگی است که با اتباع آمده باشد چه چونکه درای زینان غم سفر و زانو و کن

در این بیان را در خود مقرران فعل نیافته اند استخفا که از اعظم طرق اصلاح حال سالک است می گوییم

این بیان را در خود مقرران فعل نیافته اند استخفا که از اعظم طرق اصلاح حال سالک است می گوییم

سنگی حاصل آمد که بسبب بیعت بدن و شستن گریه سنگی از تن آن مانبر شدیم است و علیه الصلوة
 و السلام بر جنت در حالیکه از غایت گریه سنگی بشکست بود و یکسکه از تن آن سنگی حاصل پا به پاره شست
 و کانی خارج بخاری می گوید که مکتطی هر دو کوبین سنگ بشکست آن بود که وقت قیام است و آن کوبین سنگ
 در میان دست او نیاید و شکست آن نفس حاصل شود و این فقره فقهی است و معتبر است علی بنده علیه وسلم اعتباری بود و این نظر است و
 غیبت بود و یکسکه است یا آنچه در آنند **الحکامات** از کتبین است بفتح الحاء و همین است که از آن خارج شود که کانی
 و دره کم طوی من لای نوریدین **الکشم** بفتح الکاف و سکون الشین المعجمه از کرم استخوان پهلوی است و بفتح المیم سکون
 التاء و التثنية الفرقانیه بفتح الفاء و الملهه و در وقت کانی الصراح الاول بفتح الهمزة و الدال المهملة و پست قهر
الجبال الکشم من ذیبت عی نفسه فاکرها ایما شمسیه و غیره و در وقت نمودن کوبهای بلند در حالیکه
 یورده از طلا و زیت نفس مبارک آن شخص پس روی شود و بان کوبها بلند می شود. اگر چه مقدار زیست بلند می آن
الحاصل که **الکشم** بفتح کاف و همین است که کوبهای بلند نمودن که کانی فاد و شمار و چشم وی بصورت طلا نمودن و در وقت نظر
 بکمیها آتش و شوند و بر هر یک نو اهر بآن فقرت فرماید وی از کانی ملو می گوید که وقت آن قبول نفرمود بلکه چشم بخت
 بنگرست و از یک بلند بخت و وقت آن را بر کاه و همین است که کاشت و چنانچه در جامع ترمذی از ابی امامه باطلی
 مروی است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم عرض کرد بین پروردگار من کوبهای مکه از طلا و
 فقره فتم خداوند امر حاجت آن نیست. وی فرمود که یکسکه سیر و یکسکه زر و یکسکه نیشم و یکسکه شکم شیر و یکسکه
 شکم تو کنم و در آن روز که گرسنه باشم نیشم نیشم بسوی تو و زیاده که شکم عیادت را بشوای صدفی و دیگر آنکه در
 شرح مذکور است بفتح تاء و دره **جبرئیل** آمد کای فقر کرام و حق تعالی بر تو می گوید سلام. بعد از آن
 می گوید ای سلطان دین و وی وجودت رحمة للعالمین و اگر تو خواهی از پی پیش طلب و کوبها را بر تو
 گردانم و ذهب و چون پی میرد وقت سوار بود و پیسته او طلوع الزوار بود و گفت این دنیا به مقدار نیست و مال
 کی سوار نیست و در دنیا غایتی خاتمان و مال آن سنانی بی مایه گان و چون پیشش مانده و در آن آخر
 گفت ای مقام فتم اکملین و بر کوشه در راه حق ثابیت قدم و دنیا پیش چشمش کالعدم و **الحکامات**
 آنکه اوده و زخو استن **الشم** بفتح الشین المعجمه و تشدید المیم جمع اسم بلند **الشم** بفتح الشین
 المعجمه و المیم الاولی بلند می

نموده اند که در این مورد هیچ وجه تردیدی نیست و از طرفی دیگر

کتابت کرد و در این کتابت نیز در بعضی کلمات و عبارات از کتب دیگر اقتباس کرده است.

بطریق پیام بدون تصریح بسم شریف وی بیان فرمود تا مع بر استواری و اتحادی پیدا شود در طباعت
 تصریح نام گردد احتمال می گوید که نام مبارک آن موصوف گرامی صفات و کمالات جمله کائنات محمد است
 صلی الله علیه و سلم و در دنیا و آخرت و سالار حسن و حسن و برادر و فریق از غریب و علم و این تخصیص
 معین است که قائده گوید می دهد یا عرض تخصیص اول و قول قوی است که تا آن تخصیص نبوت و
 صلی الله علیه و سلم بیان شده و آن تخصیص ثانی ردیف و تفسیری است که گوشتش مخصوص بر ربی و بند
 سه ای شرف و درده آدم و نور و روشنی دیده عالم ز تو ملکیت و اینجا که زجیل توفیق است ملکیت بر
 خوان که توفیق تو نیست قاضی محمد و اینجا چون بین با اعتبار تطبیق در صفت ثانی محسوب است محمد از شهر
 اسماء و نام این است صلی الله علیه و سلم و آنکه در علم ما خود از گنجینه بی بسیار ستودن که این صفت از خود و
 تو را مبارکش هدی محمدی طلب مودم بدین اسم ساخت و چون یک از قوم سپید که این فتونه از حقیقه
 چو اسمی باین اسم کردی که در پیران تو می این نام شد است در جواب فرمود که نامش بدین نام با سید
 ستوده شود و زبان کانه نام سه مقام تو محمود است محمد و برینان قهای دنیای که در این لغت
 اسین اسم که کسب الیا الهیانه الهیانه شده و در وار الیون یقین الکات بودن و مراد از کونین دنیا و
 عزت است از تعلیق فتح التا الهیانه و لغات جن و انس القیوم کرده التوب نعم الامال و سکون التا
 و تحقیق یک منی آمده و تحقیق لفظ علم نیز برود و عرب ضبط کرده اند اما در چهاربای محافظت و این
 لفظ عرب الفهم اول و سکون ثانی لفظ علم تحقیق باید و از بیست و الی و التا هی فاکل لحد
 ابدی قولی که گفته و لا تسعهم ترجمه می ما امر عبادت و حسنات دنیای بیجا و دنیا
 است پس کس نیست است که تر از وی و گفتار نفی و اثبات احوال صلی بنیر فیج اقدما که گفته
 است است طباعت الهی باز دارند این است از قبایح و مناهای احکامیکه امکان نفع نیست دیگر
 اند از بسبب کمال دین و تمام نیست برین است هر چه کس کی است که تر از وی و گفتار رد و قبول
 احوال است نیست نوزمان وی و نه بعد از کجالات انبیا و السابقین که ایشان اگر چه در امر و نفی در قبول
 افعال است است گو بودند لکن چون که نیست آنها نیز نیست بیست و بیست نبی و دیگر بعد از این اسم تفصیل
 علی الاطلاق در حق شان تقسیم نیست و این تفصیل مختص است و زودت شریف عالم انبیین علیه و علیهم السلام
 و السلام در وصف تو زیاد و چو گویم ازین قدر و بعد از خدا بزرگ توئی نه مختص و اللغات

عالم را می بیند که در این لغت است که از خود و بیست و الی و التا هی فاکل لحد

[illegible]

چهارمین نسخه از متن آمله که در اختیار من رسید و بر طبق آن به تصحیح و ترمیم پرداخته شد.

سید پیغمبر کی از انبیا در علم و در کرم احکام حاصل شد و صلی الله علیه و سلم از جمیع انبیای کرام و رسول
عظام که آید از انبیا و از انبیا در حسن و جمال ظاهری و فضائل و کمالات باطنی غالب است و پیغمبر کی از انبیا
و از رسولان آید و در کرم و در سید و در مایه دیگر افراد انسانی چه رسد به پیغمبر این چه که در شمع شامل سرفرازی
که جمیع انبیا در علم و در کرم و در سید پیغمبر نباشد از حیاض و ملاحت و لطافت آنچه که در ان حضرت مجتبی بزرگ
چنانچه می باشد در باطن سید پیغمبر احدی نکالات سپیده و ضیاء انبیا آنچه می گردیده در باطن
صلی الله علیه و سلم و چنانکه حال آید از وی تعجب و در اصل خلقت بوده تمام کمالات در عالم صانع ظهور
پیدا کرده و در دیگر کس شایسته نباشد و در حق و جلوه آن وی زیبا پوشش خود هیچ ناظر نگذشتی
و در کرم است زرقان وی تو و اهل بیت است زرقان وی نوید طی کسانیه زرقان وی تو بود
جبارت است ز سید ان کوی نوید کوشش راه از لب لعل تو کرده اند و از لطف تو است ترنم گفتگوی تو
و در علم غنی حضرت صلی الله علیه و سلم احدی و دنیا نیست که بگوید که پیغمبر یا قر بکی آید و در خلق مجتبی
اسماء و صفات انبی که غیر تنهایی اند بوده و ظاهر اتم انهم و آنچه شده علی سبیل الهی و بر وجه کمال بدون
غالبیت بعضی اسما و صفات نبوتی و تقوی و دیگر انبیا علیه السلام که ظهور آن در ایشان بر وجه البیت و سلوک است
که انی شیخ اجماع المسلمین و در ذکر کرده اند که یکی از صفات اتم المسلمین عاقله صدقه سوال کرده که تعداد آن
برین فضائل کمالات است و در اهل الله علیه و سلم تا اتمی المسلمین بر آن کرم است و در وجه خود که اگر کسی
نمایند دنیا کنی من خود کمالات و اخلاق حضرت تمام گفت نمای آن غیر تنهایی اند بر طاعت تمام ادا
ند از سید صدوقیه گفته که تو نمای نیار با وجودیکه کل شیاع الدنیا فلیل بر صوفی قلبت اند خود او که
نمیترس از آن چنان بود که کمالات اخلاق شخصه که نمی چنانند و در اخلاق عظیم ستایش کرده و کرم حضرت
اندرین چیز آید تو اندر خود که جوان در جنگ احد دندان مبارک شکست و سر شریف مجروح کردند از مشاهده آن
صحابه مضطرب شده عرض کردند که کاش می بینم کافران بدو مای کردی تا نسوزی کردار خودی یا نشند
فرمود و فرستاده شد بر آنکه بدو جانم بکوی و فرستاده است می سمان مرا تا گشتن با و بدو فرستاد
براه هر چه برسانم و دست بدو جانم دهنده گفت خدا یا هر چه کن تو هم که نادان اند و نفع و ضرر خودی چنان
که بکس نفع و در فکس یا سار خنده ترا درین سخن انکار کار مار شده و نه نفوذ بتا در کلک مرغ ولی
بدیند بر نفوذ گاسار خنده و نه در نقد باز از کائنات آرنده و کس که صاحب عیار مار شده

تاریخ

الطعنه تنقیح اخبار العجم و سکون الامم انقضت که تلقی بهیات و صورت دارد و تلقی بضم اخبار
 العجم و الامم برکت که عبارت از فضائل کلمات باطنی است و تحقیق و دانستن در حلق جلالی می گویند
 و تلقی بکسبه است غیر کتب نفوس اینان که سبب اهل بصیرت بلا تکلف صادر می شوند و اصول آن
 سه است شجاعت و محنت و حکمت و بهیچ آن سه نیست پدید آید و نفیهم الیاء المثناة التختاتیه و المثلون
 من المذنبه پیغمبری نزدیک شدن و نزدیک گردانیدن چیزی که کافی برای اتمام احوال و ستم و مردود
 سرفتن است که علی اکبر از پیغمبر است و صلی الله علیه و سلم دیگری زنده نیست سبب دیگر دینی
 اول مرتبه طلاق است چنانچه گفته اند سه موسی زبیرش فوت یک بر توصفات و نوعین و است
 می نگری و نبی اکرم خود می گویند **كُلُّكُمْ مُنْزِلُ سُوْرَةِ اللّٰهِ مُلْكُوْشٌ** : غیر فاهمه الخ
اَوْ دَنْتُكُمْ فَاَنْتَ الَّذِیْ یَسْمَعُ بِشَرِّ حَیْثُ وَبَرَکَدِهِمْ از انبیا کرام انقباض صولی کرم علیه و سلم
 الصلوٰه و السلام طلب کننده است گرفتن آبی از دریای علم وی یا یکدیگر را از انباران ماسه
 حاصل و احاصل چونکه در بیت سابق فضیلت وی صلی الله علیه و سلم بر همه انبیا علیه السلام بنیاد است
 حالا استفاده ایشان از دست شریف است و پس بیان بیانی می فرماید وی گوید که استفاده بنیاد از ان
 بحر معرفت نیز که فتنه آبی است از بحر دفار یا بنیاد فتنه است انباران در راز و تعلق نسبت
 بحر فکیر است و الا فی نفسه بیش از دریای بی شکانه است و تا غیر ظهور تهنیت و نشاء و دنیا شانی
 کتب انبیا از ان بنیاد است چه اول کائنات نزدیک است و در عالم مراد و اولاد علی صیدها
 گشت بنیاد و آدم بنی الامار و طهر شرف با بنیاد بوده و در بر نشاء غیر شرب و عایب با هر دو موافق
 با بنیاد تعلیم فرموده اند و از هر چه پدید نبرو ایات شانی داده شده و شریف است و در بر بی نگاه بگفت
 بنیاد بود آنرا گواه بود و در رخ می نمود فروز و آب ندیده گل آدم هنوز و فرشت زوئیل فلاح را
 رونق از خطبه لولا که از خبری آن شاه سوالت تاب و چرخ نروغیمه زیرین بنیاد خبری آن شاه
 بهریت پناه و ماه شرفه این بارگاه خنده او جان جهان دروید و منصب هیچکس را رسید بدین
 وی از او می مویست و موزه نور آید از آتش سبزه فاست بوی زعفران است و سبزه زعفران
 شرفش پای است و شعله جام کشش بسبیل و مرغ بوی خوش جبرئیل الطعنه الایمانی ستم
 و طلب کردن چیزی از آن فتنه همین العجم و سکون الامم است و ستم بر دشمنان از صفه الامم

حاکم بنان از سراج طبری العجمی که است از انبیا علی طریقه

بهشت گندم گون ملک اندکی سستی آفرید بود و رنگ بدن سفید و نورانی و پیش پست انور و به از می گشت
بود و در میانهای با برین چشم و گوش چندوی چند ظاهر شده و همچو آن کس و در پیش چشمش سید و گداز
بیارک بلند و در نهایت صفا بود و میان و کشف از یکدیگر دور بود و به چشمین و شکم و سینه با هم یکسان بود
و در میان و دوشانه هر سوخت مانند بینه که بر تر نشین و با بان و از شین تا نان خلی بار یک از مکتوبه با سینه
شکم و سینه به سو و باز و در پیش سوی مدار و در میان استخوان و عصاره رنگ و رنگ است دراز و کف و شکم و
وزن تر از هر بدنی و پیاوندکی بار یک در شکم و دراز و پخته شکم گوشت و کف
و پا گوشت و نه بر پا برشته از زمین و نشینت پا هموار و نرم و حاصل نمی انیکه همه عضای شریف و دیگر
در نهایت خوبی و زیبایی و عند ال بود و در صلی و سلم و حسن و جمال و شریک و بهمانند است و به هر چه
جمال است رخ خوبه و همه به وجه کمال است کمال اخفی و الطمات آشنه پاک گرد و زمین آشن
همچو حسن و فلان الفیاس بجهت نیایش از هر حقیقت و به است دع ما اذ عند النصاری فی
نیتهم .. و لکم ما کشتند مکتوبه و کلمه ترجمه بگذر چیزی اگر دعوی کردند در میان و در شان
بنی خود نیست کن بر وصفی که دعوی از بنی و در شان می علی الله علیه و سلم و افند کم کن در بنی بار بار
فصل ششم که حاصل و نکند نام بر بهر آن که در دست پر دست و اعیان و جمع اندازد بارگاه عالی باده و
بانیات رسانید بخوبی و یکبار و ایا علی تو هم تیره الوهیت و لوزم آن که در جوب ذاتی و غنائی ذاتی است
در حق تنجی بکنده خطای بعضی مخالفین که در می گوید که در این شریف بر او از انبیا نیست و در
الوہیت و مایه آن که نقش حضرت ملاقات اند و در حق است و بانیات بنیاد و سائیه چنانکه نصاری کمال
فرد و شان میسرم کرده و او را این اند گفته در و طه ملک و فنامه اند و سوری آن بر شین و وصفی که اقام
شان آن عالی جناب شد و فصل سلیم شمع قیوم اثر اینند و او را یا بدست و تا بجهت و ذیق سموری و فرو
شور و قبول کرد و در میان از ایل و متین و در موی است که در موی و در عالم صلی الله علیه و سلم با خود در میان
همچو آنکه نصاری در حق میسرم کردند و دیگر یکدیگر نیده خدا و در ستاده است الطمات و در امر
الوہیت که آشنه چیزی .. الا و دعوی کردن نصاری و در حق است و بانیات بنیاد و سائیه چنانکه نصاری کمال
که در میان است و به در میان و به حکم الفیاس نسبت و هنر و الا حکام کمی از خود حاکم ساختن و در
حکم کردن و انسابی و در مکتوبه و کلمه ترجمه بگذر چیزی اگر دعوی کردند در میان و در شان

عالمی و در میانهای با برین چشم و گوش چندوی چند ظاهر شده و همچو آن کس و در پیش چشمش سید و گداز
بیارک بلند و در نهایت صفا بود و میان و کشف از یکدیگر دور بود و به چشمین و شکم و سینه با هم یکسان بود
و در میان و دوشانه هر سوخت مانند بینه که بر تر نشین و با بان و از شین تا نان خلی بار یک از مکتوبه با سینه
شکم و سینه به سو و باز و در پیش سوی مدار و در میان استخوان و عصاره رنگ و رنگ است دراز و کف و شکم و
وزن تر از هر بدنی و پیاوندکی بار یک در شکم و دراز و پخته شکم گوشت و کف
و پا گوشت و نه بر پا برشته از زمین و نشینت پا هموار و نرم و حاصل نمی انیکه همه عضای شریف و دیگر
در نهایت خوبی و زیبایی و عند ال بود و در صلی و سلم و حسن و جمال و شریک و بهمانند است و به هر چه
جمال است رخ خوبه و همه به وجه کمال است کمال اخفی و الطمات آشنه پاک گرد و زمین آشن
همچو حسن و فلان الفیاس بجهت نیایش از هر حقیقت و به است دع ما اذ عند النصاری فی
نیتهم .. و لکم ما کشتند مکتوبه و کلمه ترجمه بگذر چیزی اگر دعوی کردند در میان و در شان
بنی خود نیست کن بر وصفی که دعوی از بنی و در شان می علی الله علیه و سلم و افند کم کن در بنی بار بار
فصل ششم که حاصل و نکند نام بر بهر آن که در دست پر دست و اعیان و جمع اندازد بارگاه عالی باده و
بانیات رسانید بخوبی و یکبار و ایا علی تو هم تیره الوهیت و لوزم آن که در جوب ذاتی و غنائی ذاتی است
در حق تنجی بکنده خطای بعضی مخالفین که در می گوید که در این شریف بر او از انبیا نیست و در
الوہیت و مایه آن که نقش حضرت ملاقات اند و در حق است و بانیات بنیاد و سائیه چنانکه نصاری کمال
فرد و شان میسرم کرده و او را این اند گفته در و طه ملک و فنامه اند و سوری آن بر شین و وصفی که اقام
شان آن عالی جناب شد و فصل سلیم شمع قیوم اثر اینند و او را یا بدست و تا بجهت و ذیق سموری و فرو
شور و قبول کرد و در میان از ایل و متین و در موی است که در موی و در عالم صلی الله علیه و سلم با خود در میان
همچو آنکه نصاری در حق میسرم کردند و دیگر یکدیگر نیده خدا و در ستاده است الطمات و در امر
الوہیت که آشنه چیزی .. الا و دعوی کردن نصاری و در حق است و بانیات بنیاد و سائیه چنانکه نصاری کمال
که در میان است و به در میان و به حکم الفیاس نسبت و هنر و الا حکام کمی از خود حاکم ساختن و در
حکم کردن و انسابی و در مکتوبه و کلمه ترجمه بگذر چیزی اگر دعوی کردند در میان و در شان

فَاتَ فَضْلَ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ لَهُ : حَدِّثُكَ عَنْهُ نَاطِقٌ هُوَ :
 ترجمه نسبت کن بوسی زوت آنحضرت هر چه ای از شرف و بزرگی و صفات کن بخت دی بر قدر که تو از
 از عظمت پس بگو چنانکه فضل و کمال رسول خدا اصلی باشد علیه و سلم میست آنرا مدی و ضایعی را آشکار کند
 از آن گویند نه زبان **الحاصل** در مع و ثنای آن عالی قدر هر قدر که کسی بپا کند و ثنای مدی و ضایع
 حق آید بآب بانیات با ندنی بحقیقه بیان نیست بلکه هنوز نشانه از دوستان فضل و کمال دی نگفته و گلی از
 کمال آن من و جمال او چیده از آنکه نهان تنهای لپیان به اوج یار اکبر مع و ثنای ذالیکه بجز صفت احوال
 و صفات آئینه غیر متغایبه واقع گردیده بپس دارند و در حقیقه تحریر و تفسیر بر آرد سه از جمله ثنائیه کسی اگر
 پیدا نبرد مرتبه از مرتبه زبان کند **الطعنه** اطلاق ذات حقیقه و هویت مخصوصه است از شرف و رفیع
 از شین العجبه و الا اهل علوی نسبت آنقدر رفیع لطافت و سکون الدال اهل انداز و مرتبت است که کسب از
 اهل رفیع اظهار العجبه بزرگی و مراد از شرف ذات شرفی است که خلقت از حد و ذوق خارج و از علم قدر و اوصاف
 که بخلق عظیم دی اصلی باشد علیه و سلم متعلق اند و شرف ذات دی با اعتبار تعبیر است چنانچه بیو علی
 در رسائل خود بطریق متعدد با ثبات رسانیده که دی علیه الصلوٰه و السلام از صلا و طهارت و عبادت و احرام علیه متوسل
 شده در ربابا شریفین از آدم تا عبید الله کافری نیست و آخر پدر ابراهیم بود و حق سبحانه و تعالی یار و
 عرب غم او در کلام مجید به تصویر کرده و نام پدرش تاج است چنانچه صاحب تفسیر انفعول فی اسلام
 و یا و الرسول این مقدمه را تفصیل نام بیان کرده و شواهد و اثبات گزیده و در حق توهمات و اوهام
 بود چون نموده و مدی شرف و تاملند و با اعتبار حسن و جمال مقدری از علم قدر آن حد بیشتر از دی فضل و کمال
 و شرح بیات سابقه بگویند که کفای آن از طاعت شیری خارج است و بجز حق تعالی نمی خواند و بنده
 شناخت کس قدر تو را که بکس ندارد همچو تو شناخت و یارب من لا اله الا انت که از آن ناطق گویند
 لَوْ نَسَبْتُ قَدْرَهُ اَيَا تُدْرِي عَظَمَتَا : اَحَبِّي اَسْمُكَ حَالِي تَيْدِكَ اَوَّلُ اَسْمِ اَللّٰهِ مَرْجِعِهِ اِنْ
 نسبت تمام شرفی قدر و منزلت است و در اسماء شریف و دی از روی بزرگی از همه ساختی اسم مبارکش
 هرگاه خوانده شدی بر سخنان های جویده نندیده **الحاصل** علوی قدر و بختی نسبت است در بیان
 است که با منی از اسم آنحضرت است و دی از آن تسمیه نام واقع نموده و اسم سبب کامله با منی بپا کند چنانکه
 اسمای شده این آنحضرت را با ذات فاضل البرکات دی اصلی باشد علیه و سلم نسبت و مطابقت نام

مع فضل و جلاله تصطفی صدیقی نداری و در کمال بی ناکو اندر شخصی نشان آموزایست و کم

در خود قتلش زینودی بخت با و ناست زنده که می آید سخنهای رنجه

بود که خواندن آنی از نهامی جانان استخوانهای کوبیده چایای آن شدی چون آنکه از ذرات شکر است
 عطاس باید که سر بر تو قرار می آید چنانکه بقی در دلائل الهی تو می آر که در زری رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم روی او بر تو سلام کرد او گفت که ایمان نمی آیدم تا تو قدر از نهامی آنی آید و بر جاست و زود تو قدر
 رسیده او را نه کرد او گفت لبیک یا رسول الله تعزرت فرمود دست داری که بسوی دنیا رجوع نمایی او
 در جواب عرض کرد که قسم بخورم ای عزت نامه یافتیم پیروزگار خود را چویم ترا ما در پند و دیدم حضرت را بهتر از
 این یا پس از این نیست پس بسوی آن و تبرانی بر او نه عاقله صدقه نقل می کند که آن شد و علیه الصلوه و السلام و در حق
 سبحان بر خیزد تا ما در خود آمده او را چویم که یقین ایمان کرد و از آنجا که در دست کرد که جان را تعزرت می آید
 علیه و سلم با صاحب خانه خود آورده بر خانه فریاد کرد که بپند و دیدم حضرت را بهتر از این یا پس از این نیست
 و استخوان آنی شکست پس بعد از آن استخوانهای آنی که در دهان و کله نه ایمان آن را نه غاله جاست و در
 این قصیده علیه لفظ آیات بهجرت تفسیر کرده و تخریص نموده این بیت چنین کرده اند که اگر بهجرت آن بود
 کائنات مطابق ملکوتی تربیت و تربیت نزلت وی بودی همراهی از جمله بیعت این بجزه هم بودی که بکبریا
 بسیار کشد استخوانهای کوبیده خواندی آن استخوانها گشت وجود پدید می بخشد حیات از همه شرم
 لکن چون که آن بجزت و عظمت بهتای قدر او نبودند حکیم علی الاطلاق اینی از جمله بجزت نگردانیده و بجز
 قرآنی از آن نیست است و مخفی نیست که آنچه این پیچ با ما در و ج ناظم عارف علیه الرحمه بدان متدخی شده
 و از آیات اسرار شریف گرفته باید بسبب کمال انبساط و در و ج را بشیر و باین المزموم است و آیات
 را بهجرت تفسیر کرد و در و ج قرآنی را بکشف نمود و آنی از خلقت نیست الا آنکه اشاره به جود حق سلیمان می آید
 و جانی پسند و اول نمیکرد بقدریت نسبت بجزت با قدر و تربیت است و در و ج المزموم جای هم بسیار عظم
 رسیده ایمان معلوم نمی شود و در و جیکه عرض ناظم از این بیت و از بیت سابق ظاهرا بخبر مانع است و در تفسیر و ج
 تعزرت و جایشان بیکدیگر استی از اسرار شریف دلالت تمام بر مدلول عالی قدرندار و و جی که آن شد و در
 یا کونی قدر و تربیت او از آن یا در بهت است اگر اسرار و ادالات کامله بر جمعی بود و حکیم عیسی با جمعی پیدا
 کردند می خندید که آنی بجزه چار او نه است و بجزه است از آن خواندن آن است پس از این قیام قیامت آن بجزه
 و از خود می که آنی علی المصطفی اما بر پایه ای که اسرار شریف است نسبت من الله بهت است و از خلقت
 مشهور است آیات سوچ ازین آن و عظمت و قدر او از آن بجزه است و در و ج که در و ج

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون باران از آسمان می بویستند شربت آب می دریا که در جمیع این رندگزار اندر می خورد

طیب است باعتبار حقیقت جسمی و ملازم نیست که قوت شامه بر احدی آثار او را نماید و آنکه او را که شامه
 است بوجوهی الطوارق افعال و آن بجز اولیا و دیگری را نیست نیست و عدم او را که علوم که طالع نشان
 حسب و نیاید است و آلات بر عدم وجود طیب بخشد آید نمی بینی که مرکز مرامی مشک به باغ غیرت
 بوی آن کمال خود قائم است موضع مرقد اقدس سایر اجزای این حتی الکعبه یا جامع علمای دینی نیست دارد و در
 احادیث صحیح از طرق متعدده آمده که خلقت هر نفس از ترابی است که در دهنش گودلش خلق نموده
 سید الکائنات علیه السلام افضل التیمه و الصلوات از تراب نیر طیب است و کعبه بعد از آن موضع قبر طیب است
 در تفصیل که بدین سبب که بعضی از تفصیل برینه منوره است بر کعبه مفضل است و کعبه ای است
 بدین چشم از جهان و درین توگفته ثبات تا قامت جهان و در لفظ مدینه بکار از عجز و شوق شکر گرفته و
 درین است اشاره است بر غیب زیارت مرقد مقدس آنسر و صلی الله علیه و سلم و آن جامع علمای دین و
 فعلا از افضل سنن و او که مستجاب است و بعضی از علمای مالکیه بوجوب آن رفته اند و شیخ فیلوی هم در
 العلوب و دوازده حدیث صحیح و حسن باب ثبوت زیارت نفل کرده که هر یک از آن مالکیت دارد و بوجوب
 آنسر و صلی الله علیه و سلم و در حق زائر و یوفون وی روز قیامت در سایه تاهیت وی صلی الله علیه و سلم و
 هم موقوف است حصول زیارت در عید سید است در حق کسیکه بعد از حج زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نزد و این مساکر و تاهیت الی الدرد او را می آید که بعد وفات آن سرور سید الانام مال و از کمال عزت و مال
 آقا است شلم انتی که در شبی آنسر و صلی الله علیه و سلم را خواب دید که میفرماید مال را بیا که برای زیارت ما
 یعنی آئی او همان ساعت از آنجا روانه شده بعد از نیر طیب سیده مشرف زیارت مرقد مبارک حاصل کرد بسیار
 گریسته روی نیاز بجا که الید و در صباح الظلام بروایه امر المؤمنین علی کرم الله وجهه منقول است که بعد از
 آنجناب بسره و در یک احوالی آمده خود را بر قبر مبارک گذاخت و خاک پاک آن را بر سر خشت گفت که یا رسول الله
 انی از خدا شنیدم که ما را نوشتیدیم و از جمله انچه بر تو فرموده ام این آیه است و انی انهم اذ ظلموا انفسهم
 و فرمود آمد که برای من استنماری از مرقد شریفه آواز آمد غوغا شد و آورده اند که مراد این حکم
 مروی از صحابه و دید که روی خود را بر قبر مبارک بنوی صلی الله علیه و سلم نهاده است و اگر آن را در گذشت
 که سیدانی انچه فعل است آنرا گفت من روی خود را بر سر نهاده ام ای نبی که مصطفی است صلی الله علیه و سلم

بسم الله الرحمن الرحیم

جمیع از من که حق جل مجدّه در سوره البقره قسم بوجود تو خورده و در کتاب تو پیوسته بود که منظر عالم را بر من
 منظره از تو فرستادی روشن بین دنیا بر دو جا بر تو باد از حد اصوات بالیدجی و از گیتی نژاده
 فرزانه گردیده عالم ندیده همچو تو حسن التلقا و کمال کردی بر پیش قدم خاکی سجود و نور تو در وجود
 اگر نبود و ای هدایتی بزرگی که پیش تا منزل حق ایقین به گره بودی ذات پاکست اندر این مقتضای او بهار
 لطف تو سر سبز باغ کائنات و در نیمه فیض تو شاداب تر زرقین الصفا و در شفا بر وایت این ابرار
 که نور آنسر و صلی الله علیه و سلم قبل از خلقت آدم عرم تا در هزار سال پیش تو مشغول بودی ملائکه تسبیح و تسبیح
 میکردند پیش تو نیکه حق سبحان آدم را مخلوق فرمود انداخت آن نور را در صابک و متعل شد از آن در صلاب طایره
 و احاطه طبع تا اینکه بدیداشت حضرت صلی الله علیه و سلم از اولین خود روایت است از منزه در شریف که وقت تولد
 مبارک آنسر و صلی الله علیه و سلم نوری پدید آمد که از زمین تا آسمان نور گردید و نظر اندام از آن نور چشمش
 و بوی خوش طایره که مشام عالم محط گردید و ندانگر شخصی از او بیخانه کای آینه طاهر کن این مولود را
 تا سه روز که مشغول است بسلام ملائکه در زمین اثر و از ولادت که زمان را می باشد یافته نشد و میگونی که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم محتون و نای بریده و مقدس از آلائش لشیریه میزدند و آنس فلان الکام میفرمایند که
 نشسته بر سجده بوی خوش از بوی بدن مبارک و صلی الله علیه و سلم و از جابر بن عمر و در موی است که روزی
 آنسر و صلی الله علیه و سلم دست جبرئیل من فرود آورد پس انچه بوی که در دکان هیچ عطر نباشد و هر
 کسی که مشغول است آنحضرت عین مصافحه برید میافتد در دست خود و شیوهی که تمام روز با وجود دست
 میرفت و چون بر طفلی دست می نهاد آن طفل از آن بوی خوش در جماعت اطفال شناخته میشد و آنسر و
 صلی الله علیه و سلم در راهی که میگفت از آن راه بوی خوش تا چهل روزی نشمیدند و مادر آنس فرموده
 که روزی آنحضرت در خانه ام خواب بوده چون بدن مبارک از شدت گرمای آن بود و مادر آن عرق را در
 شیشه جمع کرد و آنسر و صلی الله علیه و سلم بدیده از من سپید که این را چکنی عرض کرد که یار رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ملاحظه از آن درخشی و آینه استمال میکنم و بنوع و سان میبیم و این را میبیم
 طیب دنیا آن نیز سد ویر جانه آنجبات گلس نمی نشسته و اگر بر جانور میخواستند
 سوارای بول و بر آن میکرد و همچنین از فضل آنسر و صلی الله علیه و سلم را بر روی زمین میبخت و آنرا
 فرمود و از آن مکان بوی مشک آمد و علماء اظهارت بول بخون آنحضرت صلی الله علیه و سلم استلال

و تخمین که داخل سواد را فرو رفتن آب در باطن آن زمین و باز گردانیده شدن آن سینه آن طلب
 آب چشم و اندوه از آب سبب هنگامیکه نشسته شد الحاصل در زمان ولادت آن سینه پیشتر
 که او ان ملعان انوار بدایت و بطمان اطوار ضلالت است دارا لاماره شاه مجوس مترزل
 شده مشق گردید و چنگارده کنکره ازان بر زمین رسید خسته تهای آن از هم جدا شد همچنانکه لشکر
 یزد و جرد که آخر ملوک مجوسیان بود و متفرق نهاد و او با زل ترین جبهه در و از دوست سبب
 کشته افتاد و تمام مملکت فارس در حوزه اسلام درآمد و این مجوسیت باطل گردید و بعضی گفته اند
 که افتادن چهارده کنکره ازان اشارت است بانچه واقع شد از سلطنت چهارده تن از
 پس حکومت کردند که در چهار سال و بقیه تازمان حکومت امیر المؤمنین عثمان در کوفه و اهل
 و آن کشف فارس که از هزار سال گرم بوده سرد گردید و بند جوی کسری شکسته عمارات و کتا میرانیت
 و نابود ساخت و آبش طغیانی کرده در وادی سواد افتاد و از جریان در موضع خود باز نماند و انقطاع اهل
 از روی قطع گردد و دریاچه شهر سواد که از هزار سال آبش در طغیانی بود خشک و بی آب گردید و اهل
 آن شهر بمیانیه اخیال نمکین شدند و آیندگان آن برای طلب آب از غایت تشنگی خشک گردید و آنکه
 باز گشتند و پیشروان بشماره این حوادث متوالیه مضطرب و خائف شده از نهمان و کاهنان شکست
 حال نموده بالاتفاق گفتند که ظاهر از اینیه اوضاع فلکی چنان معلوم میشود که بعد چند سال اعراب
 بر فرس غلبه میشوند و دولت ساسانیان را برهم زنند و دین مجوسیان محو و متلاشی گردد
المقامات بابت من الافعال الناقصه یعنی صارا الاالیوان بکسر المعرفه کوشک بزرگ کذابی المنتخب
 کسری بکسر الکاف معرب خسرو لقب ملوک فارس مثل قصیر و خاقان که لقب ملوک روم و ترک است
 و مراد از کسری اول نوشیروان عادل بن فیاد است که در مداین دارالملک خود کوشک بزرگ بنا کرده
 و آنکه شهر است که آن مرور افتخار نموده بود و ولادت خود در زمان عدالت شان وی اینجا میش
 باطل است انلی ندر آمدگانی مجمع البهار نقل عن السیوطی و غیره من حفاظ المدهیه ثم مراد از کسری ثانی یزد
 آخر ملوک فارس است که در عهد خلافت امیر المؤمنین عمر فرزد جنگ نهادند از لشکر اسلام گردنی ببرد
 افتاد و آنجا آسیابانی میکرد آخر بدست طغی در سال سی و یکم از هجرت کشته شد و در لشکرانش کفر
 افتاد و انتصیح بکسر الدال المعلمن الا انصریح شکسته شدن التتمیل لغت اشین المجر و سکون المجر متفرق شدن

المثلثة وكمية النمرة من اللقيام فراهم آمدن الكهنة وشدن الانفاس جميع نفوس البغيتين بمعنى هم وشهو
النفوس عبارات هت ازدم سرمدك ايجام ادا ازان فرومرون زبانه آتش است الكهنة البغيتين ايل وكمية
النمر ادا ازان نهر فرات سست قريبا كونه مشهور بهجوى كسرى كه نوشيروان بالاكان پلى بستيرا
عمارته عالى بنا كرده بود و در حوالى آن آتشكده اوكه سب ابودند در مشرب ميلاد آن سيد العباد البش
طغيانى كرده عمارات را منهدم ساخته در وادى ساده كه ما بين مشرق و عراق است افتاد و موقع خور
كده اشت السابى من اسوساكن شدن خطا كردن العين بمعنى حيشتر و چشم السدم البغيتين انده ولى
كمانى الصراح سوار من اسوس و در پنج و مشقت الانا ختن ساده نام شهرى است در ولايت عراق ما بين
و تنسم غاضت من الغيش فروفتن آسب در زمين السجيرة لفهم البيا موصره و فتح الحاد الحله را ياد بود شهر
ساده كه مجوس فرزند آن خود را عين ولادت در آن بر سبيل جبرك غسل ميدادند و سبال آتش
اكتد طغيانى ميكرد كه انسانى را در آن غرق نميكردند از سيلاب باز مى ماند پس رشب ولادت
آدم و صلى الله عليه وسلم آن بالكلية خشاك گرويد و رذيعم المراد تشديد الدال المعنيين من الرذبان
گروا شدن الوارد آئيده الغيط لغيم الغين المعجمة خشنك شدن نكلى ففتح الظار المعجمة و كسر الصمغ المعجمة

و بطالان عبادت اعتنا نم بآواز بلند افشا و میگردند و از ملک تا ملک و از اقدس منور بود و در
 نبوت از سطوح انوار و انشمال فعال عجبده نازید و ایچ جنیان و مقامات یهود طار و پشته چنانچه تمام بن اعرار
 از مادر خود روایت میکنند که گفت جبرئیل لادت آنسر و خدایه و مرا همه نورانی گشت و ستارگان زمین
 نزدیک شدند تا اینکه گمان کردم که بر من افتند و حسان بن ثابت بر من میگوید که عیسی لادت آن سید الهی
 من هفت یا هشت ساله بودم دیدم بی را را زید و که وقت فجر بام خود میستاده نازید و که ای گروه بخی
 اسرائیل طلوع کرد ستاره بیزیت از قریش که موسی عوم با آن خبر داد و در فتح الباری از حدیث مالک و غیره
 می آید که زمان ولادت آنسر مردی از یهود در جماعت قریش آمده گفت که دیشب باقیه از فضل ستارگان
 چنان دریا نم که طلای میان شما تولد یافته او بی ابرامت خواهد بود و در میان دشمن و بی مهر نبوت است
 قریش نزد آمده آمدند و میروید را همراه بودند و یکدیگر نظرش پریشیده میار که مهر نبوت افتاد و یاد
 بر آورد که عیسی منصب نبوت از بی اسرائیل گشت و این مولود همان است که موسی عوم بولادتش خبر داده
 الملاحات بزرگای یهود و انبیاء و اولاد و اهل بیت و کلمه که در شکل تبدیل شکل یافته دارند و بسبب لطافت نایت
 با انسان فرنی نمی شوند و در اکل شرب و تنج و تکلیف با حکام شرعیه مثل نبی آدم اند و می است از این
 عباس بن که نام ابوالجنان طار قوس بوده چون اولاد و احفاد او بر روی زمین بسیار شدند حق سبحانه
 شریعت نبوی از انانی فرمود همه موافق آن بطاعت الهی و اطاعت طار قوس شغل بودند تا اینکه
 مرد و ایشان تهر و حصیان پیونده حضرت رب العزت بعد از الترام حجت اکثری را بقویات ملهم
 که قمار ساخته بعضی را که از سمن شریعت اخراج نموده بودند اما آن داده از ایشان شصت نفر را
 که حلیا بیس نام داشت بر ایشان حاکم ساخته شریعتی جدید عطا فرمود چون آن برین گشت
 و حلیا بیس سفر آخرت گذرید طریق نافرمانی پیش گرفته و لاجرم حکم اینر متعال با نانی شان نازد
 و از نسل یقینیه این طایفه که بواسطه استقامت بر جاده شریعت از فقر آبی امان یافتند شصت نفر
 بحلیقا حاکم ایشان گشته بتعلیم احکام الهی پرداخت و بعد وی باز از طریق مستقیم منحرف شدند
 بسبب جباریت که فرار گردیدند و از صلحای شان که قلیل باقی مانده خلعی کثیر پیافیه اموس نامی
 بر ایشان حاکم گردید و اکثری را بر راه راست آورد و بعد از آن اشرا بر بی جان کفران است اما که در
 و از احکام الهی حصیان در زیدند لاجرم حکمت قادر مختار اقتضای تجدیدی کرده طایفه از ملائکه

کشت شمشیر و بهر وقت که تمام آسمان محیط شده سخت خافت و ترسناک گردیده نزدیک است که در فن
 که با تیر نظیری نداشته امده این حال ظاهر کردم و از انجام کار پرسیدم و آوسیدی من دیده است که ظاهر کرد
 که ای لیب من بتوجه صدق میدهم قسم کعبه که منمحق شدی خبر سماوی از جنیان از آنکه ملائکه آنها را بشمار
 ناری میزنند و بسوی آسمان صعود کردن نمیدهند و آینده است تمام وحراست بجهت تولد سرور است اینجای
 باشم که قتل کنند ظالمان را و دولت دهد و مظلومان را ظاهر کند وین حق را مانع شود از پرستش بتان سلا
 بهیها و از سواد بن فارس بنقول است که گفت که آشتائی بود از جنیان که با خبر آئیده بمن سیرانید
 آنرا بخدم ظاهر می ساختم و بدین تقریب مرالسیمار فتوح میرسید روزی آمده گفت که بمنمحق شدیم از جنیان
 سماوی و شمشیر از آسمان می آرند و در بر خیز و طلب کن اهدایت که پیوسته از قبایلوی بن طلب
 میبویث شده و در مازالسبوی خدا میخواند و از بت پرستی و ضلالت بازمی دارد چون سهر روز متواتر
 چنین اتفاق افتاد و در دل من جبب السلام پیدا شده بعد چندی بیکه بحضور آن سرور صلی الله علیه و سلم رسید
 ایمان آورده ام و نیز روایت است از ازان طائی که گفت من نزد بتی بودم که آنرا تاخیر میگفتند
 تاگاه از شکش آواز می آمد که ای مازالسبتاب سوی خیر و ترک کن عبادت بتان را که از شکست خورده اند
 میبویث شد پیغمبری از قریش که در مازالسبتاب است میرساند و از افعال شنیعه باز میدارد و نیز مروری از اقامت امام
 علی زین العابدین علیه و علی آباء الصلوة و السلام که فرمود در مدینه متوره زنی گاهنه بود و بیک از جنیان
 آتش داشت و با وی همیشه چند روز آن جنون تانده روزی بصورت جانوری پرنده آمده بر دیوار
 آن زن اورا شناخته گفت که ترا چه پیش آمده که از مدتی نمانده او گفت که حلاوتی آمدن دارد در مکه
 پیغمبری میبویث شده که بر یاز ناحیه ساخت و روایت کرده اند از عباس بن مرداس که گفت من نزد
 بتی بودم و سحرهای چهار تاگاه از شکش فریاد میخواست که ای نبی سلیم ضمار لاک شد و طفرایا قند اهل مسجد
 اینک پیغمبری است از قریش که بعد این حرمی داشت نبوت شده و از عبادت بتان منع میفرماید
 سپس من ضمار را سوخته بر خاقت سه صد کس از قوم خود بحضور آن سرور صلی الله علیه و سلم آمده و منتر
 با ایمان شدم و نیز ابن عساکر نقل میکند که روی از بنی حشیم گفت که عرب حلال و حرام نمیدانند و در شتر
 بتان سیر کنند اگر احیاناً ما هم مناقشه رو میداد برای الفضال آن نزد بتان حاضر شده و بچهار کلمه شان مشغول
 میشد بر آن عمل نمیدوخت روزی ما را با همیگر مناقشه افتاد حسب و ستور به بخانه رسیده و بجهت کرده منتظر

و حق سبحانه و تعالی که خود را نوران کوچک نامنوان را بقضیعت ترین سلاحها که سنگ نریهای خود را باشد
 بر آنها مسلط فرموده بلکه ساخت اگر چه شایطین یا لشکر آریه و سنگ نریه یا باران شهابی است
 لیکن چون که ملک را با فرمان نشان بستی نبوده لهذا از آن ترقی کرده میگوید بلکه آن جنیان شبیه لشکر
 کفار در زمین که از می آنکه در جنگ نریه یا می صفار و لغز زارند و درین شبیه مناسبت ملائکه یا آن سرور
 و مناسبت لشکر نریه یا که خاصیت آتش استند و جنیان یا که کفر ظاهر است و بعد از آن میفرماید
 که انداخته شد آن سنگ نریه یا که درون دو کف میبارد آنجا که هیچ میکوزند نیست باند خود
 یا پس هیچ کوا در دوشاهی و چون گویا هر دو فعل خارق عادت اند لهذا خلق اعجاز آن فرقه از آن است
 بخود کرده میفرماید یا رحمت از میریت و لکن القدر می و قنبره ناه بالمر و هو مقیم پس چنانچه
 یونس عرم را از شکم ماهی باعث رفا حیات حسن حال و صلاح مال قوم او گردید همچنان رمی سنگ نریه یا
 تسبیوی فوج اعلا موجب نجات اهل اسلام از او سپید و سپید و کفار و سبب فرج و الفیاد و مجاهدین
 اللغات الهی فقیهین که خلق الالبال الفتح المخر و سکون الموحده جمع بطل جواهر آریه فتح المخر
 و الراد الهی و الما و سکون الموحده بن الا فرم المبنی که از طاعت نجاشی یا دشا جیش الی ملکین بود
 چون عروم را دید که در موم جم از اطراف و جوانب باند و رو بهایا متوجه که منظر میثونه از کمال نخوت
 کفر مقابل آن خانه در شهر متخان از سنگسار جام نما کرده در و دیوار آنرا زرد و جوامر مرصع و مزین ساخته
 تا مثل قلید شده و طوایف مملکت خود را بطواف آن خانه تکلیف داد و آنصورت بزرگترین مسایر اکین ملک
 حجاز خلیل شاق آمد و درین اثنا شخصی از بنی کنانه که عیال و کسبی و خدمت آنجا مامور بود بنی آن خانه قصد
 حاجت کرده فراری شد چون شخصی نفیص کردند تحقیق میپوینست که عزی از ساکنان که این است نو و بر
 بمشاهده آنخیال خشمی عظیم در دل پیدا شد خواست که در عوض آن تنگ حرمت خانه کعبه نماید و در
 اندیش بود که تا فلان ساکنان که تحصیل آن خانه فرود کش گردند و مناسبت است که از منتهای سبب بدین
 با تخیل رسید و همه نریه و زینت و تاز و تازت عروم قافله ترسیده و روگریز نهادند و بعد تحقیق میفرماید
 که این حرکت هم از اهل که بوقوع آمده آریه در کمال غضب آمده با فوج بسیار و دوازده ریح خلیل
 که یکی از آن محمود نام داشت و قوی تر و کلان تر فیلمان بود متوجه بهم خانه کعبه گشت چون که در و دیوار
 که ترسید که در آن خانه است رسیدند اهل که از ترس آن جبار و لغز زار نهادند و بطلب

در که اسید وارد و غیبی بود و تضرع و زاری بجانب کبریا می نمود که ناگاه در خان بنبرنگ از جانب دریا خور
جوق جوق هجوم آورد و بجانب لشکر ابریه متوجه شدند و هر مرغ از آن مرغان سه تنگ برپا داشت
که در مقابل دو در و در و پنج همراه داشت چون محاذی آن لشکر رسیدند آنها را اسلام شد و هر غنیمت را
در پارچه گریزنده که می آمدند او را مالک می ساختند و خاصیت آن سنگ نیز این بود که هر سر که
میر رسید از مقصدش می برآمد و در همه پیوسته میشد آخر تمام لشکر را با فیلمان و در میان پاپال غنیمت
آنی ساختند که مردی از آنها غنیمت یافته استحال تمام متوجه جانب حبش شد طاری بر سرش رفت
تا اینکه آن مجلس پناشی رسیده صورت واقعه تمام بیان ساخت ناگاه آن طایفه سنگ بر سرش مال کرده
او را محکم بیار آن او ساخت و لفظ او را و عسکر بیای نزدیک است و امکان دارد که معنی بل بود و او
از عسکر لشکر کفار است روز جنگ چنین وقعه پیش اینکه چون کفار یکبارگی حمله کرده تیر باران نمودند
و شیطان ندانند که رسول خدا کشته شده تفرقه در لشکر اسلام افتاد و همه آن سرور صلی الله علیه و سلم
بجز معدودی چند از خواص اصحاب نماند پس عباس بن محمد که بلند آوازه بود حکم از سر صحنه متفرقین را
خواند فی الحال همه از اطراف و جانب بر لشکر کفار متغیر و آنحضرت صلی الله علیه و سلم قدری سنگ بریزد
به دست مبارک گرفته شانه او حمله گویان اسبوی لشکر کافران انداخت پس باقی نماند بر شکر
که اینکه در چشمان و هر دو سوراخ بینی او سنگ نریزه رسیده آخر مجروح و قتل آن فوج افتاد
فاشش خورده بعضی رو بفرار نهادند و بعضی لعل و اسیر درآمدند و جماعتیکه در لشکر هوان بودند
نقل کردند که چون آن سرور سنگ نریزه بجانب ما انداخت چشمان هر یکی از ما سنگ نریزه رسید و نشی
در دلمای ما افتاد و پستی بر ما ستولی گردید و روز جنگ بدر هم چنین اتفاق عفو و و گریه سنگ نریزه
از جانب حبشی از خاک سنگ نریزه بر فوج کفر افکند و یکس از آنها نمانده که در چشم او افتاده باشد
که راه البخاری لکن انداختن آن بدو دست و تیغ کردن آن سنگ نریزه با در کف مبارک دین
بر دوزخ و از وایتی نبوت رسیده اگر چه در مقام دیگر منقول است از انس بن مالک که در روز
تبلیغ کردند سنگ نریزه با در دست شریف آن سرور چنانجا باشند تبلیغ آنها کافی است و در فوج
غلیل مذکور است که شاید آن سرور یکبار پستی چهار دیگر از دست دیگر انداخته باشد یا بدستی گرفته اند
و دیگر افکند و این از فضایل آنحضرت بود که هر سنگ نریزه که بدست مبارک میرسید تبلیغ کنی و شکر خیزد

بعبیر تفصیح اقل از کبابی گفته که آنجناب روز بدر سنگ نریزه با سی وادی از علی کرم الله وجهه و طلبید
 بجهت وید و دست مبارک رسیدند تسبیح گفتند و در شرح محمد رسول است که مقتضای وادان من است که ایام
 بحکم تسبیح کردن سنگ نریزه با لاسیاد و فیکه در گفت آن سرور بود بعد نیست اما استماع آنرا گوش
 عارفی نماید که جریعه نوش جام محمدی باشد تسبیح ابوغنیان مغزی میفرماید که تمام کونکات با خلائات
 تسبیح الهی میگویند لکن آنرا بجز عالم ربانی که گوش و شنش کشاده است نمی شنود و تسبیح ذکر برده و در وقت
 فرموده که ما شنیدیم از سنگی که زبان قال ذکر که لا اله الا الله میگفت و هر وقت و از ذرات موجودات
 ربانی است که این تسبیح حق جل مجده میکنند و ازین است که زبان جصاة در دست مبارک رسول عالم
 صلی الله علیه و سلم تسبیح میگفت آنحضرت فتح الحاد و العباد المملکتین سنگ نریزه را آتش گفت دست رحیمی
 را و او را هم که کسر الیم و سکون الیاء الشنائة التی فیها یفرقة المشرقین الی انداختن آنسبب لغت المون
 و سکون الموحده و بالذال الیهم انداختن تسبیح نریزه از نقالین و عرب و هر اداد مسیح و یونس علی السلام
 که چون او را حق سبحانه برای هایت اهل نینوی که از بلاد موصل است بشو ساخت او را مدت مدید
 آنها را بدین موسی و عم دعوت کرد هیچ فائده بران حربه نشد و همچنان یکفر و ضلالت احرار نمودند
 و او را اذیت مالا یطاق دادند آخری و عم تنگ آمده در حق نشان و دعا بخواست عذاب کرد و بعد مشاهده
 آثار حاجت قهر از ان مطلع ساخته از شهر با اهل عیال خود بدر رفت حق جل مجده قدری از موسی
 و فرخ صیدی نشان توجه ساخت ابالی شهر معاینه آن مهر اسپر و تحیر گشته از افعال خود با نام و نشان
 شده هر چند که یونس و عمر را طلبیدند تا لوی ایمان آرند نیافتند آخر همه با در جای جمع گشته و بفرغ ذاری
 و گریه و بقراری در جناب باری جلالت قدرته اشتغال نمودند و سر بسجود نهادند عرض کردند که یا خدا یا
 از کفر توبه کردیم و برضی یونس و عمر که فرستاده تو بود ایمان آوردیم حق سبحانه و تعالی وقت عصر دوم محرم
 عذاب از ایشان موقوف ساخت همه خوشوقت شده داخل شهر گردیده هر کاره با جایجا روانه کردند
 تا خبری از یونس و عمر آرند و چون که وی سوم را خبر رفع عذاب از قوم بیشتر رسیده بود و تبصره آنکه اگر
 بشهر روم مرا نکند یک کند از کمال تنگدلی بی انتظار و می متوجه ملک روم شده مورد عذاب الهی
 پس اول رفیقان و نوکران از وی جدا شدند بعد از ان زن و دو فرزند که باقی بودند هم با او نماندند
 آنحضرت تن تنها را ب دریا روم رسیده و دید که جلای مستعد روانگی است بر این شهر و آنرا بشهر

که بدان مناسب است که خورد و راست گو باشد و آن که بیخیزد و جوده حق نیست اول در اشتیاق
 و التیام که برایش غرق می آید و دم در صفاء و نراست و اشتیاق و تقوی و فاضله باشد
 و اشتیاق و نراست عالی پس چنانکه تلبیس شریف است فاضله انوار و اسرار ذات ذوالجلال که در
 بر قلب مظالم فاضله نور هدایت میفرماید همچنان قرآن فانی است فاضله نورشود شب تیره و تاریک
 منبائی می بخشد چنانکه تدرج و درستی پذیرد که کلمات پنج مرتبه در قطع منازل و مقامات و قسم کثیر
 حق سبحانه اگر چه جایز است که فی شرح الله و الکافی اما الایمان آن واجب نیست و حجت و حجت
 انهم و کفار و عیسی و یسایه حر و نه است که فایده تحقیق و ثبوت می بخشد بخلاف قسم سخن
 و کمال که حجت آن مستوجب کفاره در اتم است و معجزه شوق و تراجیح کثیر از صحابه و ائمه که در
 و علامه سبکی در شرح مختصر الاصول گفته که حدیث الشقاق متواتر المعنی است و در کتب صحاح
 بطریق متعدده مروی شده که شک و شبیه را در آن اصلا دخل نیست و مقصود از اجماع دارنده آن
 که همه اقرب نسبت الساعه و الشق القربین الشقاق مراد است بدلیل و آن یروا یروا و یروا
 سحر سحر و در معین مروی است از عبد الله بن مسعود و در کمال و جمل و دیگر کافران قریش
 از رسول خدا صلی الله علیه و سلم این معجزه طلب کردند پس محمد و دیگر آن حضرت بسوی قمر اشاره
 با انگشت مبارک کرد و پاره گردید و دیدند جبل حراء را در میان آن و گفتند کافران بشاهد آن که
 اما حال سحر محمد بر زمین بود الحال یا آسمان هم محیط شد و سحر سحر گردید و بعضی متعلقه ان فلا سحر که
 نشان سحر نبوی ایمان نیست در ذوق و التیام اجرام سماویه کلامی دارند و بنده ای که چنانکه حق جل
 مجده بقدرت کامله خود از اسبید کرده و بی ستون قیام خستیده بر نفس خود دایره ساخت همچنان
 قدرت فوق و التیام آن نیز دارد و آنکه ملاحه میگویند که اگر این معجزه واقع شدی هم خواص و عام
 دیدند و در باب تو این نیز نقل کردند که جویش آنکه آن در شب از یک لحظه پیش نبود
 و آن وقت و وقت خواب است علاوه اینکه مشاهده آن عیینه و کسان را که متصدی برویت
 باشند و مستبعد است که همه نظر بر تو دارند و نیز توانند که قدر آن شب و بعضی منازل باشد
 که بعضی ظاهر شده و بعضی ظاهر نگردیده چنانچه خسوف و بعضی از اهل ملاحه میبایند و بعضی
 نمی یابند اینکه در روایات آمده که مسافران از نواح که در آن زمان رسیدند به آن خبر دادند

و بسوی حاکم بلخ چون خبر این معجزه زبانی بعضی تجار عرب رسیدا و گفتند که اگر در دفتر و زبانی
 من اینچنین نوشته باشند تصدیق نبوت کرده ایمان آورم چون آنرا باز آورده ملاحظه کردند و نوشته بود
 که فلان تاریخ بعضی معتبرین اهل بلخ را به استادت را و دیار و دیو و مجرب و معاینه آن مشهور میانی شد
 و شوق قلبی آنسر و صلی الله علیه و سلم پیدا واقع شد اول و عمر شش سالگی که با جماعتی از
 نقل کرده اند این عساکر از حدیث شادین اوس را خبر آورده که فرمود رسول خدا علیه الصلوة و السلام
 بوزم با همسالان خود از کوهکان در وادی ناگاه تکه کس که در دست یک ابروی نفع بر از برین در
 دست یکس شمشیر از نو و دیده نمودار شدند بجهتیکه اگر گفتند فلان اگر نقتضد پس یکی از آن را از
 خوابانده از این مفرق صد تا منتهای عاذه شکافته احتشاش و شکم بیرون آورده بآن برین شمشیر
 آن نهاد و دیگر سبب خاسته دست خود را در جوت انداخته قلبی بیرون آورده از نو و منتهای
 بر آورده برین انداخته گفت که این نصیب شیطان است و آنرا بجز پس پرسیاخته بران مهر
 از خاتم نور کرده بقاع آن نهاد پس مملو شد دل من از نور نبوت و حکمت و نور سرور و شکلی آن در
 عروق و عاصیل خودی باجم و انس بن مالک رخ میگوید که دیدم بر سینه و شکم مبارک آنسر و در
 نقش نشان آن التیام مثل خط در ارباب یک و درین شوق حکمت این است که آنسر و در از
 سن صیاب و صوت باوصاف کمال و معصوم از وساوس شیطان و در همین قرب زبان بعثت
 که شیخ ابو نعیم در لایل نقل کرده و درین شوق حکمت زیادت است است تاول و شوق از تعلق
 با صودی الله ظاهر گردد و قوی شود و مثل انتقال و حی سوم در شب معراج که در همین مر و است
 تاول اقدس قوت سیر عالم ملکوت بهر سانه و طاقت معاینه تجلیات مد بشه و انوار متلایه را بکنند
 و مانند آنچه این عالم را استکی میبوی هم بیشتر در رویه حق جل مجدده حاصل نگردیده موسی سفری
 حرم طهر نکرده عیسی سفری کرد ولی دور نکرده قرآن مسافر کرد که در خلوت عرش با بخش
 و مصافحت کشی شور نکرده الملقحات اطلاق قمرین بر باه از شب چهاردهم تا آخر شهر است و شب
 از الملقحات میگوید الشفق نعیم المیر و سکون النون و نوح الشین و البحر و تشدید القاف من الملقحات
 شکافته شدن البته بکبر النون پیوند البر و رة من البر است شدن القم فمجتین میگویند
 و ما حوی القامین حقین کرم و کل طرفه من الکاهل عده مع حی + فالصدق فی العلم

نسخه کوفه خازن کتابت و کلامها به خط کوفی است

عنه از خط کوفی است و کلامها به خط کوفی است

والله اعلم

برقی و کمال و بسیار نظام صالح احوالی احساس کرده از آن حال صحیحی بجا نیامده است لکن کردند که
آنحضرت نیز غریب از اینجا خواهند آمد بنابر آن روشی مشاوری و عناد و ارضای مهم شرف و فساد
آوردند و سرگروه آن ملائین و در آن ایام ابو جهمل لعین بود و شایطین دیگر را بجهت پارس شدند
و ابلیس نیز بلبیس نیز بصورت پیر بخدی آمده شراب حال شان گردید بعضی مصلحت و اترج
دیدند و بعضی در حین و بعضی در قتل و هلاک و ابو جهمل گفت پنجک این پنج قبیله پدید آید کرد
تا یکبارگی شمشیر از بند بنی با شرم را طلب قصاص از قبایل منفرد دشوار خواهد شد پس پیر بخدی
آئینه از را بخیفت پنداشته رای ابو جهمل را پسندید درین اثنا جبریل عم آنحضرت را از خیال آگاه
کرده و قرآن بحیث رسانید آنسر و اراده بر آمدن از آنجا نموده علی کرم الله و جبرافرمود که شب در
نوا بگاه من خواب کن تا من بکای در مقام شنیده در آمده از حقیقت حال آگاه نشوند و اصل
باعث برگزاشتن علی رود و الی کفار و زنیش بود که با عتقاد امانت و امانت پیش آن جناب
میگرداشتند پس خواب کرد علی از خوابگاه مبارک و پوشید خود را در چادر خاص وی و آنسر و ز
بر سر پیچیده از درون خانه بر آمده پس را تا نام لایحه در آن خوانده کنی از خاک بر سر مشرکان انداخت
و از پیش ایشان علانیه مرور فرمود و گویند که آن خاک بر سر کسی رسیده روزی مقتول گردید
قبیله ریگی که نشاندی گفت پندش بر لعنالش بدست و سر صفت نور بعد از قبیل بود که
در لفظ خشم میل به جبرین اثنا شخصی به جماعه کفار نگونسار آمده گفت که اینجا چه ستاده اید محمد را
شناخت ابو جهمل و کافه مشرکان خاک ندانست بر سر بخدی وقت صبح علی را دیده گفتند که صاحب تو
کجا است او گفت الله اعلم بحال رسول پس آنحضرت بجهت ابو جهمل و ابو جهمل و ابو جهمل و ابو جهمل
و بمصاحبت او درین سفر مشرف شود و ابو جهمل را نشادی در گریه شده و مشرکان از مدتی پرورده و
پیش آورد آنجناب یکی را که حد عامه داشت برای خود پسندید و عبد الله بن ابیطاهر که در کار
بزرگی ماهر و حفظ اسرار مشهور بود را جبر گرفته بست و به قتل مقرر روز و شبینه شبانه از راه
در یکی که در نشیب خانه ابو جهمل بود و بسوی غار جبل ثور روان شدند چون بد غار رسیدند نخست ابو جهمل
از درون آن در آمده و سر او را با پای چادر خود مسدود ساخته آنسر در غار در آورده و در غار
که باقی مانده بود با چادر خود انداخته نشست و آنجناب بر سر برزقوی او نهاده خواب رفت و بارها از

میگزیدند او بولوا ایله که مناد او آنحضرت آنحضرت آنحضرت بنید اگر در دم نیز دو جنبشی نمیکرد آنرا کمال بتیابی
که داشت آنکس وی بر سر کثرت یعنی یکجمله او پیدا شده است فتنه حال فرمود البکر اگر در کمال بتیابی
مطلع ساخت آنحضرت دست مبارک بر جای گزیدگی فردا آورده آب و دهن بران مالیده فی الحقیقه
الم آن منصف گردید و بعد در آمدن در خارج سجاده درختی میخیزان بر در غار روینیده حقیقی از
کبوتران وحشی فرستاد تا اینجا آشیانه سازد و همان شش بقینه نهد و عکلیت را فرمود که بر آن مار را
تند و در مواهب از دست نزار آورده که کبوتران حرم از نسل آن حجت کبوترانند که برکت دعا
آنحضرت را در قیامت از او طلبا و دستمالک محفوظ خواهند بود در حدیث از کشتن عکلیت
منفی آمده پس کا فزون بماند آن گفتند که اگر کسی درین غار آید میفکد کبوتر شکست و خانه عکلیت
و بران گشتی و این درختان پیش از زمان عمر محمد اینجا رسته اند و با وجود آن جزیم و ختمند که آن
مرد درین غار است و اینجا گندمش به پس بعد مکت در غار تا سه شنب عبد الله امیر بود و شتر را
بر در غار آورد و عمار بن فیروز البکر نیز که آنجا تاب بر چند عا سوار شده البکر را ردیف ساخته
و عبد الله و عمار بیشتر می دیگر سوار شده راه سواحل پیش گرفتند و بر درویشند و دوازدهم ماه
ربیع الاول در حوالی مدینه طیبه رسیدند انصار جان نثار که چشم بر او بودند پیش آمده با نفوس
خود با خطاب کرده مضمون این اشعار رسانیدند ایجا بیا که صراط امر را بنویسی است ایجا
بیا که مشرق لهر محمدی است ایجا بیا که نو یقین جلوه میکند خوشوقت آنکسی که بدین فرستاده
ایجا نزل مانده عیش و ایم است ایجا و صولی مانده فیض مری است ایجا در حجاب طلعت
شک این طرقت بیا تا نگری چشم که دین دین احمدی است یا تا اینکه اول نزل برکت
شمار در منازل بنی عرب و بن عوف و اقصیه بعد از آن روز جمعه از اینجا رشت رحلت بر لبه
در باطن مدینه بخانه ابوالیوب انصاری نزل اجلال فرمود و در آشنای راه بسا معجزات بوقوع
آمدند که در کتب مدین تبصیر مذکور اند و این آشیانه ساختن کبوتران و تنیدن عکلیت
است و اقوی است در حفظ الکی از حسن محمد بن علی عالی نرسیده و منافع بسیار از این آیه یکبارگی اللغات
و حرفه الطالعه و الطالعه و الحیاة فراهم آوردن غار شکاف کوه و در اوزان جبل نور است که قریب یک مظهر
واقعه الطوفان و الطوفان سکون الراء المظلمین چشم کمانی الصالح عمی لفتح العین المعمله

والمسلمون وكونوا الياء المشناة النخاعة بغير زنة الشوم من النسي نابيا شذات الصديق يستحق
 وكون اداسا وانشور مستحق على الله عليه وسلم كمال صدق كوياعين أن كذا كذا كذا
 واليه يدين كمال الصواب والعدل المشددة المملتين كذا الصديق صيغة مبالغة لتعظيم المريدين واليه
 من الي فافقه است راجع صياح قوله از حكيم بن محمد آورده كه گفت شنيدم از علي كرم الله وجهه
 كه تسمية ميم مود كه اين تعديوي از آسمان نازل شده كه هر يك از مشتاق اين لفظ اختلاف است
 بعضي ياء و بعضي كسوفه مشتق از زيم اجودت يائي معني از عجز خود و از زيم ميگيرند بعضي هر دو جا
 خود را نرفته و ثابت قدم ماندند لكن در خصوص لم يري يا بر وزن لم يسيماي بايد همچو قاعده معضي
 حذف ياء است تخم لم يري يا تعظيم الياء المشناة التمن نيز فتح الراء الملهما خوانده مشتق از زوم اجودت
 و ادوي معني طلب كردن ميگويند و در خصوص نيز يي بايد كه لم يري يا امثلي لم يعللا باشد از انكه
 براي اخذ الف وجبي نيست شجاع تقويه لم يري يا بصيغه مجهول من الرية يعني و يدين ميخوانند و
 خلاف روايت است از ناظم ص و صواب نيست كه لم يري يا بفتح الياء المشناة النخاعة و الراء الملهما
 از زيم كسوفه الفقه باشد و ان در قاموس معني النفس گرفتن آمده و صاحب لم يري يا لود كه بقاعده
 يسيل حمزة مخدوش شده الاء بفتح الفقه و كسر الراء الملهما معني بهيج الي الهام بفتح الحاء الملهما
 و تعظيم الميم كسوفه الفقه بفتح العين المشناة جاندوي است كه بر حقه فاهما تارمي تند و انرا
 در فارسي نازنه ميگويند كه بفتح الفقه و الاء المشناة الفوقاية و كون النون و ضم السين كسر الاء
 من النسي بانفسن كم تخم بضم الحاء الملهما انكهم كره خيريه كره دين وقاية الله اخذت ميت
 هضاعه من الله مخرج و عن عالي من الحكم ترجمه محافظت التي بغير نماز
 كرهاندر از زره هاي و كان حلقه بافته شده و از قلعه هاي بلند سنگين الحاصل انشور و با
 دفع شر اعدا محتاج بهوشيدن زره با در آمدن در حصار قلعه هاي سنگين نيست بلكه حق سبحانه و ادا
 چهار انگبوت كه اوسن السيوت است انكه دشمنان نگاهداشتن شيخ عارف عبد الحق دهلوي رحمه الله
 كه چون بار اوده زيارت جبل ثور رفته بر در عار سيد مبي اختيار انجبال گريبان حال گرفت كه كذا
 و قه لود كه ان سيدة البشر را بر عرش معلي بر آراوت آيات كبريه بر زنده و بگريبان اين سكره بطريق
 حشرات زمين در عار و در آورده و تقارن انجبال الهام شده كه در شهود ذات تفاوت نبود تفاوت و شهود

چون خدا را زكر و شتاب كنند كه در شتاب عايشه بود انظر فيكم

بیردن افتاد من آنرا گرفته شکایت بجنود آنقدر در بر دم آنجناب بدینجا است مرادیده آب از چشم
مبارک ریخته دیده در خانه چشم پرست شریف نهاده فرموده اند افتاده روی خود را سپرد
رسول آن ساخت بگردان چشم او را بهترین چشمها پس گشت چشم من زیبا ترین چشمان
و بهترین آن که گاهی زحمتی بآن نرسید و مروی است در بخاری که چون عبد الله بن شکایت
وقت شب بر قصر ابرافعی بودی رفته او را گشت حسن معاودت پایش از زینة فقر خلاص
استخوان ساق شکست پس بگردید که آنحضرت دست مبارک بر ساقش فرود آورد شفای
کامل یافت و عقبه سبلی گفته که مرا تکی بود که اصلا مفارقت نمیکرد روزی بجنود آنسر رفته
شکایت کردم آنجناب چپه خوانده بر دست مبارک دمیده بر تمام بدن من بالیدها نوشت
شفایا فتم و از نزد بوی خوش در بدن من می آید که هیچ طبعی از طبیعای دنیا بآن نرسد
و از عبد الله بن عباس رفر روایت کرده اند که زنی سپر خود را در حضور آنسر عرض کرد که ای
این فرزندان مجنون است و وقت را بیا که در عیسا زد آنسر دست مبارک بر سینه اش بالید
او را تکی آمده چپه سیاه مثل سنگ بچرخش بیرون افتاده شفایافت اللغات
پس از التایش من الابرار و تدرست ساختن الوصیب بفتح الواو و کسر الصاد المهملة و الجر المسر
بفتح اللام و سکون المیم دست سوزان اطلقت قمار التایش من اللام لاق را بنشین
الارب بفتح الهمزة و کسر الراء المهملة من الارب حجة الاربعة بکسر الراء المهملة من الارب بفتح
نوعی از جنون و احیبت القسنة السهباء کعق نة: حکمت حکمت عمر
الکھنصر اللهم: اعراض کاد او خلعت البلاء بها: سبب عن الله او سبب
فمن الله: ترجمه بسیار تر و تازه ساخت زمین سال قحط را دعای آنسر علی الله علیه
مشابه شد آن سال بضرارت و زیبائی در سالهای که در آن زمین از غایت سستی نایل السیاهی
میباشد و این تر و تازه ساختن دعا مقارن بابر می است که بسیار بارید تا بجهیکه گمان کنی آب
رود که در آن جریان آب از دریا است یا سبیل است که ازادی عزم آمده الحاصل سال
قحط و سختی را که در آن سال نام و نشان گیاهی بر روی زمین قطعه آبی در آنها را بار نموده
کرات و دعای سر بلع الاثر آن شهید البشر چه در انشای خطبه با وجهی من غلظت

و در وقت که در آن سال بضرارت و زیبائی در سالهای که در آن زمین از غایت سستی نایل السیاهی میباشد و این تر و تازه ساختن دعا مقارن بابر می است که بسیار بارید تا بجهیکه گمان کنی آب رود که در آن جریان آب از دریا است یا سبیل است که ازادی عزم آمده الحاصل سال قحط و سختی را که در آن سال نام و نشان گیاهی بر روی زمین قطعه آبی در آنها را بار نموده کرات و دعای سر بلع الاثر آن شهید البشر چه در انشای خطبه با وجهی من غلظت

آنچنان مبدل بهضارت و تاملی ساطع که این سال مشابه شد به خورشید کی در رونق ساله که در این
 از ساعت اندشت سبزی سیاه و یمناد و این تیره تازه ساختن و عای مستجاب مقارن با مرتبت
 اتفاق گیر کشیر المطر که از نایت کثرت گمان حیران آب از دریا یا آمدن سیل از دایمی عوم یا از نیت
 آب اهل سیامیه اگر دید و درین بیت اشاره است بحدیث بخاری و مسلم از انس بن مالک بن
 که در زجده السمر در برین خطبه بخواند که شخصی عرض کرد یا رسول الله آب از آسمان و از خاک
 و نام گدازد بر زمین تمام در میان و جانوران هلاک میشوند و عاکن تاحی سبحانه باران فریب آفتاب
 دست مبارک بدعا پیشتر از نور و الم انشاء الله انشاء الله انشاء الله انشاء الله انشاء الله انشاء الله انشاء الله
 تاجید و دیگر باید که زمین غرق آب شد پس کسی آمدی آمده فریاد کرد که یا رسول الله ما نمائیم شد بدین
 بیلاکست رسیدند و عاکن که اساک باران شوند و انجذاب و دست به عاقر و انجذاب فی القور باران بونو
 شده آفتاب نمودار شد و همچنین بعد وفات شریعت با ستمه او از روح مبارک آن سید العباد باران
 آمده چنانچه این ابی شیبیه بسند صحیح آورده که در زمان عمر فرقه خطی افتاده و روی بر قرقر قدس آمده
 گفت که یا رسول الله طلب باران کن برای امت خود که ایشان هلاک میشوند بفرقت و غروب آب و
 آمده فرمود که بشارت باران ده که بفرقه مسیحی آید بجز دیکه آن مرد آمده خبر داد باران افتد باید
 که عالم سیراب شد و این جویری روایت کرده که وقتی اهل مدینه در قحط شدند و گرفتار شد و کایح فراموشین
 عالیه صدقه فرمودند او گفت که چنین به مقابل قیر اقدس رحمة للعالمین بجای آسمان کشانید تا
 حق سبحانه و تعالی تابش آفتاب بران خاک پاک بر شما باران رحمت فرستد چون بجهان کرد
 باران باریدن گرفت و قحط منقطع گردید **الملحقات** احیست تبار التانیث
 من الاحیاء از زنده ساختن و آن کتابیست از لغات و تازی گشتین آنست لفتح البین العلم
 و الذن سال رسولی و اتفاق گفته که فرقی در سنه و عام نیست که در استعمال و بطلان
 سنه بر سال قحط و سختی و عام بر سال فراخی و از زانی میکنند الشهباء لفتح الشین المعجم و سکون
 التبار زمین سفید که دران گیاه نرود و سنه شهباء عبارت است از سالیکه دران سال باران نرود
 و گیاه بر زمین نماند کمانی القاموس حکمت تبار التانیث من الحکایه مشابهت دران القوه یعنی نرم
 و المعونه و فتح الرا المعط المشدده سفیدی پیشانی اسب که از ان رونق و برکت اراده کرده

و حجاب و حشویه که فریق اول قابل حدوث اند و اوصاف الهیه نمیدانند و منکر لوی و حق سبحانه
 یعنی احداث صفت کلام است در غیر مثل لوح محفوظ و لسان ملک و غیره و فریق ثانی با وجود
 قول بحدوث صفت الهی میگویند و مبالغات نمیکند از قیام حادث بقدم و فریق ثالث
 در رایج مطلقا قائل قدم اند تا اینکه الفاظ را من حیث اللفظ و لا من حیث المعنی میدانند و از علم انصاف
 اللغات الایات جمع آید و آن در اصطلاح قراء عبارت است از کلامیکه باعتبار لفظ
 از قبیل الباقی باشد اما بعد الحق حکمیکه مطابق واقع بود و آن از اسماء قرآن مجید است که قال
 الله تعالی قد جاءکم الحق من ربکم المحذره بفتح الهمزة من الایات نوید که اولان تقدیر آنکه
 مسبق بخدم نبی شد اما بعد بفتح المیم جای بازگشت که از آن آخرت اراده کرده و عاد و ثمود و فو
 یکه قبلیه عاد است و دوم که نام جذران عار بود و او در زمین احقاف متصل حضرت نوح
 گرفت و فرزندان او در آن ملک قوت و قدرت پیدا کرده و بر اختیار کردند و حصیان الهی نمیدانند
 حق سبحانه و تعالی را برای هدایت ایشان بیعت ساخت و می علیه السلام تا مدت مدید دعوت
 کرد و آخر چو نکه فائده بر آن مترتب نشد از بدعای او همه با هم که رسیدند چنانچه قصه تناسل
 در کلام مجید بسیار جاد واقع است و دوم قبلیه عاد را هم که کسب الهی و بفتح الراء الهیله موسوم بعاد اول
 که از اولاد عاد بن عوص بن النمر بن سام بن نوح عوم اند و آنها ستر ارم را که حالش منور میگردد
 بنام خود مسمی ساخته و مسکن شان متصل عدن بودند و قصه آنها در قرآن مجید پیش از دو جانی
 یکی در سوره و انجم که با یک همادانی الاولی بدان اشاره است دوم در سوره انفجار که قال عز و جل
 انکم ترکعت فعل ربکم لعبادهم ذات الهمادانی ثم خلق منسلما فی البلاد و احوال شان بر سبیل
 اجمال اینست که حق جل مجدد این فرقه را جنه نامی بزرگ و قدای در رعایت کرده و بنور خود
 خود تمام ملک بمن را تصرف در آورده تا اینکه دو پادشاه عظیم القدر شدید و شداد متولد شدند
 و از شرفی تا مغرب منه و گشتند و عساکر بسیار و خزاین بیشمار در سر ساختند علی الخصوص شاد
 بعد از فوت برادر فرشت و گشتند از اجداد هم رسانید و سلاطین عالم را در اقدار اطاعت خود کشید
 و از کمال تخمیر و غرور دعوی حدائی کرد و اخطان که میرانی از علم انبیاء یافته بودند در مقام بندگی
 آمده و از انقباض الهی ترسانیدند و بعبادت او تعالی دعوت کردند و گفت که من چه اعبادت

بکنم و آنچه باید بر اندون عیادت حاصل است آنها گفتند که این همه ملک و دولت خانی است و چون
 نبیوس عبادت خود بهتر از تمام دنیا چیزی می بخشد که پادشاه نیست و اوصاف آن چنین است
 و چنان اند او حکم فرمود که متصل کوه مدک که در پای معتدل دارو شهری مربع الجوانب میگرد
 تیار سازند معماران و مهندسان عالم جمع شده اساس شهر تیار کنند و تا آنکه متصل
 از سنگ سلیمانی بر ساختند و چون اساس بر روی زمین نمودار شد نخست بای زو فخره و دیوار را
 مقدار پانصد ذراع متعارف آنوقت بلند کرده درون آن یکصد کوشک که هر کوشکی شصت و نه در و سه
 بوده و بالغ حتی بای زو دیوارت مرصع نمودند و در وسط شهر نهری ساخته یکوشک با هزار در و درون
 کرده محراب چهار رنگارنگ تزئین دادند و یکباره بای آنها درختان نصب کردند که آن را
 و یک و شش از نهر و گل مشکو و از بناوت و مر و اید بوده و صورت جانوران خوش آ و لذت بخش منظر از نهر
 و جوار تیار ساخته بر درختان تعبیه نمودند و اگر در شهر مناره بای مرصع نصب کردند و تعبیه تیار
 آن شهر با منازل و قصور و خوش بریشی و قالین با و زار در هر مکان گسترانیده آوند بای زو فخره و دیوار
 ترتیب جدید و در بعضی نهر آب شیرین و در بعضی شراب و در بعضی شیر و شربت جاری ساختند و از نهر
 خور متعال و علما و با جمال را حجابانشانند و دکاکین را کمال زیب و نیت آراسته بر تیار کردند و از نهر
 آتش و اطعمه شیرین و نمک و میوه با و دیگر اشیا می بختاج متعین نمودند و چون در عزم دیوار نهر
 سال آتش بدین کیفیت مرتب شده ستاد با سران ملک و حشم و خدام از کمال بخت و عزم و نیت
 دیدن شهر کوچ کرده بطریق استعدادهای غفلان میگفت که شمار بای حصول همین بهشت را تکلیف آید و خدا
 که سرش دیگر نسر و آدم و قتل نمایم اینک قوت و قدرت و استغنا و بی نیازی من شاهده نماید
 پس هرگاه که متصل شهر با کمال تجل و شکوه رسید بنور یک قدش سیردن در و از بود که آواز
 سوارانک از آسمان پدیدار شده همه خلایق را با ملک ساخت و پادشاه بر در و از افتاده جان داد و حشر
 دیدار آتش که کمال مشقت تیار کرده بود با خود و بر و تعبیه ملک اوج بل مجده آتش را از نظر مردم
 پوشید و در بعضی شبهای تاریک مردم گردن و از شهر عدل زان تابشی بنظری آید که آن تابش
 و لمعان دیوار بای آتش است و آب احباب گفته که از گشت سابقین با سیه که شخصی را صاحبان قهر
 انبیا آنجا رسد و تا قیام قیامت کسی دیگر آنرا ندیند چنانچه نقل کرده اند که در حکومت معاویه عبدالل

بن ابی طالب آنجا رسیده و هر نوع و اقسام برای نشان از اخبار داشت و بدین شیوه رسیده همه
 کیفیت از معاویه بیان کرد و منی تعجب شده لعبد الله بن عباس رضی الله عنه نوشت او در جواب این را قلم زد
 که از سرور عالم صلی الله علیه و سلم شنیده ام که میفرمود شخصی از صحابه من که شکل دشمنان پیش
 چنین و چنان باشد در شهر ارم رسد اگر بمون کس است البته دیده باشد چون در یافتن بن ابی
 طالب بصورت به انصاف یافتند **وَاَمَّا كَذِبُهَا فَهَافَاتٌ كُلُّ مَعْجَةٍ مِنْ**
الْبَشَرِ اِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ ترجمه بمانی اند آن آیات نزد ما و برتر اند از همه معجزات
 و انبیای سابق که بطور رسیده و باقی نمانده اند الحاصل قرآن مجید و فرقان حمید که از اعظم
 معجزات و اظهر دلائل ثبوت نبوت آن سرور است تا قیامت بر حقه اعجاز باقی است که هیچ احد
 از فصحاء و عرب و یغنی عنهم قدرت ایتان مثل اقصی سوره اذان که انا اعطیناک الکتاب است ندارد
 چنانچه حق جل مجده که علینش محیط عالم است از آن خبر میدهد قل لو اجتمعوا لکن و الی الس علی
 ان یا تو انجل هذا القرآن الایاتون بشما و لو کان منکم من فیه منکم منکم منکم و ان دست از دست
 در کردن نمی تواند که قال غفره عن من نزلنا الذکر و انما له الحافطون و الا ان از ارباب مذاهب باطله
 بسیار تحریف و تصحیف در آن واقع میگردد و در هر زمان دعوت این دین تبیین ناسخ الایات
 علی العموم با خطاب ملزم خصوص فائز ابای سوره من مثله موجود است بجلافت معجزات انبیا
 سابقین که تا زمان شان بودند و بعد از آن منقطع شدند حالا سوای کلام کریم و دلیلی دیگر که مسکت
 حضم باشد حقیقت نبوت شان نیست و چون در کتب منزه بر آنها باعتبار الفاظ و معانی صفة
 اعجاز انداختند و کلام خالق از کلام مخلوق بدان تمیز نموده اند از هم سابقه بحسب ادبای نفس بیار
 احکام آنرا تغییر دادند چنانچه یحیی بن النعمان عن ابراهیم بن عثمان بن عفان قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
 یقول انهم الدال الیه من الاله و اما باقی ماندن بر سبیل استمرار المعجزة من الاعجاز در مانده ساختن دیگر
 و در اصطلاح شرع امری است خارق عادت که از ادعی رسالت واقع شود و دیگری بآن پیری
 کردن نتواند و آنکه بطور رسد قبل تولد نبی و بعد از آن تا زمان بعثت آنرا را حاصل گویند
 چنانچه قصه اصحاب قبل و نمودن از فارس و منزل الیوان کسری و شوق صد مبارک و تقدیر عام
 و غیره از اوصاف آن سرور است صلی الله علیه و سلم و کرامت آنکه از وی موصوفت یکمال ایمان

و اینها از معجزات آن سرور است که در کتب معتبره مذکور است و در کتب غیر معتبره منقول است

بآیات قرآن برگردید و بعضی از اوقات مگر آنکه یاد داشت از جنگ و خصومت دشمن و ترس دشمنان
در حالتیکه اندازنده سپهر انقیاد و شجاعت است پسوی آن الحاصل هیچ معاندی از اعدای
دور و نزدیک معارضه نکرد بآن آیات بنیات مگر آنکه عاجز و حیران شده و چه که نداشت بر زمین
سایه و بجز اعتراف بجز و تصور و صلیت ننید و در جواب گفته این مفتح که فصیح زبان خود بود و کلام
بر پنج سوره از قرآن ترتیب داده مرد در درخشندگی سخن و اندیشه باطنی با کمال و با وسع و اسطیع
و غرض الماء و قضی الامر پس بمجرا استماع آن نادم و تائب شده گفت گواهی صدق می‌دهم
که هیچ احدی از جن و بشر طاقت معارضه با قرآن ندارد و همچنین بسبب که کسان بقصد معارضه
کلامی ترتیب دادند و بعد تامل در الفاظ و معانی آن سرگردم بر بیان نداشت در شیده معرفت
بجز و تصور شدند و می‌توان گفت که نفس آنکه تاملی قرآن را در ضلالت انگذدن نمی‌تواند
و قدرت ندارد که باری بحار پیش آمده بر سر غلبه کند بلکه از خوف غلبه و شجاعت و دلالت
حسرت بتار و تار نیست من الحار به باید که جنگیدن قطب فتح و تقاطع و ضم الطار الملهام شده
بعضی برگز انعامی هیچ اعداء و مردان اعدای یا کافری هست شدید العداوة که در
فصاحت لسان نظیر خود ندارد یا نفس انما انسان که حدیث اعدی عدوک نفسا لعلی
بین جنبیک بسته عداوت آن ناطق است الملق بغیم المیم و سکون اللام و کسر القاف و الالباق
انگذدن اسلم لفتحتین استجی و انقیاد ردت کلا فتنها دعوی معادیه ها
و دعوی بیک الحار عی الخیم ترجمه در ذکر و بلاغت آن آیات دعوی خود را مثل
رود ساقن مرد شدید العیفة دست فاسق را از زنان محارم خود الحاصل بلاغت و فصاحت
آیات قرآنی بدین مرتبه است که اگر کسی با آن دعوی معارضه نماید و بمقابله پیش آید مرد و دلیر
میگردد و چنانکه اگر فاسقی اراده کند که دست تصرف بر زنان محارم مردی شدید العیفة دراز کند
وی دست او را از آن کوتاه سازد بلکه سیو و حشاشان نگاه کردن نمید و چنانچه بخی بن حکم
غزالی که از علماء اندلس بود در فصاحت لسان و قدرت تابعیت در زبان خود نظیر که نداشت
خواست که با سوره اخلاص معارضه نماید و چیزی بدین میزان ترتیب دهد پس عاجز آمد و دید
بن مغیره که زعیم قریش و سرآمد ایشان بود در فصاحت کلمات و بلاغت کلام چون آیت

از آیات قرآن شنیده گفتی ای قوم مردی در میان شما دانم از من باشا عرب
و کلام شان نیست قسم خدا می خوانم این کلام اصلا کلام انسان مشابست نمی دارد
و این را شانی و رونوی است که در هیچ کلام نمی بینیم و همچنین سایر اشعار و قریش که حافظ
و ما هر بودند با سالیب کلام و طرز سخن همه معروف و معهود می گشتند و باستماع بعض آیات
در کمال ذوق آمده و بسجود می نهادند و می گفتند که والله این کلام کلام بشر نیست لکن
عناد و استکبار ایشان را نگذاشت که مطیع و متقا شوند و آخر فعلیه سابقه شقاوت بها و تفسیر
و چون عقبه بن ربیع از آن حضرت سوره حم سجده شنید بدین خوش متاثر شده بر زمین افتاد و بعد از یک
بر خاسته نزد قوم آمده گفت که امروز مجید کلام کرد با من بکلامی که گاهی گوش من مثل آن شنیده
و نتخیم که در جانش بچگونیم الفاظ آن همان الفاظ استعلا اند و ترکیبش همان ترکیب معهود است
و حکایت کرده است و بعد از آنکه که روزی یک اعرابی شنید از مردی که میخواند فلما استیسو اسمنه
خلفه و جملای پس از آن شنید که بفرموده بشنود آن گفت ای من می بینم که این مخلوقی مثل این کلام قدرت ندارد
اللغات البلیغة لفتح الموحدة سمیعین چیزه کمال دان در کلام موانعت آنست و تفسیر
حال با فصاحت الفاظ و فصاحت خلوص کلمه است از تافه که بسبب تقارب خارج پیدا گردد و از
غایت لغت که معنی آن بدستوری مفهوم شود و از مخالفت قواعد معهوده اهل حرف امتناع قضا علیه
بر سبیل ممانعت انقباض لفتح الغین المجمعیه دیدان لغت و غیرت بمعنی رشک بدون یکسری الجلی
گما بکار الحزم افضل الحار و فتح المراء و المملین جمع حروث که از ان زمان محارم اراده کرده اند
لها ما کان کفوح البخی فی مدحیه و فوق جوهه فی الحسن و القیم
ثما لعد و لا یخصه عجا یبها : و لا تشام علی الاکسار یا لکساکم
ترجمه آیتهای قرآن را معانی بسیار است مانند موج دریا که بی دریغی آید و این معانی بالا تر
اند از گوهر و زریالی و قیمت با پس عدد و حصر نمیدارند عجایب و لطایف آن آیات و قصه و باری
آن کرده نمی شود و بلاست و بی غنیتی با وجود انکار آن الحاصل ناظم روح بعد بیان لطایف
لفظی آیات قرآنی در بیان لطایف معنوی آن میگوید که چنانکه موج دریا که بمرد دیگر در سبیل
توالی و تعاقب میرسد و آنرا نباتی و انقطاعی نیست همچنان معانی آن آیات بر خاطر متاثر

و چون عقبه بن ربیع از آن حضرت سوره حم سجده شنید بدین خوش متاثر شده بر زمین افتاد و بعد از یک بر خاسته نزد قوم آمده گفت که امروز مجید کلام کرد با من بکلامی که گاهی گوش من مثل آن شنیده و نتخیم که در جانش بچگونیم الفاظ آن همان الفاظ استعلا اند و ترکیبش همان ترکیب معهود است و حکایت کرده است و بعد از آنکه که روزی یک اعرابی شنید از مردی که میخواند فلما استیسو اسمنه خلفه و جملای پس از آن شنید که بفرموده بشنود آن گفت ای من می بینم که این مخلوقی مثل این کلام قدرت ندارد اللغات البلیغة لفتح الموحدة سمیعین چیزه کمال دان در کلام موانعت آنست و تفسیر حال با فصاحت الفاظ و فصاحت خلوص کلمه است از تافه که بسبب تقارب خارج پیدا گردد و از غایت لغت که معنی آن بدستوری مفهوم شود و از مخالفت قواعد معهوده اهل حرف امتناع قضا علیه بر سبیل ممانعت انقباض لفتح الغین المجمعیه دیدان لغت و غیرت بمعنی رشک بدون یکسری الجلی گما بکار الحزم افضل الحار و فتح المراء و المملین جمع حروث که از ان زمان محارم اراده کرده اند لها ما کان کفوح البخی فی مدحیه و فوق جوهه فی الحسن و القیم ثما لعد و لا یخصه عجا یبها : و لا تشام علی الاکسار یا لکساکم ترجمه آیتهای قرآن را معانی بسیار است مانند موج دریا که بی دریغی آید و این معانی بالا تر اند از گوهر و زریالی و قیمت با پس عدد و حصر نمیدارند عجایب و لطایف آن آیات و قصه و باری آن کرده نمی شود و بلاست و بی غنیتی با وجود انکار آن الحاصل ناظم روح بعد بیان لطایف لفظی آیات قرآنی در بیان لطایف معنوی آن میگوید که چنانکه موج دریا که بمرد دیگر در سبیل توالی و تعاقب میرسد و آنرا نباتی و انقطاعی نیست همچنان معانی آن آیات بر خاطر متاثر

و چون عقبه بن ربیع از آن حضرت سوره حم سجده شنید بدین خوش متاثر شده بر زمین افتاد و بعد از یک بر خاسته نزد قوم آمده گفت که امروز مجید کلام کرد با من بکلامی که گاهی گوش من مثل آن شنیده و نتخیم که در جانش بچگونیم الفاظ آن همان الفاظ استعلا اند و ترکیبش همان ترکیب معهود است و حکایت کرده است و بعد از آنکه که روزی یک اعرابی شنید از مردی که میخواند فلما استیسو اسمنه خلفه و جملای پس از آن شنید که بفرموده بشنود آن گفت ای من می بینم که این مخلوقی مثل این کلام قدرت ندارد اللغات البلیغة لفتح الموحدة سمیعین چیزه کمال دان در کلام موانعت آنست و تفسیر حال با فصاحت الفاظ و فصاحت خلوص کلمه است از تافه که بسبب تقارب خارج پیدا گردد و از غایت لغت که معنی آن بدستوری مفهوم شود و از مخالفت قواعد معهوده اهل حرف امتناع قضا علیه بر سبیل ممانعت انقباض لفتح الغین المجمعیه دیدان لغت و غیرت بمعنی رشک بدون یکسری الجلی گما بکار الحزم افضل الحار و فتح المراء و المملین جمع حروث که از ان زمان محارم اراده کرده اند لها ما کان کفوح البخی فی مدحیه و فوق جوهه فی الحسن و القیم ثما لعد و لا یخصه عجا یبها : و لا تشام علی الاکسار یا لکساکم ترجمه آیتهای قرآن را معانی بسیار است مانند موج دریا که بی دریغی آید و این معانی بالا تر اند از گوهر و زریالی و قیمت با پس عدد و حصر نمیدارند عجایب و لطایف آن آیات و قصه و باری آن کرده نمی شود و بلاست و بی غنیتی با وجود انکار آن الحاصل ناظم روح بعد بیان لطایف لفظی آیات قرآنی در بیان لطایف معنوی آن میگوید که چنانکه موج دریا که بمرد دیگر در سبیل توالی و تعاقب میرسد و آنرا نباتی و انقطاعی نیست همچنان معانی آن آیات بر خاطر متاثر

و چون عقبه بن ربیع از آن حضرت سوره حم سجده شنید بدین خوش متاثر شده بر زمین افتاد و بعد از یک بر خاسته نزد قوم آمده گفت که امروز مجید کلام کرد با من بکلامی که گاهی گوش من مثل آن شنیده و نتخیم که در جانش بچگونیم الفاظ آن همان الفاظ استعلا اند و ترکیبش همان ترکیب معهود است و حکایت کرده است و بعد از آنکه که روزی یک اعرابی شنید از مردی که میخواند فلما استیسو اسمنه خلفه و جملای پس از آن شنید که بفرموده بشنود آن گفت ای من می بینم که این مخلوقی مثل این کلام قدرت ندارد اللغات البلیغة لفتح الموحدة سمیعین چیزه کمال دان در کلام موانعت آنست و تفسیر حال با فصاحت الفاظ و فصاحت خلوص کلمه است از تافه که بسبب تقارب خارج پیدا گردد و از غایت لغت که معنی آن بدستوری مفهوم شود و از مخالفت قواعد معهوده اهل حرف امتناع قضا علیه بر سبیل ممانعت انقباض لفتح الغین المجمعیه دیدان لغت و غیرت بمعنی رشک بدون یکسری الجلی گما بکار الحزم افضل الحار و فتح المراء و المملین جمع حروث که از ان زمان محارم اراده کرده اند لها ما کان کفوح البخی فی مدحیه و فوق جوهه فی الحسن و القیم ثما لعد و لا یخصه عجا یبها : و لا تشام علی الاکسار یا لکساکم ترجمه آیتهای قرآن را معانی بسیار است مانند موج دریا که بی دریغی آید و این معانی بالا تر اند از گوهر و زریالی و قیمت با پس عدد و حصر نمیدارند عجایب و لطایف آن آیات و قصه و باری آن کرده نمی شود و بلاست و بی غنیتی با وجود انکار آن الحاصل ناظم روح بعد بیان لطایف لفظی آیات قرآنی در بیان لطایف معنوی آن میگوید که چنانکه موج دریا که بمرد دیگر در سبیل توالی و تعاقب میرسد و آنرا نباتی و انقطاعی نیست همچنان معانی آن آیات بر خاطر متاثر

زنی است قد و اندک متواتر پیشو که نهائی و انقطاعی ندانند چنانچه از عارضی نقل کرده اند که
میگفت شئی سال تلاوت کلام مجید کردم و هر بار که تامل میکردم معانی دیگر از آن بخاطر می رسید
و امیر المومنین علیه السلام فرمود که اگر کسی این کلام مجید را در هر روز تلاوت کند و در هر روز
بارگرم هفتاد و شتر از آن سفار تفسیر آن و در افعال گفته که در قرآن علوم او لیکن از هر یک مجموع
چنانچه در طب و لایس الانی کتاب بسین بدان شهادت میدهند و هر معنی از معانی آن که
کتابا در جوهری است بی سبب که گوهر بخشش آن قدری و قیمتی ندارد پس بعد از محاسبه غرائب
و احصاء و تالیق و طایف آن مقدار در شش نیست و هر چند که مردی از جنس لطایف گفته در شش
در شش باشد از طلب این جواهر زوایر سیر نشود و از آثار آن ملال بخاطرش راه نمی یابد بلکه
بر آن در طلب غریب نیست بخلایف جواهر بحر که چون کسی را بیاری باشد در رغبت بخیر بدی دیگر
نمیکنند و اظهار ملال و سیری از آن بینمایند **الحیات المعانی** جمع معنی مدلول و مفهوم لفظ
المرجع فی المیم جوهرش دریا المرد و لغتین نصرت القیم جمع قیمت بهای القیم التاء اشارة
الغواقیه و فتح العین من العدد شمرن شخصی لیم التاء اشارة الغواقیه و سکون الطاء فتح
السلیمین من الاجزاء احاطه کردن و یادداشتن العجايب جمع عجیب امر شگفت گمانی اصرار
تسليم لیم التاء اشارة الغواقیه من السوم خریداری کردن التسام لغتین ملاست به
قوله تعالى فانهم كانوا على قدر عقولهم لانه لقد نظر فيهم الله فاعلمهم ان تسلكوا حجة
من حجة كاري لفظي اظهاقت حجة لفظي و قوله تعالى فانهم كانوا على قدر عقولهم
چشم خواننده آن پس بشارت دادم او را که تحقیق طفر یا منی بعید و لمان التی که قرآن است
پس تمسک شوی آن و عمل کن بر آن اگر خوانی آنرا از حبه خوف گرمی آتش دوزخ و روشنی
گرمی دوزخ را از دهن مرد آن آیات یا بخوان که موصوف است بسودی و شکلی الحاصل
قاری قرآن عظیم دمالی فرفان قدیم و متامل در طایف آن و عامل بر آن حکم فاقصم افعال الله
در حصن حصین عهد و امان ایزد منان است که محزون نسازد او از فرع اکبر و محاسن رب الفرات
محمد میسید البشر و چون گذر کند بر طبقه از طبقات دوزخ سرد شود و بسبب دوزخ از فصل
و عروسی است از ابی امامه باطلی را که فرمود آنسر و صلی الله علیه و سلم حق سبحانه و عذاب که در کمر و

چون که در قرآن است که در هر روز تلاوت کند و در هر روز بارگرم هفتاد و شتر از آن سفار تفسیر آن و در افعال گفته که در قرآن علوم او لیکن از هر یک مجموع چنانچه در طب و لایس الانی کتاب بسین بدان شهادت میدهند و هر معنی از معانی آن که کتابا در جوهری است بی سبب که گوهر بخشش آن قدری و قیمتی ندارد پس بعد از محاسبه غرائب و احصاء و تالیق و طایف آن مقدار در شش نیست و هر چند که مردی از جنس لطایف گفته در شش در شش باشد از طلب این جواهر زوایر سیر نشود و از آثار آن ملال بخاطرش راه نمی یابد بلکه بر آن در طلب غریب نیست بخلایف جواهر بحر که چون کسی را بیاری باشد در رغبت بخیر بدی دیگر نمیکنند و اظهار ملال و سیری از آن بینمایند الحیات المعانی جمع معنی مدلول و مفهوم لفظ المرجع فی المیم جوهرش دریا المرد و لغتین نصرت القیم جمع قیمت بهای القیم التاء اشارة الغواقیه و فتح العین من العدد شمرن شخصی لیم التاء اشارة الغواقیه و سکون الطاء فتح السلیمین من الاجزاء احاطه کردن و یادداشتن العجايب جمع عجیب امر شگفت گمانی اصرار تسليم لیم التاء اشارة الغواقیه من السوم خریداری کردن التسام لغتین ملاست به قوله تعالى فانهم كانوا على قدر عقولهم لانه لقد نظر فيهم الله فاعلمهم ان تسلكوا حجة من حجة كاري لفظي اظهاقت حجة لفظي و قوله تعالى فانهم كانوا على قدر عقولهم چشم خواننده آن پس بشارت دادم او را که تحقیق طفر یا منی بعید و لمان التی که قرآن است پس تمسک شوی آن و عمل کن بر آن اگر خوانی آنرا از حبه خوف گرمی آتش دوزخ و روشنی گرمی دوزخ را از دهن مرد آن آیات یا بخوان که موصوف است بسودی و شکلی الحاصل قاری قرآن عظیم دمالی فرفان قدیم و متامل در طایف آن و عامل بر آن حکم فاقصم افعال الله در حصن حصین عهد و امان ایزد منان است که محزون نسازد او از فرع اکبر و محاسن رب الفرات محمد میسید البشر و چون گذر کند بر طبقه از طبقات دوزخ سرد شود و بسبب دوزخ از فصل و عروسی است از ابی امامه باطلی را که فرمود آنسر و صلی الله علیه و سلم حق سبحانه و عذاب که در کمر و

دوران

که قرآن در پیشگاه او است و در قرآن شفاعت کند قادی خود را و حق تلاوت است این است
 که همین القرائت با طهارت کامله باشد و محط و بدن مالد و درین راپاک بشوید و سطر سازه و با وضو
 نشینید و حافظ را طلبیده خواندن نیز جایز است و افضل در شب است که قلب را نخلع
 از افکار بیا شد و بجز آنقدر قدر که تواند لکن بحد طاعت نرسد و ترندی از این امر ضرر دایه گز
 که در جل روز ختم نماید و بعضی بر و ایستنی روز کرده و ختم سه وقت بقاعده غمی به شوق از صحابه
 مستقول است و سه روز حضور قلب و فهم معنی شمرده است و فهم بصورت است بر خواندن هر
 حیدر اهدا بر رعایت قواعد و ادای مخارج که آن قریب تر است به تعظیم و بالغ در تائید خیر و غیر وی
 از این عباسی که در نمود اگر شخصی سوره زلزله را طارعه برتر معنی و ترشیل خواند نزد من و در منزل
 از هر دیکه تمام سوره بقره را بدون آن تلاوت نماید این ترتیب ختم بر او کسی است که عمل العباد در
 اما صاحب باطن را رعایت این ترتیب ضرر نیست بلکه حسب حال بحد نلذذ و لذت نماید چنان
 بعضی مارتین از صحابه و تابعین در تکرار یک آیه شب را میمند آورده اند پس قاری چو آیه
 بآیه رحمت رسد دعا کند چو آیه عذاب خواند استغفار نماید و از آن بخت طلب در و در حلال
 قیامت موقوف حساب ارباب آورد بتلاوت و عید است آنگه در بعضی خود در امثال او ادا و اقباب
 از نوایهی گزیده و اگر گریه نماید تکلیف کند که لیستین و اگر بگوید که بیستم قلب بخور و دست
 نمیکرد پس بر نذران یکا جزین و طلال نماید که سنگ دلی از اعظم مصایب است روایت است
 از عبد الله بن مسعود که روزی سرور عالم صلی الله علیه و سلم را فرمود که بخوان بر من و فرقی را
 عرض کردم یا رسول الله من کیستم که بخشود تو خوانم قرآنی را که بر تو نازل شده فرمود و دست
 که آنرا از دیگر کسی بشنوم پس چون در سوره فساء بآیه تکلیف افتاد چنان من کل اتمه بشنید
 و حیثنا یک علی السؤالا شنیدم یا رسیده ام سرور دیگر نیست و فرمود که اگر کسی اراده کند که قرآن را
 بطاهر یک نازل شده بشنود گوش بر وقت است اینک سن دارد و در وقت تلاوت تصور کند که تالی
 حق جل مجده است و من ساسم و اگر اخیر تبه نذر و داند که من قاری ام و ساسم است امام احمد
 بن حنبل رخم میفرماید که برود و اگر خود را بر بار خوار بدیدم و سوال کردم از بخت فرمود که بخت
 از عذاب من در تلاوت قرآن است یا فهم معنی باشد یا بغیر فهم آن و چنین صورت کند تا تلاوت

بشرطیکه رعایت قواعد مذکور و موافق کرده تغییر در حد و اشیاء و شدات و قرائن نه بر جای آید و هر کسی که
در سخن ابی داؤد و نسائی که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم نه گفتند که بشدت از آله و اهل بیت
صوت و روایت است از امام علی علیه السلام که بشدت عیون کردیم حضور سرور کائنات که شخصی در
مسجده و قرآن میخواند که مثل آن از دیگری نشنیدیم پس آن شخصت که در حجره آمد تا دیری است
نشسته و فرمود این سالم مولی ابی خدیجه است شک خدا که مثل اوست و راست من میخطا
آن موجب غفرت و الدین حافظ است باید که آنرا یاد کرده فراموش نکند که نسبت آن
گناه که بیهوده است و نسبت آن نزد ابی منیة نیست که از صحبت هم خواندن نتواند و اگر قاری را
خوف بر یا خوف تشویش ظاهر معلی باشد مثل ادا و اذکار باشد بافتاد و ت نماید که عمل سر
بر عمل علامه بفتاد و درجه بفتاد دارد و در صورتیکه این خوف نبود آواز بلند کند تا بجا نیست
و جمع هست خوانند گوشش را هم خطی حاصل شود و نشاط آورد و اهل غفلت را بیدار و راغب
عبادت سازد و خصوصاً در نماز متبجیر او است اما گاه که محافظین مسکن بیت از اجنه
مؤمنین اذن خطی بردارند و افتاد کنند و نیست بفتح غیر بر قدر که از اید بود و اجر بر چه میگردد
و باجماع قرآنست بجهار باشد یا بسر در هر طریقیکه صلاح قلب و آن بشیر است عمل نماید بل تحسین فرمود
انس و صلی الله علیه و سلم ابو بکر را در سر چرخ که او گفت من پروردگار خود را می شناسم و او می شناسد
و عمر را در چرخ و فیکه او عرض کرد که بیدار میکنم اهل غفلت را و دفع شیطان اینها می دانم و جبر و جبر
این و دعا خواند اللهم ارحمنی بالقرآن و اجمع الامور و اهدنی و هدنی و رحمة اللکم و کر فی منده بالسیب
و عظمی مشاهد چهل و دارند قی و ملا و ت انا و الیل و النهار و اجمع حجة لی یا ارحم الراحمین و لکنهم
با ناسبتا کرده اند اما حجتا و مقبول خواند تا شیطان از انقطاع عمل مایوس گردد و الله الموفق
الامانات و ت تبتشید الی الی الله و تار التا نیست من القرة بضم القاف خاک شدی
و آن کتاب است از ضرورت و نظرت بفتح الفاء و کسر با و تاء الخطایب من النظر فی رزی یا فتنی لعل
بفتح الحاء و سکون الباء و ملحده و کسر ز و هم و امان کما فی الصحاح و مراد از جعل الله است
الاعتماد چنگ زدن و تمسک جستن التلاوت خواندن الحنیف کسر الخاء المعجمة رسیدن علی
بفتح زاید و تشش و نام طبقه نیست از طبقات و فرخ که هفت اند و هم و ظی و حطه و سعیر و حیم

از این کتاب در حد و اشیاء و شدات و قرائن نه بر جای آید و هر کسی که

و با و به و شقر الطاف و فروغ شادان آفریننده که تشنگان بران مجمع شوند بامداد
 آیات که درین قاری است اشیم بفتح الشین المع و کسر الیاء الموحده بارو کافها الحی و
 الفوجیه یله .. و من الصبحه و قدحها و کافها الحیم .. و کافها الحی و کافها الحیم ..
 فالفسطاط من غنیها و الفسطاط من غنیها ..
 در روشن شدن رویها بسبب در آمدن دران او گناه کاران در حالتیکه آمده باشند بران بجهت
 آنکه تنهای سیاه و آن آیات مثل بل صراط و مانند ترازی اعمال بنده گانند از روی عمل
 پس بدل درستی از غیر شان در میان مردمان باقی نمانده الحاصل چنانچه روز قیامت
 بنحوی که بدن سوخته و در خیال است را صاف و شسته در روی آنها را سفید و روشن سازد
 همچنان قرآن خواصان معانی و قاریان مبانی خود را که از آب زلالش جرعه نهشته و عمل
 بمقتضای آن کنند از ظلمت و کدرت و قساوت قلب تصفیه نموده بپور بخت منور
 سازد و روی شان در آخرت بشفا عت خود چون ماه تابان و درخشان گردانند چنانکه
 صراط روز محشر حق را بر مصلحت جدا کند و مومن مومن را راست بر خود لایم عت بگذراند
 و از مکاره و مخادعت ایمن سازد و مکران در تعیین اوزان حقوق و اعمال فرو گذاشت
 ننماید و عمل را از هر وجهی متمیز گرداند همچنان قرآن نراستی و کجی و قاری خود را راست
 مینماید و حق را از باطل امتیاز می بخشد و حسن و قبح اعمال بنده گان را بینه صفا می رساند
 خود را بنیم خست و تقای رب العزت مشرف میسازد پس اقامه راستی و عدالت در روز
 از دیگر کتب الهیه سواد می قرآن که ناسخ احکام آنهاست متصور نیست یا عدل و داد از غیر آن
 در روز قیامت نمی شود چه مرجع جمیع احکام شرعییه قرآن است و نوشته و اجماع و قیاس
 فقهی تابع آنست اللغات الخوض بفتح الخاء المعجمه چشمه آب و مردان ازان در نیجا
 نهر الحیوة است که چون روز قیامت بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ گردند
 فزنان باری تعالی شود که هر یک یک مقدار دانه خردل ایمان در دل داند آخر از دفعی بر آرد
 پس بیرون آرد و از دوزخ قومی را که بدین شان از کمال سوختگی مثل انگشت سیاه باشد
 و اندازند ایشان را در نهر الحیوة پس بر آید ازان در حالتیکه روی شان سفید و روشن

و با و به و شقر الطاف و فروغ شادان آفریننده که تشنگان بران مجمع شوند بامداد
 آیات که درین قاری است اشیم بفتح الشین المع و کسر الیاء الموحده بارو کافها الحی و
 الفوجیه یله .. و من الصبحه و قدحها و کافها الحیم .. و کافها الحی و کافها الحیم ..
 فالفسطاط من غنیها و الفسطاط من غنیها ..
 در روشن شدن رویها بسبب در آمدن دران او گناه کاران در حالتیکه آمده باشند بران بجهت
 آنکه تنهای سیاه و آن آیات مثل بل صراط و مانند ترازی اعمال بنده گانند از روی عمل
 پس بدل درستی از غیر شان در میان مردمان باقی نمانده الحاصل چنانچه روز قیامت
 بنحوی که بدن سوخته و در خیال است را صاف و شسته در روی آنها را سفید و روشن سازد
 همچنان قرآن خواصان معانی و قاریان مبانی خود را که از آب زلالش جرعه نهشته و عمل
 بمقتضای آن کنند از ظلمت و کدرت و قساوت قلب تصفیه نموده بپور بخت منور
 سازد و روی شان در آخرت بشفا عت خود چون ماه تابان و درخشان گردانند چنانکه
 صراط روز محشر حق را بر مصلحت جدا کند و مومن مومن را راست بر خود لایم عت بگذراند
 و از مکاره و مخادعت ایمن سازد و مکران در تعیین اوزان حقوق و اعمال فرو گذاشت
 ننماید و عمل را از هر وجهی متمیز گرداند همچنان قرآن نراستی و کجی و قاری خود را راست
 مینماید و حق را از باطل امتیاز می بخشد و حسن و قبح اعمال بنده گان را بینه صفا می رساند
 خود را بنیم خست و تقای رب العزت مشرف میسازد پس اقامه راستی و عدالت در روز
 از دیگر کتب الهیه سواد می قرآن که ناسخ احکام آنهاست متصور نیست یا عدل و داد از غیر آن
 در روز قیامت نمی شود چه مرجع جمیع احکام شرعییه قرآن است و نوشته و اجماع و قیاس
 فقهی تابع آنست اللغات الخوض بفتح الخاء المعجمه چشمه آب و مردان ازان در نیجا
 نهر الحیوة است که چون روز قیامت بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ گردند
 فزنان باری تعالی شود که هر یک یک مقدار دانه خردل ایمان در دل داند آخر از دفعی بر آرد
 پس بیرون آرد و از دوزخ قومی را که بدین شان از کمال سوختگی مثل انگشت سیاه باشد
 و اندازند ایشان را در نهر الحیوة پس بر آید ازان در حالتیکه روی شان سفید و روشن

سبحان الذی اسری لبعده لیلنا من السجده الحرام الی السجده الاقصی الذی بنا کنه حوله العزیز من
 آیاتنا از آن خبر میدهد و ازین است که منکر سیر آن سرور را مسجد قصبی کا فواز اخبار آسمانی است
 باشد الله فضل و جوده و فاسق است و این سرور را مسجد شرعی و اتفاق جمیع صحابه
 و تابعین و بعد از کمال احوال و کمال تقوی و کمال ایمان است آن قول اعتباری ملا و قصبی برانند که این سرور
 مستعد واقع شده و قصبی مسجد و بیداری و در اوقات دیگر بروج مبارک و در مقام که عین است
 و کمال اولیای است و در حدیث نیز ازین قسم اخیر تصدیق آنجا که نصیب دارد و در مقام معراج
 بر سبیل اجمال این است که شب دوشنبه ماه ربیع الاول سال دوازدهم از نبوت و در آن شب
 است و در مقام رجب بعد شوق قلب شریعت و غسل آن باب زهرم در پشت طلا و دیگر در آن
 معلوم و حکمت و نداشتن رسیدن مبارک و التیام آن و حصول استعداد و دریافت عالم ملکوت و کمال
 و کمال و جبرئیل عزم دارد که سفید نیست تراز لیل و لیل از حمار آورده که کام نمینهای نظری نماید
 و در سرعت سیر مثل برق می درخشید آندنا شش بر ابرق بعد آن سرور صلی الله علیه و سلم را بر آن
 سوار کرده خور کاب گرفته و کلام به پست میکائیل عزم داده بعد از بر زمین ندیده طیب و بدین
 مولد عیسی عزم و فرود آوردن برای نماز درین هر دو جا و بعد ملاقات ابراهیم و موسی و عیسی عزم
 و معاینه طواف انام از نیک و بد که در عالم می رخ و مثال با نثار و ثمرات افضل خود مشغول گشت
 به بیت المقدس ساجده آن سرور و فرود آید بر آن را حلقه کباب بسته و رسم باده دو گانه تحیت ادا فرمود
 بعد از آن حاضر شدند جماعات ملائکه و متمثل گشتند از واج انبیا از آدم تا عیسی عزم و ثنا گفتند خدا
 و درود و در مقام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و معرفت شدند به فضل و کمالات وی پس از آن
 و اقامت گفتند و آنحضرت را امام ساخته جمیع ملائکه و انبیا افتد کردند و بعد از فراغ پُرفتن آمد آن سرور
 و جبرئیل ظریفی از خمر طهوری پُر از شیر بهش آورده در مشرب یکی ازین دو خیار و او را به
 شیر اختیار فرمود پس جبرئیل گفت که اختیار کردی استقامت دین خود را اگر اختیار کردی
 خمر را هر است تو که راه می شنند و در مشرب خمری افتادند بعد از خمر عزم معراجی انضبت از آن
 آورده که از عین و لیس آن ملائکه بود پس بر آید آن سرور که بر آن و رسید با همان و دید در آن
 اول آدم عزم را و در دوم عیسی عزم را و در سوم یوسف عزم را و در چهارم ادریس عزم را

و آنچه بر دل و نغمه را در دست ششم موسی عرم را در دست هفتم ابراهیم علیه السلام عرم که هر یک در حجاب و حقیقت
 و سلامت پیش آید و جواب شنیدن بعد از آن رسید به بیت الممور که مقابل کوه مشرفه واقع شده
 و ادای نماز تحفه فرمود و دید ملائکه را که اسبج و تملیل میکنند و ابراهیم عرم تکیه بر یواری کرده نشسته
 و مامور گردید آفتاب را بر آید ای نمازهای پنجاه وقت با سجد عای آنحضرت از حجاب کبریا با لقای مکرر
 موسی عرم از پنجاه نوبت به پنج وقت رسید و از آنجا که فرمود بسدره المنقی که آن نغمه می شنودند
 اعمال خلق و علوم شان و نزول ملائکه ادا انجام است و مروج از آن ممکن و مقصود نیست آسدا
 جبرئیل عرم از رفتار باز مانده گفت که اگر کسیر موسی بریزیم و فروغ غلجی میسوزد و بریم به لیده
 نموده مشرب حضرت بهشت و در توح بعثت کنیم مذکور کتاب و سنت و غسل فرمود و حشر
 سلسبیل و شسته شده آرایش کون و مدوت از ظاهر و باطن وی و چون بعد رویت آیات الهی
 نوبت در آمدن بشماره قریب و حضور رسید از همه القطار پذیرفت و هیچ ملکی و انسی را با کسی
 نماد که بکن هنوز و فتاوح حجاب نورانی که سبطی بر حجاب پانصد ساله راه بود در پیش اندک همراه
 با عانت و امداد صدانیت قطع فرمود پس حیرتی و بیعتی بر آنحجاب طاری شده از آنجا که حجاب
 با نسیم محبت مبدل ساخته دست قدرت در میان دو شانه آسور نهاده که بافت سردی آن
 در سینه خود و خشنید علوم اربعین را و تعلیم کرد و سه عالم اول عالمی است که عمر گرفت که تمان آنرا
 هیچ احدی طاقت برداشت آن نذر دود و دود علمی بود که بخیر ساخت در کتمان و اظهار آن که نموده
 اصحاب تعلیم فرمود و سوم عالمی است که به خاص و عام مامور به تبلیغ گردید پس گسترانیده شد و رفون سبزه
 که نور آن بر نور آفتاب غالب بود و پر داشته شد بر آن رسید لغرض و دید امور عجیب و اشیاء غریبه
 که زبان از توصیف آن عاجز است لکن با وجود آن آیات و کرامات و انکشافات نامی فداست که آن
 هیچ یکی از آنها توحید و التفات لغرض و حکم باز از البصر و اطنی دیده میل و رغبت بسوی چرخ نکشود
 پیش فایز شسته بکعبه و اوقات از اوقات و درجات که اتصال و اعلی آن بر روی حق سبحانه است چشم
 سر کما حق عن کبار من الصحابة کانس من ابن عباس من ابن عمر و مضبوط انبیای عرب سلیم ملائکه مقربین
 گردید و لهر رسیدن و در مرتبه قرب عرض کرد احوال است را و گفت خداوند امضا کردی را می
 ساقط را با انواع عذاب پس با امت مدینه من چه خواهی کرد جواب آنکه که رحمت و تسیم بر ایشان بود که

کتم بدیهای آنرا از اجناس دیگر جدا کرده ام و البیک گویم و هر چه سوال کنه عطا نمایم و آنکه بخواهد
 کند کتابت کنم و دنیا و دوشم گنایان ادا و آخرت و شمع گرانم و برای ایشان کافی المال و سبب
 و چون خست از امر و فایده را در اوقات یافته باز بمقام خود جایگزین کردید و حالات شایسته بیان فرمود
 و با حق ضعیف الایمان مرتد شدند و البیک بفرموده سبب تصدیق آنهمه امور را از روز موسوم به صدیق
 گردید و گفته و فرمایش باستان از پیش آمده از حال مسجد اقصی و تعداد درهای آن مستغنی شدند و چون
 در پیشین بعضی از شیاد وقت بود و او در جوی کل عزم آن مسجد را بنحیه حاضر کرده پیش نظر مبارک نهاد و از او چیزی
 پرسیدند با حسن وجه بیان فرمود آخر نامم و پشیمان شده باز گشته و عارف ساسی مولانا عبد الرحمن
 جامی روح در غنچه الاحرار حال علاج کمال طاعت و تقوی بیان فرمود و چنانچه میگردد یک شبی از صبح
 دل از فرود ترن و در شب بد رفته و غیر در ترن طره از نافه دولت کشا و غره از نو رسوایت فزاید و ترن
 لطف و دانشان در دلهای غایت گرفتار و در و در خواج که آمد و جهان بنده شش پر کرد و در
 دولت پاینده اش و عشق رگ جانیش کشیدن گرفت و دل بی جانش طبعین گرفت و
 بر فیه از اشک ره خواب زده راه طلب راز سر شکست آید و چون نم آن ایرک است شده باز فزاید
 از ره مقصد غبار و قاصدی باز گشت و نورانیای پاک را آرایش نماند و آنکه او در براتی
 چه برقی و پیکری از نور قدیم تا بفرق و اوج سپهر شش با شنبی و چرخ قمر چرخ کردی و رفتی او
 جستن تیر از کمان و جستن از محبت ملی مکان و همیشه زنده قدم از گام او بود و چشمش از گام او
 گفت گدای ساقی ابر ازین و جرم بدی گنبد و در از ترن ساخته خوش برین ترش را و خوش قدم
 کن چنانچه خوش راه راه بود راست و روانی و بر سیر و کشتن نظر ماطنی و خلعت اسری بر
 انداخته و جاده شب رفتن از این ساخته پای در آ و در پشت برق و خواهر با آفاق که با فراق
 یافت زبیت الطرم اصل الحام و زنده لطافت حرم قدس گام بود از و گام نماند همان و در حرم قدس
 ستاد آن همان و بست از آنجا که نرم چیست و روی سفر کرد و بفرست و شدید بخانه آه و کتاب
 یافت بیک حلقه زدن و تقاب و رفت در آنخانه بعد از وفات و خانه نشینان بنه از آن نیلاره
 سمیه کمان بوسه بیاورید و نند و طبل و عکوس و تالش زدند و کاسی بدست ملک و ملک بلخی
 چیست و اینها و نعم الهی و آمدی و در دست لبس خوش است و دیدای روی تو عجب دلکش است

خاک رست بر سر تاج باد بهر شب عرش شب پیران باد خانه بخانه بهیمن در راه پندار مگو به
 شدش آگاه به باز بر افروختن از انجا لوله زرد لیسار پرده شمسوی به هم لغزشش و نفس بود
 فوت به زبان شرف به نفسی گشت فوت به پای ازان یاب و از نهاده عرش بریزدش نهاده
 خرقه تن را از تن جان بکند به کفشش خلعت جهان بکند به آنکه ازین خرقه میوشده به جادو به عرش
 یکی صد شده به خیمه بیرون زود زود جهات به پرده او دستش نور ذات به شیرینی سستی زود زود
 بردگی پرده آن نور گشت به کیست که از آن پرده شود پرده ساز به زهره گوید از آن پرده باز
 هست ز پرده به این گفتگو به بر که شود مختصر این گفتگو به خواجده در آن پرده چو دیدار بیدید به آنچه نماید
 بزبان هم شنیده یافت اجازت که ز اقلیم راز به راه را ندیدیم مجاز به کرد که بر جفت فلک لکبان به
 شد ز تو وضع شرفت خاکبان به آمده نزدیک حرم بسترش به گرم بنور از زن جان پرورش به چون
 طلبید از آن گنج پاک به بهره خود خانه خرابان خاک به در دل به خانه خرابی که خواست به
 نصیبی به نصیبی که خواست به بود بیک لحظه در آن نیم شب به آمدن و رفتن لوامی عجیب به بود
 بل نور زمین و آسمان به در سفر نور گنج رازان به عالم ازان نور بود مستنیر به دست به جلوه می داشت
 گیر به نو که از انجا بضایای رسی به راه بیابی و بجایی رسی به اللغات بهیم من البیوم قصد کردن
 العارفون جمع العانی من العفو پیش کسی باسید احسان رفتن کمافی التاج الساجد من السراج
 السی ویدن السون نصبتن جمع متن پشت الاثیق لفتح التمره و سکون الیاء المنة المنة
 و ضم الثون جمع نامة و ماده شکر که در اصل النوق بوده و بسبب ثقل ضمیر واد از بر وزن مقدم
 کرده بیابدل کرده کمافی الصحاح الرسم یضم الراء و السین المهلین جمع رسوم لفتح الراء الملهه
 نامة که از تیز رفتاری بر زمین نشان کند البکری یضم الکاف بزرگه النمة بکسر الهمزة الموصدة
 من الاعتبار صرحت کردن فکر او را اعتبار حق از باطل و سپردن گفتن النمة بکسر الهمزة فراخی
 عیش کمافی مجمع البحار النمة بکسر الثون من الاعتناء غنیمت شمر دن سرتیت چادر الخطاب
 من السری یشب سیر کردن و مراد از حرم اول که مفعول و از ثانی بیت المقدس است و در
 مکان اسرار و ایه مختلف آمده بعضی حلیم و بعضی صحن کعبه بعضی سرای ارباب طالب بعضی خانه
 ام بانی گفته اند و صاحب فتح الباری در جمیع اقوال فرموده که آنسر و صلی الله علیه و سلم و بیت

اهل باطنی و اهل سرائی اهل طالب بوده که بر پیکر عزم از صفت فرو آمده و حضرت را نزد عظیم آورد
 او صحن کعبه بر بریان سوار کرده بعضی اقصی بر رفته از اینجا با همان رسانید در نقطه الکلیلا اشاره است
 بلکه از که بر بیت المقدس در زبان قلیل از شب رسیده و این را قلیل سیطره آن است که
 در اینک زمانی می مقاومت تحصیل مراتب کمال است که با لوق صلیبی است و فرموده و بنای خود
 عزم در زمان قلیل نوریه را بر آن عظیم ختم میکند و در صفت بر سر خیاختن بقیاس با در طرفه است
 بمسجد سلیمان عزم رسانیده الی و ای طلعتی که هیچ چیز در آن نظر ندارد و شرح احمد و ای الی
 تفسیر کرده و بگفت تو فی الی ان یذلت هکذا من و قایب قوسین کم که که و کم که
 هر چه شب گذرانیدی در عالم ترقی کردی بر مراتب قرب تا آنکه باقی مقامی تربیت ترا باز آید
 و مکان یا بهر ارفا صله که تا این دو گوشه نکات می باشد که در کتب و مخطوطات هیچ احدی نیست
 الحاصل آنست که در صلی الله علیه و سلم بر مراتب علی و درجات معنیه ترقی کرده تا مائیتی رسید
 که هیچ ملک و قرب و نبی و مرسل با نجای رسیده و با لوق و کائنات لاهوتی و خاصات تعلیمات
 جزوئی فاخر و دیده که هیچ یک از مقربان با نگاه الوهیت و خاصگان درگاه و بر بیت از آن
 ضللی نداشتند و بلکه کسی را از آنها مجال ادراک و درجات طلبی نیست از آنکه طلب فرغ تو دوست
 و چون معلوم نگان بود این ندرت رفیع مخصوص آن جناب است دیگر را چه یار که طالب است نماید
 و بر او از این آری قرب غلط و کراست است نه قرب مسافت که از خواص جسم است و در مراتب
 تحقیق گفته اند که دنی اشاره بکمال نفس قوتی غیر از قلیب و قایب توسیع بمقام روح و اواد
 بر تپه سراسر است صلی الله علیه و سلم پس نفس مبارک در مقام قدرت و قلب نور و منزلت پس
 و محبت و روح پر نور در محل قرب و سر آن هر دو در مرتبه مشابه بود و چون که روح مقدس آن حضرت
 از کمال نورانیت و قوت توحید در بیان اول تصریفی است لهذا بهین جسم کانی الحقیقه
 روح مجسم است بمرتبه قایب توسیع و اوادی و شرف اختصاص یافت که آنکه شرف تنش
 از خالق بود و سیر و عویش بن آسان بود و بهین چشم سر جمال لازمی را بی جهت و بیست
 کالقرنی علیه البدر دیده و بهین گوش حق بیوش کلام رب الفوت شنید و از بهین جاست
 که موسی عزم بعد مشاهده این اقرب در لیل الامه را غبطه آن قربت کرده که نیست

در اینک زمانی می مقاومت تحصیل مراتب کمال است که با لوق صلیبی است و فرموده و بنای خود

ترجمه بشارت بادارای جماعه اهل اسلام بر سید که برای است از غایت حق سزاوارکه
 فرومافند الحاصل نظم و بیان فصائل و کلمات در مع درجات آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 میفرماید که ما از خود عظیم و بشارت نمیست ای گروه اهل اسلام که عنایت ابدی و هدایت میری
 حق سبحانه بفرزین باگشاید که مشرف گشتیم بدین چنین پیغمبری عالی قدر که هرگز شرفش منقطع
 نگردد و تغییر و تبدیل پذیرد چنانچه منزل احکام با کمال این شرفیت و تمام نعمت و رضوان
 و مغفرت رب الفوت مطلق است بجلالت اتم سایه که هیچکس از انبیا بدین دولت غلطی نیست
 کبری شرف اندوز نگزیده اللغات البشری بفهم الیاد و الوحد و سکون البشیر البعجه و فهم
 الراء المله موده المعتبر بفتح الیم و سکون العین المله و فتح الشین المعجزه کرده الکن بفهم الراء
 المله و سکون الکاف ستون و چنین که بان اعتبار کرده شود المندم که کسب الدال المله
 من الاندام فرومافند ان الله ذی اللک ذی العین الطاعه و انکم الرسل اکرم الامم
 ترجمه چون مخاطب ساخت حق جل مجده دعوت کند که ما را بطاعت خود بخواب اکرم الرسل
 پس با شیم بزرگترین است بادارای الحاصل خود که رب الفوت پیغمبر علیل القدر ما را بشرفیت
 فواضله فرست که ما را از هم سایر انبیا بزرگتر بشیم از آنکه قدر و منزلت بر امت حسب مرتبت پذیر
 است است چنانچه آیه کریمه کتم خیر الله اخرت للناس بان شهادت میداد اللغات
 الداعی دعوت کننده بسوی عبادت حق و در اواز داعی ذات آنست که صلی الله علیه و سلم
 لما قال الله تعالی اعیسوا داعی الله الطاعت فرمان برداری الایام لفهم العز و فتح الیم جمیع
 امت یعنی گروه که اعتقاد بایک انبیا و پیغمبرند و کتب که آجفکلت عظامهم الفهم ترجمه
 ترجمانید و لهای و دشمنان را اخبار رسالت آنست و مثل آوازیکه گریز اندر من بخیر از آنکه سفند
 الحاصل چونکه فواید انداز بشیر از فواید البشارت کند اهتمام نشان اندازد هم در دست میفرماید
 که از اخبار بعثت بازعت آنحضرت در قلوب دشمنان وین آنقدر ترس و هبیت و عجب جا گرفته
 که مثل گریختن که گوشتندان بجز از آواز بشیری اگر نجنبند چنانچه علامه سیوطی رحم و خصایلش آورده
 که آنست فرموده من نصرت داده شدم ترسانیدن کفار تا یکما همراه و در خواست بگفتند که
 یکما راه برای این است که میان مسکن و میان مسکن کفار میشی یکما راه نبود

عزیزتر از آن است که در حدیث آمده است که هر که این دعا را بخواند از هر دردی که خواهد بود شفا یابد

ولمعة انصافی آفرینان جهانیه دین و علمای مجتهدین از تابعین و تابعین و تابعین من المجددین
 الی یوم الدین بکفالات این مشیخ بر خاسته آنچنان انتظام داده و دهند و بر بچ کوشیدند و کوشند
 که هرگز حقوق آن ضائع نگردد و تحریف و تبدیلی نه پذیرد و زنده باشی بطلیم وزن بیوه نشود که
 کسی آنرا حامی و کفیل نماند **اللغات** غدت بتاء التانیث بمعنی صارت الملة بکسر الميم تشدید
 اللام شریعت الغریبة نعیم العین البعیه از وطن دور افتادن الرحم بفتح الراء و کسر اللام المسلمین
 قرابت و خویشی که از جانب مادر بود کما فی المنتخب الکفولة من الکفالة خاصین شدن
 و پذیرفتن التبعیل بفتح الباء الموحده و سکون العین المملة مشهور و لم یم تم بفتح التاء المثناة الفوقیة
 التانیث من الیم یعنی پذیرفتن کم تم بفتح التاء المثناة الفوقیة و کسر الميم من المایة بشوشتن
 هم الحبال فسل عنهم مصداقهم: ما ذارای منهم فی المصطلح و: و سل حینما
 و سل بذر و سل احدا: فصول حلفیهم اذ هم من الیوم بفتح الميم و کسر اللام و کسر الميم و کسر اللام
 کوه با اندیس بر پس حال شان از کسی که خود را بر ایشان زده که چا دید از آن کوه با در بر جا
 صدمه دادن و بر پس از اهل خنین و بر پس از اهل بیرو بر پس از اهل احد که انواع مگر ایشان
 سمعت اندازد با الحاصل مبارزان اهل اسلام بشناخ که میبایند در مقامت و ثبات قدم
 در هر معرکه هر کسی که با ایشان صدمه داد خود را پاره پاره ساخت و صفا و جنگ خنین و بدر واحد
 که حقد و بلا و مہمبت بر سر کافران بخینند و با انواع ابلاک و ابلاک ساختند که این بلاکت ایشان
 از شما ببلانی و با سخت تر است از آنکه درو یا تید او ی نجات بهم قند و دست و این بلا که بر
 رسیده اصلا نجات پذیر نیست **اللغات** المصادم نعیم الیم و کسر الدال المعلة من المصادمة
 با هم کوفتن و پهلوی بر پهلوی از رای من الرویة دیدن المصطلح بفتح الدال المعلة و کسر اللام
 من الاصطلاح صدمه دادن آئینین نعیم الیم المصادم و فتح النون موضعی است میان مکمل و
 ویر واتی نام آبی است که از مکمل سبمت طایف شده شبانه روز در حلقه قضایین غرقه و بر سبیل
 این است که چون مکمل بقیق حق جل و علا بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم متوج شد بهر قبایل
 عرب در ریه انقباد و اطاعت درآمدند مگر دو قبیل از ایشان و ثقیف که مبارزه و صاحب ثروت
 بودند همچنان گرفتار حسد و نخوت و بغض و عداوت ماندند و با هم مشورت کردند که ایک محمد بن رسول

که کوه با اندیس بر پس حال شان از کسی که خود را بر ایشان زده که چا دید از آن کوه با در بر جا
 صدمه دادن و بر پس از اهل خنین و بر پس از اهل بیرو بر پس از اهل احد که انواع مگر ایشان
 سمعت اندازد با الحاصل مبارزان اهل اسلام بشناخ که میبایند در مقامت و ثبات قدم
 در هر معرکه هر کسی که با ایشان صدمه داد خود را پاره پاره ساخت و صفا و جنگ خنین و بدر واحد
 که حقد و بلا و مہمبت بر سر کافران بخینند و با انواع ابلاک و ابلاک ساختند که این بلاکت ایشان
 از شما ببلانی و با سخت تر است از آنکه درو یا تید او ی نجات بهم قند و دست و این بلا که بر
 رسیده اصلا نجات پذیر نیست **اللغات** المصادم نعیم الیم و کسر الدال المعلة من المصادمة
 با هم کوفتن و پهلوی بر پهلوی از رای من الرویة دیدن المصطلح بفتح الدال المعلة و کسر اللام
 من الاصطلاح صدمه دادن آئینین نعیم الیم المصادم و فتح النون موضعی است میان مکمل و
 ویر واتی نام آبی است که از مکمل سبمت طایف شده شبانه روز در حلقه قضایین غرقه و بر سبیل
 این است که چون مکمل بقیق حق جل و علا بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم متوج شد بهر قبایل
 عرب در ریه انقباد و اطاعت درآمدند مگر دو قبیل از ایشان و ثقیف که مبارزه و صاحب ثروت
 بودند همچنان گرفتار حسد و نخوت و بغض و عداوت ماندند و با هم مشورت کردند که ایک محمد بن رسول

ظفر یافت و چون خاطر او از مهم ایشان فارغ شد غالب است که متوجه بحال اگر در پیش مصلحت
 اینست که پیش از آنکه او بطرف ما آید مالش کشته بده بطرف وی رویم و بعد از قرار جنگ هوازن
 از ما اختیار خود بدست ملک بن موفت نقری و ثقیف بدست کناز بن عهده یا بیل ثقفی داده و بر
 قبایل را که با ایشان قرب جوار داشتند با خود یار ساخته بوزم جنگ با چهار هزار مرد مقابل بیرون
 آمدند و همه با اهل و عیال و دو باب و اموال را با خود گرفتند تا سپاه دل بر جریب نهند و بر حفظ مطلق
 و بیم مقارنت ایشان در امر جنگ اهتمام بلین بکار برند و راه فرار بر ایشان بسته گردد پس چون
 قصد ناسد العینان بسیمع مبارک آنسر در رسید یکی را بجانب ایشان فرستاد تا خبر تحقیق آرد و
 حسب الحکم بمسکر مخالفان رفته باز آمده از کثرت رجال و بسیاری مسلمانی اموال معروض
 بارگاه همایون گردانید آنسر و فرمود که انشاء الله تعالی اینهمه نصیب مسلمانان گردد و لشکر ظفر
 بکیران روان و او که بتبینه اسباب قتال اشتغال نمایند درین اثنا مردی از صحابه گفت که ما از
 مغلوب کافران نشویم آنحضرت را این سخن می شناسد و مکرده آمد و آنرا مکر که در ابتدا الفوج اسلام
 رسید از مکرین سخن بود که بکثرت و شوکت نازید تا بداند که دفع و نصرت بکثرت عدو نیست بلکه
 بمدا الهی است و آیه که می خواند که فی موطن کثیره و لیم حنین اذ اجمعتم که تنگم فالتقم عینکم
 شما مشعر با معنی هست آنقصه چون لشکر اسلام مرتب و کمل شد آنجناب خطاب بن هبیر را
 عامل مکه ساخته با و دوازده هزار مجاهدین که ده هزاران اهل مدینه و دوازده هزار طلفا و حلفا که بودند تا پنج
 ششم شوال روز شنبه سال هشتم از حیرت برآمد و سر کرده هوازن سه کس را بجای سوسی لشکر اسلام
 فرستاده ایشان رفته حال دریافتن ترسان و لرزان پیش وی رسیده حین الاستفسار گفتند
 که در لشکر محمدی مریدان مفید پوش بر اسپان ابلق سوار دیدیم که هرگز گاهی ندیده بودیم اکنون
 مصلحت همین است که برگردی و قصد آنطوت کنی که زمین از طرف خود اسی یافت و بر سخن ایشان اعتماد
 نموده دیگر از فرستادگانمانیز آمده همان حالت بیان نموده بمنع پیش آمدن آن خون گرفته با وجود
 آن از عزیمت خود برگشت و پیش از وصول اهل اسلام بواوی حنین در آمده لشکر خود را در یکجا
 نشانده وصیت کرد که چون فوج اسلام غافل درین میدان در آید شما یکبارگی حمله آورده تیر باران کنید
 پس چون که آنسر و کثرت سحر قریب آن وادی بدیم شهر مذکور رسید الوید در ایات بسرانان

از قبایل عرب داده متوجه وادی ساخت چون گذرگاه بانگ بود و سپاه اسلام فوج فوج از طرف
 بودای در آمده مخالفان انتماز فرصت نموده یکبار رنجیدند و بر مقدمه لشکر که خالد بن ولید
 بانیو سلیم بود آنقدر هجوم آورده تیر باران نمودند که خالد تیراب مقاومت نادرده با جماعت
 خود رو بفرار نهاد و قوعدان اسلام که قریب وی بودند در فرار موافقت کردند و بعضی صحابه
 نیز در خود طاقت ثبات نیافته متفرق و متزلزل شدند و تفرقه در لشکر اسلام مرتبه افتاد
 که بجز معدودی چند با آن جناب نماندند آنحضرت که ثقه و توکل بر خدا داشت و نظر بر سبب
 ظاهر نبود و با وجود آن پریشانی لشکر اشتر را بجانب اعدا میراند و میخواست که خود را به ایشان
 ابو سفیان بن حارث بن عبدالمطلب که همان اشتر بهشتش بود باز میداشت و آنسر می گفت که با او
 و انصار رسول الله بنی خدیجه و بالیقین میدانم که وعده حق مرا نیت است برگردیدم پیش از مفور
 رو باز پس نمیکرد و جاسعی از کفار قریش و کسانی که نو مسلمانی بودند و هنوز سینه نشان از لوث حق
 و جد پاک نشده بودند خست باطن ظاهر میکردند یکی میگفت که اصحاب محمد انجمن میگرفتند که کفار
 دریا توقف نکنند و دیگری میگفت که امر در سحر باطل گردد و آنقصه چون همه منتشر و پریشان شدند
 آنحضرت با خواص اصحاب ثبات قدم و رزیده لبهاش فرمود که بخوان یا ران را و بگو یا معشر
 یا اصحاب السمره حاضر نشوید عباس بن کعبه را دعوت بود نفرموده و آنسر و هم هر یک را نام بنام خوانند
 همه بیک گویان بطرف آواز عباس شتافتند و یکبارگی حمله آورده شمشیر از نیام کشیده انجمن بر
 کافران رنجیدند که گویا ستار با آسمان افتادند و آنحضرت گشتی از خاک برگرفته شهادت الوجوه
 گویان بجانب اعدا انداخت پس آنها با قبیح ترین جوی روانه کردند تا بقصد و نیت قاتل خود
 گر نختند و درین غرزه چهار کس از اهل اسلام بدرجه شهادت رسیدند و سقراط و نفر از مشرکان
 بدار البوار شتافتند و بسیاری از آنها سر در لبه اسلام آوردند و طایفه با مالک رئیس مهران را و
 طائف آوردند و جمعی بطرف یثرب نخله گر نختند و گروهی بجهت مغانیت اموالیکه در اوطان داشتند
 و مسلمانان بدینال ایشان افتاده اکثر سر را بقتل و بشارت احوال و درازی سر داشتند و بخان
 آن نواحی را نهدم و کسور ساختند و متحصنان طایفه نیز بعضی را کشته و بعضی را بسیار از حصن عاجز
 آمده آخر و بر گاه عالم پناه آوردند و دران روز از مال و غنایم شش هزار برده و سب و چار و غیر

مشهور و چهل هزار اوقیه نفقه و زیاده از چهل هزار گوسفند لغت نیست آمدند و از این طریق غنی گردیدند
 لایق بسیاری از ارباب نفاق و شقاق بجلیه ایمان متعلی شدند و در دائره متابعان نبوی درآمده
 سر بر خط ملاعت نهادند و بدر فتح الباری الموحده و سکون الدال المله نام فرموده است نسبت به سید
 بدر بن محمد بن نصر بن کناه که از مدینه طایفه نسبت و هشت مرحله است نسبت که مدینه با یام چاه است
 که از ابدر بن حارث خمر کرده یا بجبهه است اندازه و صفای آن بسیار است و این شده فائده قصه این غزوه
 که از اغم غزوات آنست و دست بر بیل احوال نیست که چون حق جل مجده خواست که اعلام اسلام
 و اندام بنهاد که در غلام فرماید جمعی از شترکان که با بال بسیار توجه دیشام گشتند و فائده سالار
 اهل خلافت و طغیان ابوسفیان بوده و چون انچه بجمع مبارک نبوی رسید با جمعی از مهاجرین بقصد
 آن فائده بدو العشره آمد اتفاقا کاروان از اینجا گذشته بود و آمد امر اجست مدینه طایفه فرموده و طایفه
 عبید الله و سعد بن ابی وقاص و غیره را بجهت تحقیق خبر معاودت آن از صد و دهم فرستاد تا بار دیگر بقصد آن
 کاروان توجه کرده آید و قبل از وصول خبر تاریخ دوازدهم رمضان سال دوم الهجرت در مدینه
 ابولیا که انصاری را خلیفه ساخته با سیصد و پنجاه نفر که مهتا و چهار از مهاجرین و دوهشت و سی و یک
 کس از انصار بودند برآمد و سه کس از مهاجرین و پنج نفر از انصار که بنابر غزای آنها را گذاشته سهم
 غنیمت بدر عطا فرمودند از اهل بدر اند و بسیاری از صحابه تصور اینکه غرض از این غیر نیست
 مجرد اخذ غنیمت است نه محاربه با اعدا ازین سفر تملک نموده در مدینه توقف فرمودند و اندک مدت
 برچویش سلاست هیچ یکی از متخلفان معرکه بدر رسید و در آن روز با مسلمانان سواست
 و هفتاد و شش نفر و هشت و شصت نفر بودند و آنکه در مدینه و سلم بعد از آمدن از مدینه و کس را
 از صحابه تنفیض احوال کاروان روانه ساخت ایشان بجانب بدر توجه نموده خبر معاودت کاروان
 شنیده فی الفور سلاسه بعضی و الا رسانیدند و چون ابوسفیان قریب بدر رسیده خبر فتنه
 شنیده توهم غلیم بر خاطرش تسلی یافته از راه راست انحراف نموده بدر را رسید که شش از راه
 ساحل بتعیین تمام رفیق گرفت و از آشنای راه فخر بن عمر و غفاری را روانه ساخت تا باطل که
 از قصد آنحضرت اعلام نماید و بگوید که میر لوعیکه توانست خود را بقائده رسانند و اموال خویش را
 صیانت کنند او بسرعت تمام بگریه رسید خبر کرد ابو جیل لعین با سماع انچه گفت که بخبر و

وی این کاروان را مثل کاروان عمر و حفصی تصور کرده اند و الله اعلم ان نیست و پیش
 از وصول منضم بکه عاقله نبوت عبدالمطلب خوابی دید که مشرک و سوار بر مرکب در موضع ابلح ستاره
 با و از پند میگویی که ای جماعت قریش بشنید و مقتبل خود را بید چون انبیر بالوجهل العین بید
 بجایست گفت که ای ابوالفضل این زن در میان شما از کی پیوسته شده شما را می نبوت مرد
 نیستند که زمان شما نیز دعوی نبوت میکنند سه روز دیگر صبر میکنم اگر اثری بر خواب و قریش
 در مقام قبایل عرب خبری نولیم که نبی باشیم دروغ گوترین مردم اند و از خشمم نیز مردی است
 که گفت وقت جدا شدن از قافله و توجه بکه در خواب دیدم که برشته سوارم و دای بخون
 مال مال میرود چون بیدار شدم دستم که قریش در مصیبتی عظیم گرفتار خواهند شد و سبی باشند
 باستم این خواب بنایت مسرو میشدند که مصدق خواب عاقله بود المقصده اهل که یکبار سازی
 جنگ مشغول شدند و از روستای قریش که بعضی بر آمدن را می نبودند ابوجهل که مال سر قریش و بعضی
 ایشان را را می ساخت و ابوالجهم بجای خود عاص بن هشام بن منیر و از ستا و پس از آن کس
 از مردان جنگی بعد کرد و فرزند و بزرگوار با ساز و سامان و آلات غنا و ملاهی از که بیرون آمدند و در
 اثنا ابوسفیان کاروان را از مقام خطر ناک گذرانیده کسی را نزد قریش فرستاد که شما بجهت مخالفت
 کاروان خود خروج کرده بودید الحال که کاروان خلاص شد باز گردید و متعوض محمد نشود دیگران
 نیز مانع شدند اما همین ابوجهل عین خون گرفته بر ناتمام شده گفت که سجد اسوگندم گر باز نگردم
 و بیدار رفته سه روز آنجا مانده شتران را گشته جنبش کنیم و شتر اسب خوریم و سر و بشنوم تا آواره
 غنیمت و شکر ما با ملاطفت قبایل عرب منتشر گردد و بعد ازین همیشه از ما ترسند و بار دیگر چنین
 قصد نکنند پس چیریل عزم آمده خیر خروج قریش با نسر فرستادند آنجا سب روی مشاوت
 یا صحاب آورد ایشان عرض کردند که کاروان رفته و قریش که متوجه بدین طرف شده اند
 برای قتال ایشان آماده نشده ایم و بی ساز و سامان بر آمدیم حالا صلحت همین است که باز گردیم
 آنحضرت و خصب الله لولایک و عفا ذنوبنا و از طرف مهاجرین برخاسته کلامی کردند که آنجا را
 خوش آمد بعد از آن سبعین عباد بر خاسته گفتند که یا رسول الله قسم بخدا ما از جان مال خود
 و نافع و فرمان بردار توستیم اگر سیر کنی تا عدن تخلف نکنند از تو مردی از جماعت الله و رسوله

بن عمر عرض کرد که ایات تو هستیم هر جا که روی و منی گوئیم بجای آنکه بنی اسرائیل باموسی عزم گفتند
 او سبب انت و ربیک فقط ما را بهمانا قاعدون بلکه میگوئیم نحن الله لکون و قسم بخدا که اگر خدا
 و راستی فرستاده ما هرگز از توحید الشتم نمی تا که جان در تن ما است و سعد بن معاذ که از اکابر انصار
 بوده گفت یا رسول الله ما ایمان بتو آوردیم و قصد یق تو کردیم بپر ما را هر جا که خواهی اگر خود را
 ما را بدریا یا تو گفت می در آئیم و بدین می آید ما را التقا و دشمن ما از انصاران و صداد قائم پس انصار
 تقسیم شده بهر یکی دعای خیر کرد و فرمود سیر کنید بر یکت خدا و بشارت باد که فتح و نصرت شما را
 و بخدا سوگند که می بینم جای هلاک و مقتل قریش و انس بن مالک را گوید که در بدر هر جا که
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم انگشت نهاد که مقتل فلان و این جای کشته شدن فلان است
 آنها را سبب کشته یافتیم القصه الیوسفیان کاروان را بکه رسانیده فی الفور از آنجا بازگشته خود را
 بسپاه قریش رسانید پس آن سرور با لشکر اسلام بکناره وادی بدر که جانب مدینه طیبه بود نزول
 اجلل فرمود و فوج کفار بکنار دیگر سمت که فرود آمدند و آب را گرد آورده و برای مسلمانان آتش
 و جای نزول لشکر اسلام ریگستانی بود که پاسبای مردمان و سمای ستوران تا بزانو فرود می رفت
 و از تشنگی بجان آمدند پس شیطان در دلهای شان سوسه انداخت که شما گمان می بردید که غیر
 خدا بااست و داد و ستان خدا کنیم اینک قریش بر آب غالی شده انتظار دارند که چون تشنگی
 بر شما غلبه کند و قوتی در شما نماند حکم کنند در شما میر و عیبه که خواهند درین اثنا حق سبحانه را بی فرستاد
 که سائل شد آن وادی پس سیراب شدند و طهارت کردند و شتران را آب دادند و مشکها
 پر ساختند و ریگستان سخت و محکم شد و زمین منازل کفار که سخت بود گل دلاگردید چنانچه
 حق جل شانه بان خبر میداد و نازل علیکم من السماء ليعلمکم به وید سبب علم رجز الشیطان
 و سعد بن معاذ را برای رسول خدا بعد حصول اجازت عیشی از جوب و برگ خوار است کرده
 جمعی از انصار را بیرون قریش برای محافظت و حراست آن سرور معین ساخته عرض کرد که یا
 رسول الله تو در قریش باشی و راهی تو آنجا میسازند و ما بیک مشتاق شویم و جان شاری کنیم
 اگر حق سبحانه نصرت داد و فدا و الا تو سوار شده بیاران ما که در مدینه اند ملحق شوی که ایشان درستی
 تو را نمک نیستند اگر می دانستند که قضیه بچنگ خواهد آنجا میسر هرگز از تو جدا نمی شدند پس چونکه

لشکر اسلام گماشته جنگ سعد آنسر صلی الله علیه وسلم تسبیح صفوت پرداخته نوای مهاجرین
 بمصعب بن عمیر و رایح خنجر بجایاب بن المنذر و علم اوس بسعد بن معاذ داده فرمود که تا من بگویم
 بر احد حمله نکنید و اگر بشمارن شتون تیر باران نماند لکن بصره نماند ازید تا ترکش با خالی نشوند
 پس اول از لشکر کفار عتبه بن ربیع و شعیبه بن ربیع و ولید بن عتبه برآمده میان طلبیدند از
 لشکر اسلام عوف و معاذ لیسران حارث و عبداللہ بن رواحہ از جماعت انصار برآمدند کفار
 گفتند که ما را با شما کاری نیست ما اینای اعمام خود را میخواهیم اینجا بلبید بن حارث
 و حمزه و علی فرمود که با ایشان میارزت نماند پس بر سینه برآمده چون شمشیر غران بمیدان
 درآمدند و عبیده بعبته و حمزه بشیب و علی بولید مقابل شدند و حمزه و علی مبارزان خود را
 بیک حمله کشتنند و ترب قوی عتبه برانوی عبیده رسیده علی و حمزه اعانتش کرده مبارز او را
 بجهنم فرستادند و او را که زخم کاری رسیده بود حین مراجعت از بدر در وادی صفرا ملحق بشهدا
 گردیده با نجا مد فون گردید پس چونکه رسول اکرم کثرت کفار و قلت اصحاب خود در میدان
 حرب مشاهده فرمود در عیش درآمد دست بدعا برداشت و گفت پروردگار اینک قوم تو را
 با کمال تخییر و تکبر در عنوت و نخوت رسیدند و میخواهند که با تو جنگ کنند و رسول ترا نکذیب نمایند
 اگر ملاک کنی این عصای مسلمین را عبادت کرده نشود ترا در روی زمین راست گردان و عده
 نصرت را که بمن کرده و چندان در دعا مبالغه فرمود که را از دوش مبارکش افتاد ابو بکر را سه
 اظفار بر داشته بردوشش آنکه در نهاده گفت یا رسول الله بس است آنچه از پروردگار خود طلب
 کردی و قریب است که عده خود را با تو راست گرداند و بعد الحاح و مبالغه در دعا بدرگاه
 کبریا بخواه رفته چون بیدار شد از ابو بکر فرمود لیا رت با و ترا که جبریل باینرا نفر از ملائکه نذر
 بر اسپان ابلق سوار زمین آمده در مقدمت لشکر اسلام صدف کشید و اسرافیل باینرا از ان
 سوار دیگر از متدعان عساکر ملکی رسیده در زمینه و میکامیل باینرا از نفر از شمسواران
 محافل فلکی نزل کرده بمیره جا گرفتند چنانچه آیه کریمه ان ابن کفیکم ان یحکمکم ربکم بثلثة الاف من
 الملائکه منزله ان خبر میدهد و قدر مواهب میگفتند که ملائکه در غیر غزوه بدر قتال نکردند و چنین احد
 نزل ملائکه فقط برای اعانت و امداد و تشلیت طلب اهل اسلام بوده و امام نووی قائل بخصیص

نیست و حدیث مسلم را که مروی است از سعد بن ابی وقاص رفت در دستش و می آرد که گفت در راه
 دیدم جویلی و میکانی را در پیش لیسار آنسوی کجاها می سفید که قتال میکردند با کفره و اشده قتال میکرد
 چون فریقین با یکدیگر حمله آوردند و اثر قتال اشتغال یافت آنجناب از عرشش فرسار آمد
 آنیکه عیبه سیزم الحج دیولون الدیر بر زبان مبارک رانده مشتی از خاک برگرفته شاهست الوجوه و با
 بهمانب فوج اعدا انداخت پس لول افتاد در لشکر کفره و خوف وراس بر ایشان غالب شد
 بمشاهده اینحال ابو جحل پیشتر رسیده در میان رسیده گفت که از قتل عتبه و شیبه مدیدانند
 بخاطر نرفته که ایشان از عقل منده مدیونند و در جنگ تعجیل کردند بخدا سوگند از اینجا باز نروم تا صاحب
 محمد را در لیمان نکشم باندیکه هیچ یکی بمباش قتل یاران او نشود بلکه دنده بگیرند تا مردمان متنبه شوند
 و باز در ک دین ابار نمایند پس در اینحال معوقه و معاذی پسران عفره و قریب بی رسیده مانند چراغ افراخته
 بر حیطه معاذ از ضرب شمشیر وی جدا گردید و معوقه و قریب دیگر رسانیده او را بر خاک مذلت انداخت
 و عفره پیشتر بر معاذ ضربتی رسانیده که دستش بر پهلوی او افتاد و معوقه و قریب شهادت یافت
 پس رفتی از ان ابو جحل مانده بود که عبدالله بن مسعود آمده بر سینه چرکینه اش نشسته و شمشیر گرفته
 گفت یا مدد الله قوی ابو جحل او گفت زیاده برین نیست که مردی را قوم او کشتند و شمشیر
 بر جای بلند بماند که بر سینه سرداری نشسته وی سرش بریده بر لیسان کشیده و بجهت گردانند
 آنجناب فرمود الحمد لله الذي نصر عبده و اعز دينه و اگر چه این المون از عیون این است گفته اند
 اما بر ترست از فرعون که در حین غرق دانست که پدر کرم و انصاف داد و این بد بخت نام اخبر
 بیکر در زیر و بعد وی عاصم بن عوف بهی از صفت اعدا بر آمده با کمال طمطراق مبارز طلبید ابو جحل
 انصاری بر روی حمله آورده بیک ضرب تیغ آید او را بد و رخ فرستاد و چوای برای تصرف سالان
 وی فرود آمد و جید بن دهب پیش آمده ضربتی بر زانوی وی رسانید او بر خاسته بر مسجد چند
 ضرب نده یکی از آنها کارگر نشده او را بخت خود را در میان کی انگشت ابو جحلانه بالای او افتاده بهمانجا
 کما او با تمام رسانید و قوی بن خویلد که از اشده کفره بود در دست یک انصاری اسیر شد
 امیر المومنین علی کرم الله وجهه که بد دعای آنسوی در حق وی شنیده بود در پیش رسیده مقول
 ساخت آنحضرت خبر قبیل وی شنیده فرمود الحمد لله الذي اجاب دعوی و در از فرزند کرد

بیست و چهار کار از اعداء البوار فرستاد و امیر بن خلف و پیشکش را عبد الرحمن بن حوث اسیر کرد
 چون بیکل از دست وی بسیار اذیت کشیده بود فریاد برآورد که یا اعداء الله و اعداء رسول الله
 انیست امیر رئیس مشرکان باستان که از غیر کسی از اعداء تقابلش کرده و او را پیشکش قبول نمایند
 و اینگونه عزم با حال خود عاصم بن شهاب مبارزت کرده از پایش در آورد و مردی است اسلم
 بن اسلم که گفت در آن روز شمشیر من شکست رسول خدا صلی الله علیه و سلم چو بی بدست من واد
 آن چوب سیف قاطع گردید پس جنگ کردم با وی و تا حال فرود من موجود است و همچنین عکاشه را
 نیز چو بی عنایت فرمود که در دستش شمشیر شد و آنحضرت با صاحب وقت تلافی قضای و هیبت فرمود
 که جمعی از بنی هاشم را میدانم که با گره از گره برآمده اند که کسی که بر ایشان خصوصاً عباس بیست یابد
 ایشان را نکشد و دستگیر نماید و همچنین از قتل البوار بگریزی که با انتخاب و یاران او هرگز مکر و سبقت
 نرسانیده بود و مشرکان را از اذیت رسانانی باز میداشتند منع فرمود پس گفت بن عمر انصاری
 عباس را اسیر نمود چون آنسر و ساروی پرسید که تو با وجود ضعف چه بنسبت عباس را در چنگ
 اسیر کردی او گفت که مردی مهیب اعانت من کرد که او را گاهی ندیده بودم آنحضرت فرمود آن
 فرشته بود که ترا اعانت کرد و آنرا ملائک بسیار که سنان اسیر مقتول ساختند و همه کسان از کفره
 و مسلمین ایشان را میدیدند و چو که البوار بگریزی و دست برآی بندند او را و دانی از تیری او را
 هلاک ساخت و اهل اسلام که اسیر از ایشان است حکم بقتل عبا بن الم بستی می نماید انتخاب را
 از ناله اش خواب آمد یکی از اصحاب این را دریافتند او را بستند و عباس بخواب رفت آنحضرت
 فرمود چو شب عباس را ناله اش نمی شنوم آن صحابی عرض کرد که بندوی سبک گردانیدم پس فرمود
 که بند تمام اسیران را سبک سازید و قصه فوج کفار و پیچ ترین و جهیکه فوق آن متصور نیست (فرز)
 یافت و هفتاد کس از اعیان قریش کشته شدند و سفتا و نفر که بمکه آن عباس و عقیل بن ابی طالب
 و نوفل بن ماری بن عبد المطلب بودند و زیند و اسر و آند و ایوب بنیان زخمها خورده با اکثری از
 اهل کفر و طغیان از میدانان گریخت خود را بکه رسانیدند و عین انهم میگفت که من هرگز خوفناک تر
 بر قاصی از بنی قاصم ندیده ام و چهارده مرد از اهل اسلام شمش از مهاجرین و هشت از انصار بجز
 شهادت رسیدند و بعد از انقضای جنگ چون حکم و الاثرون لغا زیافت که جبهه اجساد اهل کفر

وفساد در چای و از چایهای بدر اندازند لاشتهای لبست و چهار نفر از صنایع و قریش چای
 انداختند و وقت کشیدن لاشش عقبه در میان حسن و خاشاک چون نظر ابو خدیفه پسرش
 بر آن افتاد و تعجب تمام در شیره اش پدید آمد آتش در روی او دیده فرمود که ای ابو خدیفه از خود
 و غده بخاطر تو راه یافته او گفت بخدا سوگند هیچ مشکلی در حقیت اسلام ندارم اما پدرم متعلق با غلام
 حسنه بود و متصدی بودم که برکت آن بدولت اسلام مشرف گردد اکنون خلافت آن دیده پسر
 خاتم آنحضرت در حق وی دعای خیر کرده و بعد ستمه زد که آنجناب بالشکه ظفر پیکر از بند کوچ نمود و بر
 آن چاه که ابدان بگرازان در آن انداخته بودند آمده استاده فرمود یا ابی جهمل یا عقبه و یا شیبیه یا فنیفه
 آنچه که پدر و گار شما بشما وعده کرده و من یافتم آنچه که بمن وعده فرمود شما بد قومی اند که تکذیب کرد
 رسول خود را و دیگران تصدیق نمودند و بیرون کردید از وطن و دیگران پناه دادند پس عمر فر
 عرض کرد که یا رسول الله با اجساد پی اربعاء خطاب میکنی آنحضرت فرمود بخدا اینکه نفس من درید
 قدرت او سست نیست شما شنوا ترا از ایشان بعد از آن اسیران حاضر آوردند آتش را از ابوبکر
 پرسید که از ایشان فدیہ باید گرفت یا ایشان را باید کشت او گفت یا رسول الله ما کشتن ایشان را
 شاید توفیق اسلام یابند و بگرفتاریان تقویت حاصل شود پس عمر خطاب کرده فرمود که اگر
 تو درین باب چیست او گفت که بکشتن ایشان را که ایمه کفراند حق سبحانه از گرفتاری مال ترا
 بی نیاز ساخته پس آنحضرت بقول ابوبکر گریل کرده فرمود که مثل ابی بکر در صحابه مثل ابراهیم
 است در انبیا که گفت من سمعی فمونی و من عصانی فانک عفو رحیم و مثل عمر مثل نوح ع
 که گفت رب لا تد علی الارض من الکافرین و بارکس میل بعد گرفتن خلافت مرضی الی فناد
 و وحی آمد که اصحاب خود را در قریل و قدامت گردان اما فدیة بشر طیکه از ایشان سالی آئینده هفتاد و
 بعد اسیران بدر کشته شوند و صحابه بیاس قرابت اسیران حرص در اسلام ایشان که شاید مسلمان شوند
 و بجهت رغبت ذیل و بجهت شهادت خود با فدا اختیار کردند و بعد از آنکه رای ایشان بر فدیة قرار گرفت
 جمعی را که مخلص بودند و بیچ لفعی ایشان نبود از فرمود بشر طیکه یا بزر اهل اسلام که نمیدند و جمعی که
 صنعت کتابت میدادند متفرک کرد که هر یکی از ایشان دو کودک را از انصاف کتابت آموزد
 و آنها که چیزی داشتند از هر یکی بعد و مقد و روی زر گرفتند و عامی من ثابت نمودی و عقبه بر ابی

سنتی را که شکسته خستر بر دوش مبارک آنسرور در عین نماز انداخته بود حکم تقبل فرمود و چون پاس
 گفت که چیزی ندارم که در مذاکره آنجناب گفت که وقت بر آمدن از که چند دقیقه ملاکه با هم افضل
 سپردی چه شد عباس عرض کرد که بجز خدا بران هیچکس را اطلاعی نیست من گواهی میدهم که
 رسول خدائی و کلمه شهادت بر زبان رانده و حضرت انصاری لیسری که یافت بعد از آن از بدین طریق
 بمدرسه برای رسانیدن ابشارت فرج روانه فرموده خود در دواخی فرستاده قسمت غنائم نمود و شمشیر زد
 که بر شمشیر فقرات مثل فقرای پشت انسان بود برای خود اختیار کرد و در غرض خندق آنرا
 بعلی مرتضی رفته بخشید و قضايل اصحاب بدر بسیار اند و جمله آن انجمن است هست که فرموده الله
 قد اطلع علی اهل بدر فقال املوا یا متهم فقد عرفت لکم و جبریل عزم در حضور آنسرور عرض کرد که
 که یارسول الله اصحاب بدر چه مرتبه دارند آنجناب فرمود که فاضلترین این است اندک
 گفت که ما نیز جماعه ملائکه را که در بدر نازل شده از جمیع ملائکه افضل میدانیم احدی گفتین که گویا است
 مشهور و قابل مدینه طیبه در جانب شمال بر مسافت دو میل از آن و شش شش از خود است
 بجهت تعز و انقطاع آن از خیال دیگر در فضل وی و اوست احد جبل بحیبا و نجه و از نیجا
 معلوم میشود که محبت و سعادت و بغض و شقاوت در جهات نیز پیدا است و محبت کنایه است
 از مسرت که آنسرور در حالت قدوم از سفر بمشاهده این جبل که اعظم و ارفع آثار و علامات این
 بلده طیبیه است دست میداد و آن بلسان حال از قریب مدینه اهل رفیع شایسته از میرسانید فائده
 و قصه غزوه احد بالا جمال این است که چون مشرکان قریش از بدر که مراجعت کردند صفوان بن
 امیه و عکرمه بن ابی جبل و غیر ایشان که اهل قرابت آنها در آن غزوه کشته شده بودند با بی سبب
 گفتند از مردم بگو که با اموال خود با امانت ما کنند تا تحمیر پیش نموده از محمد انتقام متولان خود بگیریم
 و بمجموع اموال کاروان بار و ک که ابرو سفیدان آنرا در دار اندوده نهاده بود صد هزار شغال طلبا بود
 از آن در اس المال اصحابان اموال داده هیچ را که مسادی آن بوده در تحمیر جیش صرف کردند
 بعد از آن جماعتی را از عرب زبانان عرب که عربین الهام یکی از آنها بود و قضايل عرب روانه کرد
 تا ایشان را نصرت و اعانت خوانند کس لشکر فرادان جمع آوردند و جمعی را از زمان بر
 نوح برگشتگان بدر همراه گرفتند تا داعیه انتقام و با عینه قتال تازه گردد و بعد عرض لشکر از

چنانکه مقتضای آن زهر پوشش بودند و دو صد اسب و ستم هزار شتر و پانزده موی زبانی ریشمار آمد
 و عباس بن فرات که بود در حضور اقدس نبوی مکتوبی مشتمل بر کیفیت و کیفیت لشکر کفار نوشته بود و ذکر
 و آن لشکر تیاریخ یا زده هم شوال سال سوم از هجرت بطرف مدینه روان شد چون نهدی اهلین که
 پنج شش سبیل از مدینه تا سید سیده مقام کردند آنجناب جناب بن المنذر را برای دریافت
 نشان فرستاد و موافق نوشته عباس بن فرات در فرمود حسین الله و نعم الوکیل اللهم صل علی
 و بک اهل بیت پس لشکر کفار از اینجا کوچ کرده بمطرح ادبی از جانب حد مقابل مدینه نزول کردند سید
 بن معاذ و سید بن عباد و سید بن خضیر با جماعتی از دلاوران مسلح شده بجهت آن حضرت
 قیام نمودند پس آنجناب در جواب دید که در شمشیر خود خنجر افاده و کمان را می کشند تعبیر فرمود
 که درین جنگ مصیبتی با اهل اسلام خواهد رسید و چون که بعضی انصار در شمشیر حاضر نبودند و
 و تحویل نمودند و میخواهند که قضیه واقع شود که ثلثی تقصیر و جبر با فات کنند متوجه جنگ شدند و
 بعضی برین قرار گرفتند که از مدینه بیرون نباید رفت و زنان و کودکان را بحصار باید فرستاد
 و گویند که رای شریف هم همین بود اما حمزه بن عبد المطلب و جمعی از مهاجرین و قوی از انصار
 گفتند که اگر ما در مدینه متحصن شویم اعدا محصل بضعفت میکنند و سبب جرات و قوت ایشان گردد
 الله تعالی ما را در روز بدر با وجودیکه جماعت قلیل بودیم نصرت فرمود و امر و بفضل لشکر کوفی
 و عدت با بسیار است و مالک بن سنان گفت که یا رسول الله ما را طفرست یا شهادت فرمود
 مرغوب و محبوب است پس چونکه میالغ و الحاح صحابه از حد گذشت آنجناب میل بر بر آمدن فرمود
 و آن روز که روز جمعه بود در خطبه مردم را وعظ و نصایح کرده گفت که اگر صبر خواهند نمود و ثبات خواهند
 و زید فتح و نصرت شما را است و حکم بکار ساز می لشکر و آپس جماعتی که بر آمدن حلیص را غیب بود
 خوشحال شدند و آنسه و را بجا دای نماز عصر بخوانند و شریف لشرف از نانی فرموده عمامه بر سر بسته
 زهر پوشیده مسلح بر آمد خلقی گفتند که بر در حجه صفت کشیده بودند چون آنجناب را بدین طریقت دیدند
 عرض کردند که یا رسول الله ما را می رسد که خلافت را می تو کنیم و اگر امانیم و خطا کردیم که درینجا
 حد نموده فرمود که اول نشنیدید و میالغ و الحاح کردید احوال سزاوار نیست که چون بنمیدار اسلام
 پوشند آنرا از نهند تا زانیکه حق سبحانه میان او را عدل و دین عظمی کند پس سوره ابایه را بر مهاجرین

لعلى و قضي و لو اى اوس بسعد بن عباد و علم خرج بحجاب بن المنذر داد و عبد الله بن لکتم را در
 مدینه بجلالت نصیب فرموده با هزار مرد مبارک که صد نفر از ان زره پوش بودند متوجه احد گردید و شب
 در میان بنی النجار فرود آمده محمد بن مسلم را با پنجاه کس بر سر حراست متعین ساخته و شب به سر راه
 سوار شده با جند نزول اجلال فرمود و بعد از اداى نماز صبح زره پاره بنی الهامی زره پوشیده خود بر فرق مبارک
 نهاد و صفوف مبارک بن را آنگهان راست کرده که احد بر قفا و مدینه مقابل بر و آمد و ابو عبیده بن
 جراح و سعد بن وقاص را بر مقدمه و حکامه اسدی را بر سینه و ابوسلمه بن عبد الله اسدی را بر سینه
 و مقدمه او بن عمر و ابی ساقه داشت و در آنجا کوهی بود موسوم بعین که شگافش محل خطر و گنجگاه
 و دشمنان بوده در آن مقام عبد الله بن جبر را با پنجاه تیرانداز متعین فرمود تا آن راه را نگاه دارند
 و نگذارند که کفار از ان راه در آمده بر لشکر اسلام بریزند و بمیان فتنه و صیحت فرمود که هیچ حال از
 جایی خود نجنبند خواه مسلمانان غالب شوند یا مغلوب و مشرکان نیز صفوف آرستند تا ابد
 و بعد از این سینه و عکرمه بن ابی جهل را در مقدمه و ابوسفیان را در طلب عین ساخته و صفوان بن
 امیه را با تیلخ او بر پشت گات کوه داشتند و عبد الله بن جبر را بر تیر اندازان اگر کوه را در
 بین ابی طلحه دادند پس جنگ از جانبین در گرفت و ابو عامر با پنجاه نفر از قوم خود بر آمده بر لشکر اسلام
 تیر باران کرد و اهل اسلام بمقابلش در آمده آن کافر با ابتلاع او از تیر و سنگ مجروح ساخته
 گردید و انیدند طلحه صاحب لوای قریش آمده مبارزه خواست بر زمین و اعلی و قضی مبارزه
 نمود و قتی بر سرش زد که تا مغزش شگافه شد بعد از ان ابی حمزه عثمان بن ابی طلحه را که بعد از
 علم بر داشتند بچشم فرستاد و چنین زاده از ده کس علم مشرکان برداشتند و از دست مبارک اسلام
 لقبی رسیدند تا آنکه نوبت علم برداری بجمعه و دختر طلحه رسید پس هر که از لشکر کفار بر آورده مبارزه
 خواست سرنگون افتاد و حاله با جماعت خود چند بار متوجه جنگات کوه شدند تا از ان راه بر لشکر اسلام
 بریزند و تیر اندازان متعینه آن آتشار تیر باران کرده از انجا باز گردانیدند و عثمان بر صفوف اعدا
 بکیار حمایه آورده جماعت ایشان را متفرق ساخته بر محبت تاحش دادند و مغنیات که بر و گنجینه
 بجای آن توجه فریاد و اوایل آنها کردند و در قفا از دست انداخته جانب کوه گردنید پس چون
 جماعت تیر باران متعینه شگان دیدند که لشکر مشرکان بر محبت غوره و مسلمانان را نهیب غارت شدند

بی صبری کرده اند جای خود نمیدهند عبد الله بن جبیر که امیر ایشان بود هر چند که نصیحت کرد و وصیت آن سر
 یار دینار بن مسعودی بنجشید و اکثر از ایشان رفتند نهیب و غارت اشتغال و زیند عبد الله بن جابر
 قلیل که زیاده از ده نفر نمودند ثبات قدم و زیند ناگاه خالد که در کین بود و انتظار فرصت میکشید با
 از شترکان بر سر عبد الله تاخت آورده او را با یاران او شنید ساخته از سنگات در آمده شمشیر با
 کشیده بمقتل و جرح اهل اسلام باز و کشتا تا اینکه تفرقه عظیم در لشکر مسلمانان رخاقت بدگی
 حال که با ایشان راه یافته تمیز خویش میگذاشتند و در قتل یکدیگر افتادند چنانچه اسیر بن حصیر
 و ابوجده را و دفرخ از مسلمانان رسیده و بان پدر خدایه بدست اهل اسلام مقتول شد القصة کفار القدر
 علیه کردند که قضیه مکمل گشت و بجهت شومی تا فرامی رسول خدا که از ان جماعت صادر شد و طمع حطام
 و بیوفی در خاطر شان راه یافت شکست بر لشکر اسلام افتاد اکثری خاری شدند لکن غنایات انی
 هنوز از ایشان منقطع نگردیده که آئینه را عفو فرمود چنانچه آیه کریمه ان الذین تولوا انکم لومتم فی
 الجحان انما استسلمتم لشیطان ما کسبوا ولقد عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم از ان خبر رسیده
 پس اصحاب چهار فرقه بنفذه بنجی جنگ در پیوستند و شرف شهادت یافتند و گریه گریه و شفا
 جبل خفتی گشتند و بعضی بشهر رسیده قرار گرفتند و جماعتی ثبات قدم نموده بر مرکز قیام نمودند و داد
 مروی و مروانگی دادند سیحان الله بن خالد همان است که در اسلام قحما کرد و بجای رسید که خالد
 سیف من سیوف الله در شان او وارد گردید و چون سباع بن عبد العزی در میدان رسیده
 مبارز خواسته نبرد پیشه سیحان امیر حمزه بروی حمله کرده کار او را با خرسانید چونکه وحشی زیر سیگه در کین بود
 بر حمزه حربه از اخت پس بناف رسیده از میان دوران برآمد و بنهادت عظمی رسیده وحشی شگل
 پیش آمده شکم مبارکش شگافه جگر بر آورده بهنده داد او طایفه از دهین گنده انداخته زویر
 و لباس خود را بوی بنجید و برقتش رسیده اعضای او بریده بجای زویر پوشید علی کرم الله
 و شقیص لاشش حمزه گردیده چون بمقتل رسیده او را بدینحال دید و در گریه شده صورت واقعه انفر
 رسانید انحضرت همراه علی آمده بر سرش ایستاده بسیار رقت فرمود گفت که اگر بر پیش دست یابم
 هفتاد کس را از ایشان شکر کنم درین اثنا جبریل آمده این آیه رسانید ان عاقبتهم فعاقبوا امثالهم
 به و لکن صبرتم فهو خیر الصابرین انجذاب فرمود و خداوند امیر کرم و ازین انجیه در گذشت و بوض آن

هفتاد بار برای آن سید الشهدا استغفار نمود و هر چند که درین روز از این ایام می باشد لکن در دفع
 آنکه اینقدر مردم از فریادش بپست خالد و یاران او مقتول شدند و قطعه اشش سیکه خالد روز پنج
 ماه حاجتی او بخت آنجناب مردی را پیش روی فرستاده از قتال فالعت فرموده آن مرد آمده حکم
 قتال رسانید خالد بازو کشاده هفتاد نفر را کشت چون بحضور رسید آنجناب بر سر عتاب آمده
 گفت که با وجود منع چرا اینقدر میاد دست کردی او مردی را که حکم لقتال رسانیده بود حاضر کرد
 ری حین استفسار پرسی ساخت که چون خواستم که بمال حکم منع رسانم مردی هیسب که پیشش بمان
 بوده پیش آمده گفت که اگر حکم قتال برسانی ترا می کشم ناچار حکم قتال رسانیدم آنحضرت فرمود که
 روزی که گفته بودم که اگر قدرت یابم در عوض حمزه هفتاد تن را از فریادش کشم آنروز محض جلوت
 مرا از آن منع فرمود لکن امروز خواسته که آنچه بزرگان میگویند گذشته که از است گزاند و مردی
 از علی کرم الله وجهه که چون مسلمانان رو به میثا آوردند آنحضرت منصب آمد و ازین که به یسار
 بودم فرمود که تو چرا بپایان خود تلخی گاشتی عرض کردم که مرا بتواند است یاران دینی غنیمت
 و نر میث خوروندن بایشان چه کار دارم در خیال جمعی از کافران منوجه آنجناب شدند علی برایشان
 حمله آورده متفرق ساخت و بعضی را بدوزخ فرستاد جبریل و میکائیل که بر همین ویسار آنحضرت
 با کفار محاربه میکردند و محافظت آنسرور مینمودند چون علی را دیدند که مثل شیر عریان هر جای طوف
 می رود و کفره را مثل دانه گوسفندان میراند گفتند که این کمال هوا ساه و جو امر دی است که علی
 با تو میکنند آنجناب فرمود اندامی و امانه جبریل گفت انا منکم البعده آنحضرت فرمود ای علی بشنوی
 از رضوان که بر آسمان میگردد لافعی الی علی لایسته الا و الفکار کنانی روضه الایجاب و شیخ
 دهلوی در تاریخ گفته که در دنا و علیا منظر العجایب نیز در همین معرکه نقل کرده اند اما در کتب حدیث
 ذکر آن نیست و طکمه نیز درین روز دلاور یار کرد و دست خود را بر آنحضرت ساخت و شمشیر این
 فیه را از وی زد کرد چنانچه دستش از آن خمی شده مثل گردید و با وجودیکه شمشیر از آن روز
 خور و جنگ با کافران میکرد و صیانت آنسرور می نمود انس عم انس بن مالک چون شنید
 که کافران آنحضرت را شهید ساختند پس باصحاب گفت روایا شکر ازنده باشیم و پیغمبر خدا را کشتند
 و شمشیر از نیام کشیده بر قلب لشکر کفار سیده محاربه عظیم نموده بهشتاد و چند زخم خورده شهادت

یافت و سعد بن وقاص که تیر اندازی با مور بود مالک بن زبیر را که چندین اهل اسلام را مقتول
 و مجروح ساخته بود از تیر چاک زد و مالک ساحت آنجناب در حق او فرمود اجاب الله و عتقک و سینه
 نزدیک وی برکت این دعا مستجاب شد و هر بار که تیر می انداخت آنحضرت میگفت آم
 یا سید قدک ابی راحی و ابو طلحه انصاری که پیش آمده خود را اسیر آنسر و ساخته بود هر تیر که
 بجانب اسلامی انداخت خطا نمیکرد چون ترکش ام خالی میشد آنجناب چوبی بوی میداد چون آنرا از
 خانه گمان می نهاد تیر میگردید و همچنین چون شمشیر عبید الله بن جحش شکسته آنحضرت شعله خروید
 وی داد که شمشیر بران گردید و خطای در دین بهین شمشیر کتخدا شده متعین غسل کرد و بود که ناگاه
 غلبه که کشتار نیند بر طاقت شده مسلح و رمه که سیده یقینال اشتغال در زنده بسیاری را از کفار
 مقتول و مجروح ساخته بدرجه شهادت رسید آنحضرت دید که او را ملائکه غسل میدادند چون نقیشتش
 فرمود معلوم شد که جنب بوده آنسو سیدنا عبدی گفته که چون بر لاشش می رفت دیدم آب از شش
 متقاطر بود و عمر بن حنوف انصاری که تنگ بود چون شنید که حال بر اصحاب تنگ است اراده
 رفتن کرد و وجهش مانع آمده گفت که بغیر خدا نرا بجهت معذوری گذارشته رفت من نمیدانم که
 اگر بخیزه خواهم آمد و اصلاح برداشته گفت اللهم لا تردی الی الی و حضور سیده عرض کرد که یا
 رسول الله من میباید دارم که بهای تنگ خود در مشیت در آیم و بعد اصرار نصیحت یافته در رمه که میخواست
 و جنگ با کفار میکرد تا اینکه تیر شهادت رسید و چون روحش آمده لاش او را برشته بار کرده بر
 دفن قصد مدینه کرد و شتر از پا در آمده هرگز بر نخاست و بعد نقیشت معلوم شد که دعا کرده بود خداوند
 مرا بسوی اهل من باز گردان پس فرود آمده بهما بخا دفن کردند و مصعب بن عمیر که علم ما جری
 بدستش بوده این قمیه ملعون متوجه او شده لغزب شمشیر دست راست او را بنیداخت او علم
 بدست چپ گرفته میگفت یا محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل باز آن ملعون لغزب دیگر
 دست چپش انداخته او بر دوازده و او را بسینه منضم ساخته میداد میخواست آخر تیر
 بسینه اش رسیده از پا در آمد حق سجاده فرشته بصورت مصعب فرستاد که تا آخر جنگ علم را
 نگاهداشت و یکی از زبیران میدان جلالت و مهیب بن قلوبس فرنی بود که سه بار صفوف
 مشرکان را شکست و بطرف آنحضرت متوجه شدن ندا داد و آخر بدرجه شهادت رسید سعد بن

و خاص گفته که من آن دلاوری و مردانگی که روزی احد از سبب منی دیدم در هیچ مکرر آن هیچ ندیدم
 و مخرج یهودی که از اجار بنی اسرائیل بوده و در کتب سابقه اوصاف پنهان خاتم النبیین خوانده بود
 روزیکه آنسر در نیروده احد بر آمد داعیه اسلام در دلش پیدا شده مسلح گردیده به حضور رسید و کلمه
 شهادت بر زبان رانده و در محگاه نهاده چندان محارب که کوه بغیر شهادت فایز گردید و بجز آن
 همراه بوده آب بغیراه میسازند نسیب نیت کعب زنی بود هنوز میگویند که بمشاهده دمازی ایادی
 احد قتل اهل اسلام آب دادن موقوف کرده بقتال اهل قتل الله شهادت قتال محمود کلسیاد
 از کفار مقتول و مجروح ساخت و با وجود مجروحیت خود از جنگ ناستاد آنحضرت در حق و
 و شوی و پس از آن دعا فرمود اللهم اجعلهم رفقا فی الجنة و چند کس از کفار با یکدیگر معاشرت
 قتل آنسر و رسیده آنقدر بران حضرت سنگ باران کردند که خسار مبارک مجروح شد و سنگی بر
 پیشانی نورانی رسیده مجروح گردید آن رحمة للعالمین خون را از داپاک میکرد و نمیکذاشت
 که بر زمین رسد و میفرمود که اگر قدری ازین خون بر زمین چکه بلای آسمان نازل شود که همه
 کفر را بپاک و نابود سازد و میگفت اللهم ابد قومی فاشم لا یعلمون و عقبه بن ابی وقاص و پاک
 سنگی بر لب زمین آنسر در زد که دندان پیشین از جانب شیب شکسته شده و عبید الله
 بن شهاب سنگی بر مرقق شریفیت رسانیده مجروح ساخت و بهقتاد ضرب شمشیر بر روی آنحضرت
 زدند که از خطا حمایت آنی هیچ کی کارگر نماند و چون ابن قتیبه ملعون شمشیر خود حواله بدین مبارک
 کرد آنسر در از صدمه ضرب آن لعین و قتل دوزخه که در برداشت دروغی افتاد و از چشم مردم
 پنهان گردید آن ملعون آوازه انداخت که محمد اکشتم و شیطان جیم نیز هم زبان او شده این را
 در دواطلی آنجا رسیده آنحضرت را در بغل خود گرفت و علی دست گرفته بیرون آورد و آبی بر طفت
 در آخر جنگ بر اسب سوار شده پیدا گردید چون نظرش بر آنجناب افتاد و سنان ناسر انگشت
 آغاز کرد و گفت یا محمد آبی نجات نیاید اگر تو امر دراز دست او نجات یابی صحابه قصد او کردند
 و آنجناب منع فرموده نیزه از دست زیر گرفته بروی انداخت او اسب گردانیده بقوم خود ملحق
 شده فریاد میکرد و میگفت که محمد مرا کشت آنها گفتند که این زخم پیش از خراشی نیست چرا
 اینقدر خج و فرزع میکنی او گفت بعد از این زخم که من تنها دارم اگر تمام اهل حجاز تقسیم نمایند

همه یکبارگی میرند با خرد و در نظر آن که از کجای یکدیگر است بدو فرخ رسید بقیه آنحضرت خواست که بر
 قلعه کوه برآید بجهت ضعیفیکه داشت برآمدن منوالست طلحه با وجود جراحتها خود را نیز را گفتند آنروز
 با پی مبارک بر پشتش نهاده بهالابراکده فرمود که طلحه بر خود بهشت را واجب گردانید پس شکران
 در سخن مکرر باطراف جوانب می شنیدند و در خبر نایمیزانند و زنان شان مثل شده اعضا سه
 شهیدان را بریده در رشته پاکشیده فلاو با دوست بندها ساختند و گفته شد که رسال آن
 میان ما و شما در میدان بدر با جنگ است آنحضرت فرمود که مشرکان الحال برانظر خود انداخت
 و درین معرکه شهادت فرستاد اهل اسلام چهار زنهای جرین و بقیه از انصار از شهادت نایم شده اند و یکی
 از کفار هم شهادت داد و آنغزو مشا عو که روز بدر او را بدین اخذ فرید از کرده بودند امر و زبان را شده
 قبل رسید و معاویه بن مغیره که از سوی اهل اسلام از دست بسیار سعیده بودند نیز گرفتار شده مقتول گردید
 و بعد از آن شهیدان را در آخر روز آنروز در میان کوه کعبه مر اجعت فرمود و مردان و زنان هر قبیل
 پیش آمده بر سلامتی آنجناب و طاعت شکر گذاری بجا آوردند و هر کس که مصیبتی رسید بود
 در جنب نقای آنحضرت مسل می انگاشتند و زنی بود که پسر و شوم و خوشان او کشته
 شده بودند می پرسید که اگر رسول الله زنده است از مردن یکس باک ندارم چه چون تو
 و از یک معنی همه داریم و همه در آن صفیان و دیگر اهل کفر و لعیان بعد مر اجعت خود را در انتهای راه
 از آب شستن ایشان شده گفتند که رحمی کشیدیم و شکر می سازیم و هنوز کار تمام نگذاشته باز کشیم
 حال اسلمت این است که برگردیم و اهل اسلام را متماصل نمانیم و چون آنحضرت رسالت رسید
 روز یکشنبه که فردای روز جنگ بود بلال را حکم فرمود تا ندانند که بجای مشرکان ایشانند و بجا پس
 اعدایان نباید تا کافران بدانند که در اهل اسلام چه تمهیدها کرده اند و بنوعی طاری نشده
 صحابه مجید و استماع این مذاکر طاعت و انقیاد بسیار حال بستند و جبار بر جراحت تابید و مشد محارب
 کشند و در آثار راه پائین فرود که مسلح برآمده انتظار می کشید با حق شدند چنانچه حق سبحانه و تعالی ایشان
 خبر میداد الذین استجابوا لله و الرسول من بعد ما اباهم الفرج للذین آمنوا منهم و اتقوا العجلیم
 پس آنجناب با جماعت اصحاب روانه شده بکمر او الاسد که از مدینه طبع رسید است فرود آمد و حکم
 فرمود که دریا نصیب اکثر افراد و زنهای شکرگان که ایشانند و خوف غالب گردود و معجزه ای که هنوز شرف

اسلام نشده بود و آن آوان بکمر میرفت ای را دیده بانی سفیان در راه ملایق شده خرسانید
که آنحضرت با جمعی کثیر بقصد انتقام از دینیه برآمده در حجاز و الاسد مقام دارد و کافرنا باستماع آن
و نمی قوی و خونی تمام بخاطر راه یافت و اگر چه بطاهر البسفیان جمعی را فرستاده پیغام داد که تمام
بدون قتال و استیصال شما متوجهیم لکن بسبب خونی و هراسی که بر ایشان ستولی شده باز پس ننهند
و بلیعت تمام خود را بیکرسانند و آن سید الانجمین بعد چند مقام از آنجا بدینیه مراجعت فرموده
الفصول الغنیمین جمع فصل بمعنی نوع و موسم الحقیق الفتح الحار المله و سکون البیاء و الثناء القوی
مرگ الآدمی الفتح الفتح و سکون الدال المله و فتح الغار من الدایسته شدت غم التوخم الفتح البوار
و الحار المیم و بابکافی شرح المانهری: المصنوع فی البیض صحر بعد ما و کثرت موت
القدر کل من اللکم: ترجمه آن مبارزان کسانی اند که باز گردانیدند شیشه بای
سفید را بزرگ سرخ بد در آمدن از دشمنان بر سر سکه سیاه است از موبای فروخته بزرگ
الحاصل دلیل ان اهل اسلام تمثیل برای سفید بوق آنها آنچنان بر سر مشرکان رده خون آلود
میساختند که از فرق تا دو دشمن ایشان شکافته میشد الملقا استبه المصدی بسقوط الذنون
بسبب الاضافه اللفظی جمیع مصدرین الامه المبعنی باز گردانیدن کما فی الصراح البیض
بکسر الباء الموحده جمع ابیض سفید که کنایه است از تمثیل المصنوع الحار المله و سکون الیم جمع
احمر سرخ و درت بتار التامیث من المور و در آمدن المسود و بفتح الیم و سکون الیمین المصله
و فتح الواو و تشدید الدال الملقا من الاسود و سیاه مشعل المیم بکسر المیم و فتح المیم جمع لیمو
که متجا و از زمره مکوش باشد کما فی جمیع البحار و الکتابین فی صحر المصنوع ما تو کثرت افلاک
جود جسم غیو مخرج: ترجمه و نویسد گانده بنیره بای خطیه که گذاشتند فلما
آن نیز با که آنجسم هیچ کافری برای نطقه الحاصل بهادران اهل اسلام هیچ کافری را
از کافران نگذاشتند که سستانهای خونخوار باطن جسد او تخلیه باشند و آنجا پرخون شده
علامتی سیاه نمودار نشده باشد الملقا استبه الیم بفتح الیم و سکون الیم جمع الیم بنیره گندم
کون الخط الفتح الحار و تشدید الطاء المله تسمی است از چوب که از آن بنیره میسازند یا نام صوفی
در کما مشهور بخط سحر که آنجا از بن چوب بنیره با آورده راست و درست کرده بمقامات دیگر برده میفرود

سایه از تشدید بنیره خط سحر که آنجا از بن چوب بنیره با آورده راست و درست کرده بمقامات دیگر برده میفرود

آنجا سبب با سبب از کس از مجاری زمین الصواب بمقابل پیش آمده و خود خندق مانع می شود که سبب
آن سبب چهار روز مجاری به اشتغال فرمود آخر سبب کثرت و هجوم انحراف حال به حقایق گشت گردید
که ناگاه ششی حق جل مجدده باد صبارا با جماعت ملائکه متعین خست تا کمال شدت بر سر کافران
میخامی خیم آنها را برکنده بر رویای ایشان انداخت و دیگران را رنگون ساخته خست خاشاک
بر سر پای آن فجار ناپاک سخت و القدر موی و قوفی در دلهای شان از غلغله تکبیرات ملائکه
دشمنت هوا افتاده که تمام مال و متاع را گدشته شباهت شب فزایی شده و در کفره اینکه در لشکر
کفار اینهمه آفت بر پا بود و در محسوسات و در حوش غنیمت بر می وزید چنانچه حق سبحانه ازین
واقع بر پیل امتثال خبر میدهد یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله الذی علیکم اذواجکم جنودا و سنانا
علیم ریحا و جنودا لم تروها و اللغات النشیر النشیر الذین و سکون اشیین المجره لوی خوش الزاهر
بفتح الزا و المجره و سکون الماء شکوفه الکام بفتح الهمزة جمع کم یکسر الحاف غلات شکوفه الکلی بفتح الکاف
و کسر المیم تخفیف الباء المثناة التثنية التثنية و لضرورة الشعر و دلیله کما هم و ظهور الخلیل
ثبت ربی من شکی الخیر کما هم و لضرورة الشعر و دلیله کما هم و ظهور الخلیل
بر پشت بامی اسپان گیاه اند که بر زمین بلند رسته از جهت کمال بنوش یاری و آگاهی و کوه
بسبب محکم بستن تنگهای اسپان الحاصل ناطم علیه الرحمة در وصف سواران اهل جهاد و کوه
که اسپان شان بشایه زمین بلند اند که بجهت عدم قرار آب نسبت زمین نشیب سخت ترمی باشد
و ایشان در کوه و شقوق بر پشت بامی آنها و شایه اند گیاهیکه بر آن می روید و بسبب فرو رفتن ایشان
آن اندرون زمین از باد و تند بگذرند نمی شود و این ممکن است و ارشاد از شان از جهت خرم و احتیاط است
که هیچ ضد مد ایشان را از پشت اسب جدا کرد و نمی تواند به سبب اینکه تنگهای اسپان را
سخت و تنگ بسته اند و از آنکه ثبات و استقرار کسی بر سخت بستن زمین برین موقوف است که
در سوار شدن و مهارت تمام بهم نرسانیده باشد و ایشان که سواران عرصه شهادت بودند مستقر
شان بجهت آن نیست اللغات النشیر النشیر المجره الماء جمع طر معنی شیت الخلیل بفتح الخاء
المجره و سکون الباء المثناة التثنية التثنية و لضرورة الشعر و دلیله کما هم و ظهور الخلیل
الموجده گیاه ربی لضم الزا و المجره و فتح الباء الموجده جمع رلوة زمین بلند الشدة یکسر الشین و المجره

و کوه شایه است چنانچه در متن ذکر شده که از سواران اهل جهاد و کوه

وفتح الدال الملهة المشددة سقح الخوم لفتح الحاء الملهة وسكون الزاء المجهمة موشيارى داکاهی
 وکار الخوم لفتح الحاء الملهة والراء المجهمة مع خرام تنگ ستوران وایسان کمانی بالعصر
 کادک فاقول لودى نکتهم قرقا: فالتفرق باین البهم واليههم
 ترجمه بریدند و باضطراب آمدند و لهاء و شتتانبان از سختی مجاریه شان از روی ترس پس
 استیاز نگذشتند و در پیج های گوشتند و سواران دلاور الحاصل افتد ترس و هول بر قلوب کفار
 از شدت مجاریه دلیران اهل اسلام مستولی شده که اگر ترجمه های گوشتند راسی دیدند و
 حریف خود دانسته از غایت سراسیمگی و اضطراب بی اختیار میگرفتند چنانچه موارن
 در جنگ چنین و ابوسفیان و دیگر اهل کفر و طغیان در غرقة بدر بین حال دشمنان
 حالت تبارالتانیست من الطیران پریدن و اضطراب کردن کمانی شرح الازهری الباس من الباس
 الموحده وسكون النهم غدا بختی و جنگ کمانی الصلح الفرق لفتح الفاء والراء الملهة تسون
 التفرق من التفریق جد کردن البهم لفتح الباء الموحده وسكون الما جمع بهمة بالفتح
 البهم البهم البهم الموحده وفتح الما جمع بهمة بالفتح سوار دیر و من نکتهم یستولی الله
 ان نکتهم الاسد فی اجاهها ترجمه بر یکدیگر حمایت رسول خدا
 صلی الله علیه وسلم ظفر و نمرت او بود اگر بنید از ایشان در پیج های خود ساکت شود الحاصل
 صحابه کرام رسول اکرم که قربان بارگاه والاقباب تنظلمان نعل حمایت انجناب اند اگر متبادره
 مهاجرت و شجاعت شان غنی و ربی بر دلهای کافران استیلا کند زمین و آسمان در شیبای آنها
 تیره و تاریک و جای شکست نیست از آنکه اینجاست سر ایشان است که انکه اکثر شریک و کفران
 منقرض غیر اقل است ایشان را در پیشیه خود که جای جرأت و صولیت اوست معاینه نماید انکه
 خوف و خشیت سکوت و زود و زود در برابر جان خود مصروف گرداند چنانچه امام نووی رح در
 در شرح السنه آورده که سفینه مولی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جادوم از لشکر اسلام دور
 افتاده و در دست کافران اسیر شده از قیه خانه گرخت ناگاه شیر که در شای راه حایل آمد و گفت
 یا ابا الحارث من مولی رسول خدا که از لشکر اسلام دور افتادم آن شیر بادی راه شده بلفظ
 و چنین عید الدین عمر و در حالت سفر جای از حاکم مردم دیده از سبب آن استفسار کرد و آنها گفتند که

در روز دهم ماهی از آن شیر خورده و در پیج های خود ساکت شود الحاصل

و نسوا بی فکر که سر اسرار است چاره کار نیندند و آخر بقیة السیف در فتح که سر و زلفها را کشید
و حکم الاسلام علی و لا علی تا قیام قیامت هم همین حال است که بر تشرعان این دین مبتنی
در استیذان راه یفتیش که در ظل حمایت سید المرسلین اندر هیچ سکه طاقت دست بردی ندارد
و این آفتیکه بر بعض بلاد مسلمانان از غلبه کفر که ملاعین رسیده محض بسبب شامت اختیار
فسق و فجور حکام اسلام و از دست رسانی اناست است **الحکمات** الولایة است
داشتن و دوست آنست که کسی نیست که مخالفت فرمان او کند حتی الوسع در اجرای احکام
شرع که شد انقصم نعم الیم و سکون النون و فتح القاف و کسر الصاد المله من الانقصام
چون بر آشکسته از هم جدا کردن کما فی الصالح اصل تبهید الملام من الماحل فرد و آوردن الحاکم
فرد آمدن کما فی القاموس اکثر و کثیر الحار و سکون الزا و المعلنین جابی محفوظ المله کثیر الیم
و فتح اللام المشددة کیش و شریعت اللبث بفتح اللام و سکون الیاء المشددة التخی نیت شریک
بفتح النون و سکون الشین المجه و فتح الیاء الموحدة جمع شریک بشیر الایم بفتح النون و الیم
جمع اجمعه بشیر حیدر است بنا و التامین من التجدیل بمنزین اقله کما فی القاموس الجدل
بفتح الجیم و کسر الدال المله و شدید المصو و خصم ففتین من المصو و غلبه کما فی القاموس
بضم الباء الموحدة حجت و الخصم بفتح الخ و الیم و کسر الصاد المله و شمن قوی حکا کما فی القاموس
فی الکافی **معه** * فی الکافی و لیس فی الکافی و لیس فی الکافی * ترجمه سنده است
ترجمه علی که ثابت است در مردای از روی پیچ و زمان جاہلیت و ادبیکه حاصل است و را
در حالت بی بدی **الحاصل** اگر کسی از دیگر دلائل و براین قطع نظر کرده بعین انصاف
ملاحظه کند که آنست در زمان شیوع جاہلیت در عرب که ابالی ان اصلا خبری از شرع و احکام
نداشتند با وجودیکه امی و بی پدر بوده و از قوم خود بیرون نرفته و از کسی تعلیم نگرفته و از هیچ
ادب و کسب و ادب و اخلاق نموده بچندین فضائل حمیده و خصایل پسندیده که عربی بران
متصور نیست آراسته و پر ایسته شده از علوم اولین و آخرین شیر و اد و بانواع محاسن ادب
و مواظف و حکم پرداخت با قطع و یقین و اند که این علم علم لدنی و این اخلاق و ادب محض
بعلیم علام الغیوب اند و این دلیل است قاطع و بر بانی است ساطع بر اثبات نبوت که چون

عده از شیعیان که در کتب ایشان آمده امی و بی پدر را در کتب ایشان

فتوت که در آن هیچ عاقلی را گنجایش نیست و آشی و انا که بعلم فزون و راند قلم
 ورق کاف و فون بی قلم و کاغذ و آب سیاه پیچیده آورد و روحی را که بی خط و قسط از علم
 ازل و مشکل لوح و قلمش گشت حل **اللفاظ** الکفایه بپسندیده بودن اللفاظی لایم الزم
 و کسر المیم المشدده و بارال نسبت به از اسمای آنست و درست صلی الله علیه و سلم که سه معنی دارد اول
 ساکن نام القری که نام که معطی است دوم محصور شکوشتن و شکستن و خواندن نداند و اینجا
 معنی اخیر اراده کرده الحما بلیه زیرا که در آن اسمی در اسمی از علم و شریعت نباشد اما دسیب بن اللاد
 حدیث خبر نگاه داشتن البیعه بضم و بارال المشدده التثانیه و فتح التاء المشدده القوافیه باید بود
 که در آن کلمه کلمه است و کلمه کلمه است و کلمه کلمه است و کلمه کلمه است و کلمه کلمه است
 و کلمه کلمه است و کلمه کلمه است و کلمه کلمه است و کلمه کلمه است و کلمه کلمه است
 میگویم یا آن گناهان عمری را که ضلالت شد و دشواری اهل دنیا و چاکری آنها از آنکه انداخت این طرح
 و چاکری آنها در گردن من قلاوه که ترسیده میشد از مال کارا آن گویا من بسبب این دوام مثل شتر
 قسریانی ام که بقریان گاه برند **الحاصل** در مدح و دشواری اهل دنیا و چاکری آنها که سراسر
 بصیصیت و موجب عقاب است چنانچه در حدیث آمده که قیامت قائم لشوقی که بیرون ناپسند
 قومی که مدح ظلمه بنز و ربهتان کرده زبان خود را وسیله رزق نساوند عمر عزیز خود را فاسد کرده و در دنیا
 برگردن خود قلاوه بستم که بسبب آن سختی قتل و عقوبت ام الحال طمانی آن بجز این نیست که مدح
 آنست و کائنات را که ناسخ از کمال ایمان محبت و ماحی ذنوب و میراث عیوب است در لایحه نجات
 از حق جل مجدده طلب آمرزش کنم تا عقوبت به بدل بر حمت گردد **اللفاظ** المدح مدح گفتن
 یا چیزیکه به آن مدح کرده شود الاستقانه طلب آمرزش کردن الشکر بکسر الشین المدح و سکون
 العین الملهه کلام موزون آنست بکسر الفاء و المیم و فتح الدال الملهه جمع خدمت چاکری کردن کلماتی از
 قلد فی الفتح و القاف و اللام المشدده و الدال الملهه و کسر نون الوقایه و فتح نون التکلم لاستقامه
 الوزن من تقلید قلاوه در گردن بستن نخستی بضم التاء المشدده القوافیه و سکون الحاء و فتح الهمزة
 المبعثین من الخشیة ترسیدن العواقب جمع عاقبت انجام کار الهی بفتح الهاء و سکون الدال
 الملهه شکر یکجاست قربانی بجز موزون پسند آنست بفتح نون التکلم و فتح نون الوقایه و سکون الحاء و فتح الهمزة

عنه و مستحق المدح و الثناء و هو الذي لا يذوق الموت و لا يذوق العذاب و لا يذوق الآلام و لا يذوق الحزن و لا يذوق الفراق و لا يذوق الهم و لا يذوق الغم و لا يذوق الحزن و لا يذوق الفراق و لا يذوق الهم و لا يذوق الغم

کما فی الصراح المسلم بفتح السین الملهمة والمسلم بهیچیکه در آن بمعنی موعیل دشمن معجل بوده
 (إِنْ أَتَىٰ عَبْدًا عَمَلٌ مِّنْهُ فَتَقَضَّىٰ بِهِ مِنَ الشَّيْءِ وَلَا يَحْصِيهِ وَلَا يَحْصِيهِ) * كَانَتْ لِي ذِمَّةٌ مِّنْهُ
 بِسَهْوَتِي بِمُحَمَّدٍ * وَهُوَ أَوْفَىٰ خَلْقِي بِاللَّيْمِ * مَثَرَةٌ جَمَّةٌ أَكْرَمُ نَبِيٍّ كَرُمَ لِسَانُ عَمَلِيَانِ مِّنْ
 شکسته از جانب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و نه رسن امید من منقطع شونده از آنکه
 تحقیق مرا عهد و پیمانی است از آنسر در بسبب تسمیه من بمجده و حال آنکه آنحضرت وفا کننده و پیر
 مردم است بر پیمانها الحاصل سبب گناهی که بخدا غافل نفس باره از من جد و ریافته نمانستم
 و اعتقاد و التوحید دارم که باز کتاب بهیچیت عهد و پیمان اسلام که با پیغمبر خدا بسته ام شکسته نشود
 و امید شفاعت که روز قیامت مرا از ان سر در دست منقطع نیست بلکه بجهت اینکه دیر نام من محمد
 سنده مرا استحقاق رحمت و کرامت از دیگر مؤمنین بیشتر است چه با یقین میدانم که آنجناب بار
 پهنمای در حق من شفاعت خاص خواهد فرمود و درین بیت اشاره است بخدشی که در وقت
 از انس بن مالک رخ که فرمود آنسر در صلی الله علیه وسلم که هفتاد و نه روز قیامت حکم دخول
 جنت خواهد شد آنها عرض خواهند کرد که پروردگار ما کاری نکردیم که سر وارد دخول جنت باشیم
 پس حق سبحانه خواهد فرمود که من عهد کرده ام که نه در آرام در درج کسی را که تماش می نماید
 و آنبیم از بنیطین کشته لایا آورده که آنحضرت فرموده حق سبحانه میگوید قسم لعنت و جلال من که
 عذاب نکم مرور که من تمام تو باشد و در بیت اول ایماهی است باینکه در نهیب اهل سنت اصل
 ایمان که عبارت از تصدیق قلبی است باز کتاب کبیره زایل نمیشود و عمل جوارح جزو مطلق
 ایمان نیست اما کمال ایمان البته بر آن موقوف است **اللعنات** المنتقض بکسر القاف
 من الانتقاض شکسته شدن المنتصر بکسر الراء الملهمة من الانتصار بریده شدن الذم بکسر
 الذال المجرور و فتح الیم المشددة عهد و پیمان و الذم بکسر الذال المجرور و فتح الیم جمع آن آنکه
 لیکن فی معاد فی لفظ بکسری * فَضْلُكَ وَلَا فَخْرُكَ * يَأْتِيكَ الْقَدَمُ * مَثَرَةٌ جَمَّةٌ أَكْرَمُ نَبِيٍّ كَرُمَ لِسَانُ عَمَلِيَانِ
 رسول کریم روز قیامت و ستایه من از روحی فضل و احسان و اگر نباشد و ستایه من از روحی
 عهد و پیمان پس بگوید افسوس بر لغزش قدم من الحاصل اگر نشاءت نفس من
 حرمان و طرد وجود آید و آنسر در روز قیامت بحال من پیر و از غیبی ذلت ۱۰ انصافی طرقت

در آنکه آنحضرت فرموده که هر کس مرا از این عهد و پیمان جدا کند من او را لعنت کنم و هر کس مرا از این عهد و پیمان جدا کند من او را لعنت کنم و هر کس مرا از این عهد و پیمان جدا کند من او را لعنت کنم

بکسی و غریبی است سه بهین خوش است جانم که سب در تو یاشتم به چو کیم چه چاره
سازم اگر از دم برانی : **اللفحات** اللفاح جایی بازگشت که در قیامت است و در
لفظ الانوجیات بسیار اند مولانا عمام الدین اسفرانی گفته که انلم یکن فی معادی شرط
که جزای ان صیت مقدم واقع شده والا بمعنی اینکه اگر هیچ یکی از عدد و ذمه یکار نیک پس
بگوای افسوس بر بنفش قدم و شتاج خلیل الارا بمعنی انلم یکن بی ذمه منته گرفته بر شرط
اول مطوف ساخته و فقط نقل بازله القدم را جزای هر دو شرط گردانید و بعضی را زی
نیز داشته اند چنانچه صاحب قاموس میگوید که گاهی لفظ الارا در استعالات عرب زاید و
تو که چه لفظ بلایک الامتاضه یعنی ماده شتران و به بنمونه از جاد و بعضی حاشی کشا
آمده که الی باد باشد یا غیره و اد گاهی در کلام منظوم زائد می آید و بعضی الایه بنوعی خوانده می
عند و بیای گرفته اند. قال فی القاموس الال بالکسر العبد والمخلف الاوله لفتح الزاء و یؤید
اللام المفتوحه لغیرین حکاشه ان یجوزهم الذایح مکارمه او یخرج الجان عنه
نکته محذوره قهر حجه منزه ساخته است غی سجانة انمر در از نیکه تا امید کرده شود
امید و شفاعت بای او یا باز گردد و همسایه از وی در حالتیکه توفیر داده نشود الحاصل
تو هم عدم و سنگیری از انجناب و خیال بی نصیبی خود از ان بارگاه و الا قیاب و انظار جاست
از آنکه حتی جل مجده آن برگزیده خلایق را ازین منزه ساخته که امید و اسکارم اخلاق او محرم
شود یا کسیکه بسیار غنایست و جوار حمایت اوست دلیل و خوار باز گردد و آنسور بحال و لفظ
نماید هر که را چون تو پیشوای باشد و نا امید از خدایا باشد چون نشانی شفاعت کبریا
یافت بزنام نیست طفره آستان با گناه کار یما به بود در ندا مید و اریا به **اللفحات** بحر
بضم الیاء المثناة التحتانیة و سکون الحاد و فتح الزاء الحلیقین من الجویان نا امید کردن الکلام
جمع مکرره که از ان شفاعت مراد است بر جمع بکسریم من الجمع بازگشتن آماد همسایه انهم فم
المعذرة الاحرام غرت دادن فمندا اللمت انکار و منته که و بجل فمندا حتی تنبی
مکنیکه و ترجمه از ان زمان که وابسته ساختم فکرای خود باستایش بای ان حضرت یافت
او در برای ربانی خود بهترین لازم گیرنده الحاصل تنصیکه مدح دشای ملوک و امرا و در

در کلام منظوم زائد می آید و بعضی الایه بنوعی خوانده می

نیز داشته اند چنانچه صاحب قاموس میگوید که گاهی لفظ الارا در استعالات عرب زاید و

در آن مکان است و تحت آن ملکی دیگر است منتهی نفس کمال و لوح محفوظ که قلم در آن افافته
تعبیر این علم میکنند و هر چه شدنی است تا و خول اهل جنت و حریت در خول اهل نارا و نار
بانیات قلم در وی ثابت است و احکام آن از تغییر و تبدل محفوظ اند و ماتحت آن قلام
و الراجح بر اینست که در احکام آن محو اثبات و اقصیه و و خیا و کیهیم بحواله الله ما یشاء و ثبوت
از ان غیر سید به بالفتن لا یفطن فی ذلک عظمی که عظمی است در آن الکا کف فی العفر کنا کا لکیم
لکل دجه کفی جان یقتضی کنا کنا فی علی الحسین اوصیای فی القسم و هر چه ای می فرزند
نا امید و شنو از گناهیکه بزرگ است بدستیکه گناهان کبایر در آفرینش مثل مصیبت منتهی اند
لصیبت است که رحمت پروردگار من هر یکا یک قسمت کند پروردگار از نارسد بر اندازه گناهان
در قسمت الحاصل و نوب کبایر در عزم آفرینش رب بخوف مثل صنایع و نوب است
پس نا امید می از رحمت بخش گفایشی ندارد چه در عده آن کریم علی الاطلاق که در
لا یفطنوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً است خلف نیست بلکه نزول رحمت
بر اندازه مصیبت تواند بود و هر که مصیبت بیشتر است مستحق رحمت بیشتر دارد
نصیب ماست بیشتر ای حادثه ناس برده که مستحق امت گناهکارانند و در
حدیثه واروده که حق سبحانه و احد رحمت است بر خلائق یک از ان بدینا در دنیا اند
که بسبب آن مادران و پدران بر او لا و محطوفت دارند و خود و نه رحمت باقی است که در دنیا
بر عزم خلائق تقسیم نماید و از لطف تو بیچ بنده تو میدنشد و مقبول تو جز قبل جلود نیشد
لطفت بکدام فرجه پوست می و کان فرجه به از هزار خورشید نیشد و چون عود نبود چوب سید
آورد و در می سید و می سپید آورد و گفتی که ز غفونا امید می کفر است و فرمان تو بر و م
امید آورد و اللفات لا یفطن فی فتح النون و کسر یامن القنوط نا امید شدن کما فی العزم
الزاد فی فتح الراء لبعید لغزش و بالفهم گناه کافی انتخاب الکبایر جمع کبیر و آن گناهی است
که رحمت آن متبذیر نینداید بالعین چه مکه شده باشد و از عجز است از قتل باحق و زنا
و لو اطل و تفر و قطع طریق و تشریب خمر و قذف محصنه و اکل مال یتیم و الحاد و حرم و شهادت
زور و یمین غیوس و قطع رحم و حقوق و الدین و قوا از جهاد و سهم و کتمان شهادت و اطلاق و

باید از این ششوی سید و می سپید آورد و گفتی که ز غفونا امید می کفر است و فرمان تو بر و م
امید آورد و اللفات لا یفطن فی فتح النون و کسر یامن القنوط نا امید شدن کما فی العزم
الزاد فی فتح الراء لبعید لغزش و بالفهم گناه کافی انتخاب الکبایر جمع کبیر و آن گناهی است
که رحمت آن متبذیر نینداید بالعین چه مکه شده باشد و از عجز است از قتل باحق و زنا
و لو اطل و تفر و قطع طریق و تشریب خمر و قذف محصنه و اکل مال یتیم و الحاد و حرم و شهادت
زور و یمین غیوس و قطع رحم و حقوق و الدین و قوا از جهاد و سهم و کتمان شهادت و اطلاق و

و کذب و ستمی با فساد و حیانت و اخذ رشوه و ریاکاری و فساد میان زن و شوهر و کلبانی
و غمخیزی و غیبت و تسعیت پیش از حکم و تفریبات بازی و تلاحج با محام شرعی و عدم ادای زکوة
و ترک صوم و صلوة و حج و جماعت و آدای نمازی طهارت و دخول مساجد و حالت خجاسته
و خانه جنگی و بیجاوت از انما حق و امانت صیای و عدم مسجد و احکام و احراق جان دار و ترکم گفتار
و تشبیه با نادر الملک و غیره یا بعضی امن از عقاب و یاس از رحمت الهی را در کباب شمرده اند و
گفته اند و ادای آن بسیار اند و احاطه دشوار است انظر ان یفهم الفهم المجمع فی الزین
الکرم یفهمین کناه من غیر و نیز بعضی معنی اراده جازیه است بمعنی که بوقوع نرسد الحسب فحسب
انذاره القسم کسیر القاف و رفع السین المله جمع تسنن بخش کردن یکدست و فاعیل رجائی
عظیم منعی کسیر لکذبت و افعل حسنی غیر متخذه و الحلف بعبدک و لا لک
ان که صله مقتی قد عله الیه و الیهم * ترجمه ای بروردگار من پس
بگردان امید و غم و میل بنیامیدی از نزد دیگران گمان را که رحمت است غیر منقطع و لطف
نزدیکه خود و دنیا و آخرت بدستی که او را تکی است ضعیفه که وقت دروختی و بهریت
می آرد الحاصل چونکه میزان ایمان مستلزم دو پله خوف و ریاست و مقتضای غلبه عصیان
استیلائی خوف موم انقلاب طرقت رجا می شود لذا بحسب تثبیت و استقامت آن استقامت
کرده میگوید که بروردگار امید بخشش و نجات که در عصای از جناب پاک تو دارم امیدوارم که
در ملک منقلب نشود و دستاویز حسن ظن رحمت عمیم تو که نزد من است و در دیار و مکر و دنیای
که کار تو رجا می لطف و عنایت و دنیا و آخرت از تو دارم چه او را صبر و تحمل بر بنداید آفات
الذات است الارب بروردگار و مالک و واسطی گفته که رب آنست که پیدا کننده و پرورنده
و بخشنده باشد و اطلاق رب مطلق مضاف بسوی ذوی العقول بر غیر حق سبحانه و تعالی نیست
و از اطلاق مضاف بسوی غیر ذوی العقول مثل رب الدار و رب المال منع و انشده
الرب جالبی الراء المله امید الالحاس و از گون شدن الحساب بالکسیر الحسان پیشتر
و گمان آنکه مفعول لطف الهی و کسر الراء المله من الایض من درین درخته کردن الصبر
لطف الصاد المله و سکون الباء الموحده شکایات الایه الی بالفتح جمع مهول ترس اضطراب شدید

یا رب امید بروردگار و در قیامت نزد آنکه حساب آن سالان آخرت لطف کن ببنده خود و در دنیا و آخرت از تو دارم چه او را صبر و تحمل بر بنداید آفات الذات است الارب بروردگار و مالک و واسطی گفته که رب آنست که پیدا کننده و پرورنده و بخشنده باشد و اطلاق رب مطلق مضاف بسوی ذوی العقول بر غیر حق سبحانه و تعالی نیست و از اطلاق مضاف بسوی غیر ذوی العقول مثل رب الدار و رب المال منع و انشده الرب جالبی الراء المله امید الالحاس و از گون شدن الحساب بالکسیر الحسان پیشتر و گمان آنکه مفعول لطف الهی و کسر الراء المله من الایض من درین درخته کردن الصبر لطف الصاد المله و سکون الباء الموحده شکایات الایه الی بالفتح جمع مهول ترس اضطراب شدید

و در کما احتقر نیز زمین برین را چون ناچیز و تمیز میرانند و من محو و غیر محسوس
 و در ادراک طالبان راه صدق و صدا عرض میدارد که درین جزو زمان گشتن اعتقاد و ابراهیم و حرمین و ادراک
 کل گردیده و جبهه گان راه حق پاک است خاک رسیده را گرفته بلبل شیرین زبان اسرار دان و در میان
 سگود و از پوستان پاک بر بند این زمین مرده را در زنده گشته از دم باد صبا به خار یا زعفران
 گل سنده چشمه باز و چشمه باغی گل شده و در از زابل سوی گلشن که رودید که در جزو غایت
 طارسان بشوید و آن غرایبان زمین سخن ناخوش شنونده طعنه با بر باغ و بر بلبل سنده و سنده
 برای بقای نام نازگان درین گلشن کن فلکان که گلی رخا را آخر کار لازم و لابد است غزل
 بهمد و سعی حتی الانکان که در گلشن لبه بر میان جهان یعنی شکسته است و کفر و فسق و منافقان
 فخر کرده یعنی فهمیده میروند مع شرح که از شوا رب تکلفات صافیه و در حل معنی و ادویه المسموم
 شرح رضیه صافیة تالیف نیت حضرت استاد سیاح بحر اهرت سیاح سید ملکوت جامع
 علوم عقلی و فقهی مولانا بافضل اولیا جناب مولوی سید محمد عطاء قلی خاں کتبی المکتوبی
 الحق این قضیه است مریض بعضا احتالاتی و معجون بیایغت معالی که صاحبان فرستادند از کتب
 و باطن و کمال العجب نگشته حضرت بدندان ارباب طاعت از شیرینی طشت نکات زیر ایشان وقت خواندن از
 چسبیدگی لب حیران از نیکویی و پادشاه فیض یابان خود بقول مکر فناک لغزنت کنان و صاحب خبر حسن شرح
 نمودن این قصیده عالی سر و شام و شام السور و از ان جمله رسانیده تا این حدیده و زیاده و حسن و عذرا
 بر بنفشه شود و جلوه گری داده که گویم بر این شاعرش شغری ناست می رسد و اگر نرسد به شمش
 نزه بعد جان دل ضیای خود قد کند و سر دالرض لغزنت و تو صیفش بیرون از صبیان اعطاء
 تحریر است حسب فرمایش صاحب فخر و کاتدر دان علماء و فضلا مالک و میر صطفی بقول بارگاه
 حان دندان حافظ محمد الستار خان سلمه الله الرحمن عن عواث الدوران در مطبع
 فیض جمع موعود با انواع صفات پیداست بیچینا تخته صاحب مالک و هتم مطبع شهر مشهد لکند
 بصحت بهر ندره بهر سامان باز بنظرانی جناب مکتب مظهر تبارج و اشهر خصال البدر که از ناچیز و طالبان
 ماه کوهر است و طبع و در شاک چاپ نیز نیست خود کرده و انسان سخن از نفعیه خود گردانیده و در میان طبع و نشر و نشر
 از هر چه در این طبع است از ناچیز و طالبان و از ناچیز و طالبان و از ناچیز و طالبان و از ناچیز و طالبان

